

ختم برایشان مشو شد باشد چنان کنند فلینظر پس باید که در نظر آنکه ناخواسته بر کفنها هلاک پذیرند این
ضلع اول است و کفها نیز چنانکه بر آن فرود است ما غلط آنرا خشم آورده و از آن یاد بگیریم که مظنه غامضه است که آنرا مخصوصه شود
مظنه بزرگ در شمشاد و از صد شصت و یک و دو و کنایه و همچنین این ایا آن مذکور در فرشتگان که از کفها انزال میکنند مگر از ایاات
بدنیات بر خالتکه استوار و شنیدند از احکام و اجتناب و موعظه بر آنکه از بر شما واضح کرد و آن الله و برای که خدایتعالی است و راه نماید
باز اینها یابره خدا تا بشازد من برید هر که خواهد خدا او را یعنی آنرا که در لطف تو فوق او را فرغ تو مدد بود و الهاکت است که تا بصد
و تفکر در ایاات و معجزات میکند چنانکه چنانچه جو و عنان نظر در دلایل واضح نکند و شایع است که اینها بنام ایدان الذین آمنوا بدستیکه
انانکه گویند اند خدا و رسول و الذین هادوا و انانکه هوشند و الصابون و ستار و بر شاد و با کفار که از دینی بدینی بگویند
کنند و الصابون و شایان و المجرس و کبران و الذین اشركوا و انانکه شکر آوردند یعنی بی زرت تا مثل مشران قریب و مسافر و اعیان
قبایل ایشان ان الله یفضل بینهم بحقیق که خدایتعالی است که در این ایشایوم القیمه در روز سنجید حکم خود تا حق از مبطلمین
کرد و حق را معلوم نماید و حق و مبطلم را بنشانند و بی با بنوع جزا و مکافات را از امتناز کرد و ندی می کند که لا یبق و باشد عباد
نماید در موضعی که هیتانست و فرخا و او سفردا و در ان الله بدستیکه خدا علی کل شیء شهید بر همه چیزها کواشت از حال
گاه پس هر بار و حق اعتقاد و عمل جزا خواهد در روز مقامات کفها اهل مکه بر هیچ قسمند که از انفا که اهل ایمانند با حق جانند ناجی
دستکار و دنیا و معنی با حق قریب قریب شایه که هلاکت است که از امر با نینبسی خطا بخشد و در امت است یعنی اهل تکلیف نمیند
ان الله انرا که خدا یسجد که سجده میکند از این حال خضوع و خشوع و خوار بر ای و بجا می آید در قرنی السما و این که در سجده
از انواع ملکه بطوع و رغبت و سر بر زمین است و ساجد و ساجد و طاعت عباد و خاضع خاشع است که ان الله
و سجده میکند و از انجا بطوع و رغبت که متضامن خضوع و مدلت است انفا که ان مدلول علیه سواست بر انقیاد است و القهر و سجده میکند و در
مابله مذکور در فرشتان بر وجه فرشته و سجده و شاکان بر زمین و فرود آمدن بر فوم و احوال و کوهها بنام سجده که از آن بود
معان بر جان نیتا و الشکر و در خطابتها که موجب اینی مدلت است قال الذوات و جهایان از عجایب ترکب سجود و انانکه حاصل کرد و القهر
سجده خضوع است که میکند از طوع و رغبت عباد و عباد غیر و القهر بر سبیل مستخرشد و عدم امتنا از بند ببولک قدر از و در سجده
انها بدستیکه و خضوع خود بر عظمه خود و در خضوع خود که مستخرج جمیع صفات است که بجهت از مستحق عباد و سجده است و کثیر من الناس
و سجده میکند از اسجد طاعت بسیار از زمین و کثیر و بسیار از انانکه انداز سجود حق علیه العذاب سزاوار است ان فی
غذا یعنی بجهت امتناع از بنجو و انفا و اصل بر کفر معصیت نمکشد است بر انها بقوت در دنیا و آخره و از نماز هلاکت هر که او سجده نکند
خدا برایشان او سجده قیام نماید که قولش تعالی انهم بالغه و الاصل در احصا آورد که بحقیقت همان پیشاپیش از زمین کسی زد و کشته پیش
کسی پیشاپیش زمین نهادن از حنا سجده پیش از انکه سجده نشود و در انها تواضع غایبه و طم نکر نیست هر ذرات عالم را خدا با خضع
و خاشعند بلکه انجانکه او خضع و اظهارشند و در ان معان حسنا کثاف آورد که در سجده و تعالی و انست هر قدر در انجا خدایم و در انجا از
افعال و در انجا خضوع و انزال بود و در انها از بند بر سجده و انهارا و بداند که این سجده شکر است و سجده قرآنی با تعالی و در قوت و انجا سجده
سجده مشاهد ان غائبه بود که از هر شیء غیر از ان میا تبیض نکر پس بداید که میان کند سجده از کثرت اول باشد که اهل سجده است ایند
از کثرتی که مستحق عباد و عبادند و من الله و هر که که خوار کرد و ندی یعنی و از بجهت که در عفتش و فسق آخر که صدق و در سجده
کردند تا این نیست از این من مکرر که که کند و نوازند عباد است و در او و بخت دارد که است صبر مالک شود و عفو نیست
مکرر و سبحان ان الله یفعل بک شیء که خدا میکند ما نشاء اینچه خواهد از اهلان و اکرام بر وفق مقتضا عمل اهلان و انعمت است
و هیچکس او را از ان منع توان کرد چه در مطلق است و او در انها و مطلقا و انما از این عباس مرید است که اهل کتاب از
اد تا در مقام خاصه را مد گفتند که ما بر سبب شما و جمیع پیغمبر پیشین تصدیق میکنیم بکتاب شما و سوا کتابها استما ایمان داریم شما با انکه پیغمبر
و کتابها مدققان از روح خدا نمیکرد و بدین حق و طرف ما باشد در انها شما احتضار در شما که هذان خصمان این دو کرد و زمین
یکدیگر نداختند و اجنک جلال توندی و تمام در دین بر زد کثرت و بخاورد و منجنج او و در که تا بود در غفار که در منقول است که گفت
سوکند منجوم بکثرت او که از این در حق شکر کشند و در کافر در و بدستیکه کردند که یکدیگر به از جانب کفار عبیه و و شیه و لیدن عبیه
و از طرف مؤمن خیر بود و علی عیبه از عیبه المطلب حر و سبازن کرد عیبه بکشت ایم المؤمنین و علی و لیدن بکشت او و عیبه شیه و تفصیل
استفصه با ایاات بد مذکور است و در بیان از امیر المؤمنین علی فضل کرد که آنحضرت فرمود که این ایام با او از ما با که در زمان توندان است در روز
بد و در وسط او و در کفری خست و مذکور یعنی بود و ضار و صابنا و مجوس مشران یکدیگر و ضلالت از این هر دو خصم مؤمن است علی بد کرد و این
هر دو خصم پوشش در ذات خدا خدایتعالی نمیکند فالذین کفر و این انانکه نکرید قطعت که هم برید شو و برای انشا بجهت
امثالات من نار جامها از انش که هر چه بد است از ان فرود که مانند جامه که جامه جمع بد کرد با و جوان است و عذاب یصبت خضر شود
من فوق و در سیم بر زمینها ایضا یعنی بر زمینها ایضا الحیم این جویشا که از عیبه خوارت یصم به که خدایتعالی باقی بطولیم

در سجده

است که علی ما هدینا و الله علینا و الله اکر علی ما از قیامت هر چه که او داد آنکه کار با من بخواند و بران میگردند و از کوشش باز
نمیخورند و حشمتار سوم باطله ایشان از قدر شکسته باطل ایشان است که بنام من بران کند و کار اونها و بجز بگذرد و شکر و اطعمه و آب
الغضیر و بخور و اینها از آن بزرگوارانند که شکر کشید و شکر کشید و بنام که اگر مدح و عود است از آن بزرگوارانند که برانست
از بر تازی اگر مدح از برای کفارتی باشد یا نذر که باشد صلا من ذبح و اجازت نیست خورد آن چنانچه در حدیث آمده است که است که
و با سون کسب است از سینه و عیشت خیر و ظاهر باشد از جود و هر منگی و با است که در سن خود را بر سوال و از کند که است بر ملک استاید با کسب
در ممانند است با شکر از مجال که بجهت هدایت بر پیشان خود و در سفره بان بر سبب است طهارت است از آن و غیر غیر است لیقتضیه انقباض
و بعد از آن بکنایه مناسب است از سر تراشید و ناخن چید و روی جانش کین و غیر از اعمال حج که بعد از ذکر و سجده است لیقتضیه انقباض
و مایه که و فاکند بنده ها خود یعنی آنچه نذر که باشد از حج و غیر از اطمان که در این ایام که در و مکه بجای میارند و لیقتضیه انقباض
کند و او را با در و طواف نشاء و طواف عمره و طواف با نذر که باشد بر البیت العتیق بجان از اذاعت و در و طواف و از ملک در ممان
از تسلط جباران از سقیه جبر است که تیغ منوچه کسب بقصد است که خانه کعبه بر سینه منوچه و هر چند لطیفان در معان کوشیدند
فایده نداد بعضی از اهل اسلام نزدیک آمدند که گفتند بملک ایشانند از خلقی هست که مکه قصد کند و از اسباب است متلاشاد و او را از آن
باز دارد و اگر خواهی که مکه در غم را خرم کن که در سخن با نماند بر شانا خدا انخانه ترا شفا دهد پس وی بر این غم منوچه مکه شد صفا و او از
انرض شفا داد و مکه آمد بر موه تا خانه کعبه را کسو فخر پیوسته اند و اول کسب که خانه کعبه کسو پیوسته اند و در شرفی که در اهل
حرم را سبیل و عطا و از شرف و در آن موضع که فرود آمد و بنام مطبخ نام کردند که طبخ نسیب در اینجا که نذر بر ساقه اطعام نمودند آنکه
حجاج شریف کنی از مکه نمود و خفتها او را هلاک نکرد اینها در شرف عبدالممنون که در مکه مقصودان که در مکه مقصودان که در مکه مقصودان
برده بود بر شرف خانه و هلاک بعد از آنکه عبد الله بن ابی ازیان بنی قریظ بنی اول بنام او و با بجز بر کسب و میمنت سید عالم صبر
صبر از محفوطند از غنا استیضاد در دنیا و انبوجر و جبر است چه اقدام او در این فعل یعنی مخالف که در مکه من دخله کان مناب و در بعضی
بیش تحقیق یعنی قد نیست بر که باقی خانه کعبه هم بود و قوله تعالی اول بیت صنع للناس نسیب مکه مکه با و بعد از طواف ابرهیم میزدان نمود
و بعد از آن عمال خود در بعضی و با با نام مکه بنام انخانه قبل از آمد بود بدین فراسال از صراج میکشند و از آن بنام حج و مناسب است
که مذکور شد و من یعظم حرم ما فان الله و هر که بزرگ دارد در حرم خدا از بعضی حرم احکام حج را که دارد و در هتک آن کند حرم آن بجا آورد
هو پس از تعظیم که حفظ احکام او است و انشا مثال از نمون حرم که بهتر است از او است که در با هم برورد کار او از یادش و جوار و احکام
که در و هلال کرد شده و شمار در حال احرام الا طعام هر چه با یا از و حکم انفا حکم سینه نیشک بر حرم حرام است که قوله الا ما تبلی علیکم
مگر آنچه خواند شود و شما حرم آن که میباید است که بنام غیر خدا کشته باشد که قوله تعالی حرمت علیکم المیتة تا اخر و خفتها از غیبها کان نمود
تعظیم حرمها و در عفتا مکه را بچینا او نان و قول در وجه توحید خدا و نفی شرک او و وصف قول از اعظم حرمها است و موقوف جنتها و الرحمت
پس در شویدا از پلیت که من الا و نان که ان بنام یعنی بنام شرک خدا نکراید بلکه بر طریق توحید خدا برانید و اجنبی و قول
الزور و اجتناب کند از کفایت در روع که در عوشرک بنام است بخدا و غیران و با بر اد مطلق کذب است و ممان حاصل که مینماید از عتبات او نان و
قول در و در شویدا حقیق الله در خالیت که میل کنند با شهادت در زبان با طهرت است اسلام از بر خدا یعنی اصل خالص بر او غیر
مشرکین به نه شرک از ندان شرک است که از مناسب حج کینه و حینی که مخلص باشد از خلا بر خلاف عادت کفار و در بسبب غیر شرک
او است که مکه را نیت با آنکه از اخلاص است همه عیبات یعنی جمیع طاعات را خاص و خالص کرد اینها از بر او و من یشک بر الله و هر که شرک
از خدا فکاهم آخر پس کو بیاد را فناد من السماء از آسمان روز زمین و هلاک شد چه از او و از او حج عزت با من بعضی از کرم و طقیان
افناد و قحظها الظیر پس در ممانند از در مان بزرگوار از روز زمین و اجزا او و اضطرر نیستانند میدند و طوی به الریح یا
که بیامیافکنند از بادها از موضع بلند بی مکان تحقیق در جاتی روز در سیکر بجا برادر حج شیطان از اذ و جاع عیوق صلاک
افکنند از آنست که هر که شرک از در خدا پس تحقیق که نفس او هلاک گشت و مانند هلاک کسب که از آسمان زمین افناد و با باد او از جا بلند بزر
افکنند و هلاک ساختن هر که از او حج عزت با من بعضی از کرم فناد و هلاک گشت و مانند هلاک کسب که از آسمان زمین افناد و با باد او از جا بلند بزر
صلاک افکنند تا بوشوندند که حقیقت از نیست که مذکور شد پس ابتدا بکلام دیگر میفرماید که و من یعظم و هر که تعظیم کند
شعائر الله نشاء خدا که مناسب است حج است عفتا حشون نماید بر وجه خلاص از بجا آورد قدرها پس نیست که بزرگ داشتن
ان شعائر من تقوی القلوب و در برین کلمات است یعنی تعظیم شعائر خدا از افعال است که سبب است که قلوب را شاکار است و جاع غضب
الهی با کفر است از شایسته عفتا فناد و صغایر است از آنست که خلل که در انها است و از آنست که مناسب است حج منافع منفعتها که ان کسب است
در طریق ان یارینند و در عظیم لغز و در بعضی از شعائر است از آنست که انشا تعظیم که باشد پس یعنی است که در انها است و در بعضی از
او شریف است و موه و سوار و حمل و سوار است از افعال بلند الی اجل مسامی تا و میند که در انکشتن است با فائده از ان خدمت منافع شایسته
تا از ان منافع شایسته منکام در انعام حجها پس چنانکه مناسب است با موه حج کشتن شایسته است الی البیت العتیق و خدا

الحج

از قیام از سقا طیبان یا از خانه قدیم مراد خانه کعبه است بدانکه قتها اما متفقند بر او داخله منافع مذکور از شتر را که بر عهده است و
 طیبی باشد قتی که شتر بان و ولدان نمهند نیز از امام محمد باقر نقل کرده اند محل کشتن شتر مذکور در مذکور است بخیر اگر صد برای عمر باشد
 در معنی که برای حج باشد و لکن آنچه در هر دو معنی از اهل ایما که پیش از شما بودند جعلنا منکم کافرینید محل عبادتی که در حج کنند
 در آن از هر جهت جستن جانشینند که و اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما در وقت هم بر هیچ وجه یاد نمایند از این جهت که انعام
 از کشته بانان چنانچه پایان یا هر کس نامند که بنامند بودیم نوع طاعتی تا یاد کنند حمد شکم از آنجا آوردند بر پشت خود ایشان را بودیم از چهار
 پایان و معنی اول آن و شتر است قرآن که کبریا شکرنا ای امثالهم واحد کلمه است علیه اسلم و این را در ذکر بنامند و شتر جستن مذکور
 در الحاکم که بنامند قرآن شتر که هر مخلوق است ای یعنی با او تان و شتر الحسین و بشاوه و ای محمد در نمان و متوضفا را که در دو گاه ماه که
 ما او مید و مطمئن اند گویند همچنین کسانی اند که ظلم نکنند اگر برای شکر از یاد کنند انعام نکنند مطمئن باشند از روزی که در صورت حاجت یا دنیا
 میفرماید بقره که از ذین با او ذکر الله انانکه خواهد کرد شو خدا را شکر و جلالت قابو بهم برسد ها ایشان از هیبت جلال ربانی و جلوه
 انوار عظمه سبحان و باقره مخوف کرد شوند خدا و عفا الهی در کما ایضا خائف هرات شو و الصابیرین و دیگر کفره و صبر کنند کما ایضا
 ما اصبا بهم بر آنچه بنامند یا شکر و میرسد از تکالیف مخنهها و القیمی الصلوة و بیچارگان نماز و او را گذران در او متوجه
 میمانند که قام و با جوندگان و حیوان ذکاتهم یفقیون و از آنچه در ذکر و از ایم ایشان از صفه میکنند در جو خیر انوار و صفا و آنچه میگویند
 و باز شتر شکر کلام را بدین که با حج کشید میفرماید و البین و شتر بنا و در ذکر جعلنا هالک من شعائر الله که بنامند و مقدر
 ساختیم بر شما که از نشانهها بن خدا باشند از علامت مناسب خانه که اشعار و بنامند انعام آنها است لکن قیام آخر مر شهادت و انعام
 نیکو بها است از منافع دنیوی که انمو جله جرمیل و توابع جلیست فا ذکر و اسم الله بن یاد کنند نام خدا را علیها بر
 کشتن آن یعنی در جستن کشتن آن بکسر که انانکه که استیلا مطلق ذکر صواب در حالیکه نصف کان باشند یعنی یکا ایضا و جها است
 و یاد آید ترتیب نهاد و این بر هر طریق است کیشنا هر خانش که هر دو وقت از خفا بر کبر و بکبر کنند و تبع و گویند روزی بنامند نظر
 از ابو عبدالله صلوات الله علیه را بر پشت مغول همه همتها است در کما و جها است پای او را بر بند و در بنامند و در کما که در کما
 در وقت یک با او را هم بر بندند قدر و اوجیت بن جو بنامند زمین جوها اهل و هاشمیان و روح از آن مفاصلت کنند کما و انعامها
 پس بخورد از آن معنی از کوشمان و اطعموا القانع و مجور ایند در پیش مناعت کنند تا نگویند در و المعتمر و سوال کنند و انعام
 را و بدانکه ظاهر و این اصل است و صومعه یکا اما میسر همت همت است در خلاق و رتبه و ندرت است و صومعه و انعام و جو
 فسد نمانند که فسد نمانند یکا ایضا کما ایضا یکا ایضا
 و لا غریبا شد کذلک میمانند که با ذکر شد یعنی مثل آنچه نصف کردیم از امر کشتن شتر که ایستاد باشند انعامها را که بنامند
 انها را با وجود قدرت و قوه و عظمه جملگی برای شما که بقیه مشقت نماز میکرند میبندند و میکشند انعام شکر و انعام
 شما است از آن کیندر خدا بر نعمتها او بقرت و اخلاص و در آنکه اهل جاهلیت جو تر با شکر او را بر او کعبه میمانند که از سب
 تقرب میکنند را و از زمان اسلام مؤمنان بر همانا عد داعی الودکی بنوار خرم خانه کعبه عظمه شدند متعاطا از آن معنی که فرمود
 که کن ینال الله هر که بر بندند یعنی محل رضا قبول رکوعها کوشتهها قرآن که متد میدهند و او را و هاشمیان
 ایشان که بوقت قربانی بپزینند و لکن ینال و لیکن میرسد محل قبول و رضا و التقوی آنچه با هر کار است منکم از جانب ما یعنی
 از تقوی و طوبی شما که داعی شما است بجهت خدا و تقرب و اخلاص و بقرانی کردن کذلک میمانند که مذکور شد آنچه کلام کرد و
 مستخر فرمان که بنامند انعام را بر شما از ذکر انعام و التکرار الله تا بزرگی یاد کنند خدا را و بنامند عظمه و انعام او را بر چیز که بنامند
 بر او که در نیست و ذکر با وجرت و بهر شو خدا بنامند علی ما هدیکم بر آنچه راه نوسه را بطریق شکر و خیر نمانند و کیفیت تقرب بلدند
 گویند بر ادبک است رحالت حج و شتر الحسین و رتبه و ایتمه نیکو کاران مخلص با پشت با قبول طاعت با بوعده نصر میمانند که متکلم
 که بر آن الله یذلک بدستیکه خدا دع کند باز از در شتر کما عن الذین آمنوا انانکه که بنامند مؤمنان را به ایشان شکر هدی
 لان الله لا یحب بدستیکه خدا دوست نمیکند کل خوان مر خیا نه کنند که در امانه در بن خایسته بجهت شکر او در کفون نمانند
 بر همه او که محض انعام بر ایشان میسرند ایشان نام بنامند یعنی خصما از صیغی فعل ایشان نیست پس هر که نصر ایشانند مذکور
 مغلوب گرداند و در آنکه کفار مکیده شرف زبان در از او سوا که میکشند هر شتر از اصحاب بعضی میکشند بعضی میکشند بر حضرت
 نبوة الله شکر میکنند حضرت میفرمود که میکشید که من بقنا الله انعاما مؤمنین و جو هر چه میسرند واقع شدند قتال در دست اول انبی که
 با بجهان از شد این بود که از آن دستور را و شد کار از کردن لیلین یسار یلون من انانکه که خواهند کار از کشتن با خاصه کفار بر تمام
 ظلم اسیبکم ستم رسیدند اند جها ما بنام از شتر میکشند خصم فتح تا میگویند یعنی انانکه که کافر از انعامت الله میکنند
 دستور را و در کمال کنند و انانکه بدستیکه خدا علی نصین هم بر بار در بن مطلقا که مؤمنانند تقدیر هر از بنو اناس پس
 شد در قتال الذین اخر جوا انانکه برین که شد بن دیا و هر از سزاها که کرد مکدر باشند بجز حق بنامند و انانکه که استخوان

حج

حق میخواند قیامت است خدا پس باطل و ذایل میگردند خدا ما یلقی الشیطان آنچه در میان ما کند شیطانی از کلمات کفرنا و سوگند حق است خدا
 پس ثابت میگردند خدا ایاتها خود را که بغير منجانبان و ایمان از حق و ثابت میگردند و در میان ما باطل را در حق میگردند و الله علیکم و علی
 قلمنا و انما انشا خوال بنیادان حکیم حکم کار در آنچه کند یعنی هر عملی که کند و مصلحتی باشد بعضی از اهل خلاف قصه القاسم شیطانی
 در نماز و غیره بر روی اهل کرد اند که در نماز حق نیست از آنچه گفتند که جو رسوید که در نماز او و مستقرند هر چند پیشتر ایشان را دعوی
 میکند از او دورتر میشوند تا کرده در نفس خود که چه بود اگر خدا ایاتی فرستاید که موافق خاطر ایشان بود و ملازم بطن ایشان باشد
 شدند و بعد از آنکه بغير ایزد را بتم اللان و القدر تا الحی و نلاوت فرمود شیطانی که بجهت خدا و از نفس و غیره ممکن است از نماز و القادر
 که ثلث القریب القریب و ان شفاعتهم من العرش و کافران انرا از غیر شنیع خوشتر شد و هر چه بگوید در سخن او سوگند و بگوید هر چه بگوید
 منصف است که بگوید که تا آنکه سینه چندی بر آید بیکر شاه و بر آن مجله که بر شیل اندازد و عتاب بغير خطا کند که این چه سخن تو که گفتی چنین
 ما بر تو خوانند و تو هم تو هم شرکان خوانند و سوگند از این شرک است که خداوند است و از این فرستاد و عمل کند که خداوند است و از این فرستاد
 این قول کرده و بعد از آن گفته که این سخن نیست باطل و شاعتها انبیا و اولاد انرا خیره خستوست نظام بر اصل اولی ندارد این چه ظاهر از یکی
 از دو پیشتر نیست یکی آنکه تنی معنی نلاوت باشد معنی آنکه هیچ بغير ایزد نباشد از تو نفس تمام مگر که جو میخوانند بنوعی اینها موثرویشا و سو
 شیطانی و القادر خود را از این شایسته تر همان میگردند بر اثر خود چیزی میسازد و فتنه با که میگردند هر چه بگویند که چیزی بغير ایزد نباشد و سو
 میگردند بعد از آنکه شیطانی باطل از این میگردند بطور خود بینه و معنی غیره با ایا آن واضح بودیم آنکه معنی از او باشد معنی آنکه ما را شایسته
 رسو و نبی نگردیم مگر که جو در خاطر خود امر تمام میگردند شیطانی از او سو میگردند باطل پس خستوست این معنی و او را قنای میفرمود مخالف
 شیطان و دیگر از اول این قصه را این را خواهد بود القاسم این شیطانی که خستوست و تمام ممکن است شیطانی از او القادر باطل را بطریق
 که در شت لیس عمل تا بیکر اندا و شیطانی ما یلقی الشیطان آنچه در میان ما کند شیطانی که از ما نیست و شیطانی که از ما نیست و شیطانی که از ما نیست
 هر نامی که در شیطانی ایشانها شرک بود است یعنی شیطانی که شایسته و القاسمیه قلوبهم و از نماز که شیطانی است شیطانی که از ما نیست و شیطانی که از ما نیست
 نرا دانسته نامنا شایسته و شایسته که با خدا میداند اما از این است و از القاسم شیطانی که در دین ایشانها شرک کرده و در کفر خود بیفراید چه نعمت عالم
 و فکر در حق و باطل از غایبها و عدل و ان انطالیقین و بدستینه که از ان معنی و کفره لقی شقاق بعبید ما انبیا و اولاد
 و نزاع دور و در نزد سینه و عتاب بجهت کفر و عتاب و جو در افتاد انداز طریقی توانی که منافع خیرا لانا مست لیس عمل الذین بیکر
 حکم در ممکن شیطانی از القاسم که بداند تا آنکه او تو العلم را دشمنانند و پیشتر که معنی اهل ایمان که عالمند و طریقی توانی صحیح
 حق بداند تا آنکه الحق آنکه قرآن خستوست من ربک نازل از نوری پروردگار تو و شیطانی از دین حق نیست هر چه موثرویشا و سو بگردند
 بقرآن یا بخدا یعنی ثابت را معنی شود در ایمان خستوست که پس خود نشود و با ایزد آمد بخدا یا بقرآن قلوبهم و در نماز ایشانها خستوست
 قوه ایما و احکام انرا قبول کنند گویند معنی آنست که ما انانکه عالمند حکم و مصلحتی خستوست بدانند که ممکن شیطانی از القاسم حکمت
 از تو خدا را شایسته اهل کفر و نفاق و اهل ایمان و ان الله و تحقیق که خدا را ای الذین امنوا امرینه انما انشا شایسته انرا که
 گویند اندالی صراط مستقیم بسو راه راست یعنی هر چه بر تو موثرویشا و سو مشکل و مشتبه کرد در دین شیطانی از انرا نماید بنظر صحیح و کفر سلیم
 بتا و بلای صحیح که از مغضبات تو این خستوست تا منجم توانی که خستوست و شیطانی از انرا نماید که خدا انشا شایسته انرا که در حق است
 هست و کفر ال الذین کفروا همیشه شایسته انرا که در دین خستوست که در شکر از قرآن با او رسو و حق تا بیایم الساعة
 ناولیکه نباید بدای شایسته انرا که در حق است
 یعنی روزی که شیطانی با او افتاد روزی که شایسته انرا که در حق است
 از خیر و هیچ معنی با شایسته انرا که در حق است
 بر صفت کفر بقرآن بدانند که بسیار قول گنایند که با القاسم شیطانی است شیطانی که شایسته انرا که در حق است انرا که در حق است
 میدهم سو شیطانی از قلوب انرا که شایسته انرا که در حق است
 و کفر از راه که انرا که شایسته انرا که در حق است
 بنشیند با شایسته انرا که در حق است
 الملك پادشاهی و پادشاهی تو مشرک بودی در انرا که در حق است
 هر چند انرا که در حق است
 تاج تکبر از سخن انرا که در حق است
 تو همان تو همان سلطون را بعد از انرا که در حق است
 یحکم حکم کند بخدا انرا که در حق است
 کارها شود و انرا که شایسته انرا که در حق است انرا که در حق است

کفر بداند

که در اینها آمده و البته این نکته هم اینست که از بعضی از اینها که اینها را
 جاعتی نگاه میدارند و با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 هاجر و اوانا که هجر کرده اند و که مثل روزی که در خانه نبوی و طاعت او برای طلب شفاعت است و این
 کشته شد در جبهه ابراهیم است و اینها را از کشته شدن ایشان میترسانند و کشته شدن ایشان را
 در روز قیامت که هفتاد و نوبت است در آن روز که هر یک از اینها در روز قیامت با خود باقی
 از احتیاط است و بعضی میگویند که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 بجای نیت و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 و کوفتند و حقیرانست که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 و لهذا فرموده که **وَإِنَّ اللَّهَ وَبِذُنْبِكُمْ لَخَبِيرٌ أَلْوَمٍ** از این سخن که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند
 و از شما این عالم را بکنند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 چندان و بغیر آنکه در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 نهم کشته شد و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
وَإِنَّ اللَّهَ لَخَبِيرٌ أَلْوَمٌ از این سخن که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 چه مانند با او کینه و بغض دارند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 هیچکس خطو نکرده و لان الله اعلم و بدستیک خدای تعالی است یا خوالها و انما الله اعلم و بدستیک خدای تعالی است
 نکند چه شتاکتی از قوت زینت که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 آورد که قوی از مشرکان زد هرگز از مشرکان خواستند که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 تا شهر محرم بگذرد و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 این غیر است از این صورتی که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 مشرکان مطالبه کنند بمثل آنکه مشرکان با او مقابله کرده اند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 با عقوبت عفو کنند که انتقام کشته شدن او بود که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 کشته شد عفو دادند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 در شرح در موضع آورد که اینها را چه کس است یعنی هر که شخصی را محروم سازد و در مقابل جراحت کند خود را بفرجه که با او کینه و بغض دارند
 شخص محروم اول عفو او را از دست کسی که او را محروم کرده و در مقابل جراحت کند خود را بفرجه که با او کینه و بغض دارند
 نادرو مطلق است آنکه بعضی مورد بر بعضی عالی که از او عفو کردند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 در میان او شکی فی النهار در دو یا بنو که عفو کنند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 التلیل در شب یعنی ساعتها از روز عفو کرد و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 سکا نه در شب ساقزاید و آن الله و بیستیک خدا سماع شنو است عفو کنند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 باخوال انتقام کنند پس عفو او را از آنها کند لکن این وصف صاحب کمال علم و در خلق اولها و اطاعت او باخوال اطاعت او باخوال اطاعت او باخوال
 بیستیک خدا است عفو او است و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 او است ثابت و الوهیت نه غیر و پس از الوهیت دروغالها باشد بر جمیع مکونات و آئینها دعوت و بیستیک خدا سماع شنو است عفو کنند
 و حفص پامینو ند یعنی آنچه میخوانند میسرند مشرکان من و نه بجوار خدا از امتا هو الباطل ان باطل را مقدمت در روز قیامت
 خود با باطل در الوهیت و آن الله و بیستیک خدا است عفو او را از آنها کند و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 از آنکه او را شریکی باشد مشرکان و اعلی است و مسوا او اگر از معاد و جمیع مکار در عیب و جلاله از او زیاده باشد و معاد است
 در غایبها و منله التو اباندند و دانستنی یعنی نیست داشت لکن الله انرا که خدا انزل من السماء و فر فرشتا از اینها
 اسما ما اوتوا فاصبح الارض کفین من فخره کنتی کنتی بقلدر مژدی و افریزی خشکی لکن الله و بیستیک خدا سماع شنو است
 لطف کند لکن یعنی سید است لطف و فضل او بیخبر فریدگان که از جمله آن رویدند که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 بجای زلف از روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 بنده آن که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت
 و ما فی الارض آنچه در زمینها است یعنی خالق و مالک و معال و سبقت و ان الله و بیستیک خدا سماع شنو است عفو کنند
 در ذات خواجه اسوا انجید شود یعنی مشهور و شناخته شد و در روز قیامت که با او کینه و بغض دارند و در بعضی مسلمانان از اشک که در روز قیامت

از اینها

ان الله انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 شود والافلاك ولما كرهتم ان تبتعدوا عن الارض والاقبال على ما تحت قبورها ومقابلها عن غير ما كرهتم ان تبتعدوا عنها انما انما
 سواروك كمنها اذ كرهتم ان تبتعدوا عن الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 نكروا من الارض ان تقع ارضها على الارض وارضها من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 اذ كرهتم ان تبتعدوا عن الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 حتمها بمحض قدره كما ان انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 بدماء الرؤوفين ورحمة من ربهم انهم انما استنبطوا الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 انما انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 ثم تبتعدوا عن الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 لكفوركم وانما انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 فهم يشهدون انكم انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 انما انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 ياتونهم من بعض جهات منكم انما انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 فراع نكروا ارباب الدنيا في الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 چه مناعه نفع نموده وگر بطالب حق وانما انك خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 وعبادت كيش خود بنها نشند در عناد خود بودند وادع وحقان در انرا لى ربك بتوجهت عبادت خود به انكه خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 هدى مستقيم من ربهم انهم انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 است هادى مستقيم نفع وادع وحقان در انرا لى ربك بتوجهت عبادت خود به انكه خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 حق نما شده وحقه بر ايفالاد هم جازم كنده قتل الله اعلم بى كوى خدا نانا انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 باطل وپنهانها از خواهد بود ودر خدا الملكره كرهه انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 كافران يوم القيمة ودر روز رستخبر فيما كنتم فيه ودر انچه منسكيد در ان مختلفه من اختلاف نيكيند او از انروز ودر حكمتها
 در انروز اينگونه باشد كه مؤمنان را در كتابها در روز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 نموده از يكديگر بديل وادع وحقان در انرا لى ربك بتوجهت عبادت خود به انكه خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 ظاهر كرده وحق وباطل از ماد شما نماز صلاه وادع وحقان در انرا لى ربك بتوجهت عبادت خود به انكه خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 پس بجهت نسله خواه طر بطريد عالم ميفرمايد كه انرا تعلم ان الله انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 انچه در سابقا است از عجائب اولون و الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 انچه در سابقا است از عجائب اولون و الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 حافظ انكه از جمله بنده نماز صلاه كه در انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 خواهيم از ان روز ذلك بدست يك علم به نتيجه علم الله انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 معلوم على التوا به مستيك حكم كرمه انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 بجز ان خدا ما انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 به علم ونيست بجز انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 بسترند انرا وما لفظ المين ونيست به انكه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 كه خدا انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 انما انما انما كه فراست بدندان در عالم انكه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 تعريف ميشتايتهم بدني وجوده انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 و تعريف به انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 بشك هم چه تمام بر انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 رسانند قل بگو ايچگونه انرا كه انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 در وقتى كه سخن تو مكر و ترست غيظ و خلم شما و عملها الله و عماد است انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم
 بليس الحبير و بده وضع بازگشتى است انرا رستخبر به انچه از انروز رستاخبر انما خدامكم مستحقون ان يوسع لكم الارض اذ جردت من جوارحها وما في الارض من قبورها وحيواناتها وغربانها وعن سائر ما لم يتم

انها

غيبنا

و نیز شما باشند فی الله ذلخدا و محض در میان او حق جها و محض است و او باشد یعنی بدست جها از خالص ایند و بمراد خدا
و امثال امر و اصدانرا بر روی دیگر الی و تمساید کمال جده و آن بر مرد و اکثر نفس احرار جها که اند بر این مقابله جمع انجان طامه
و حق جها بمقتوی بدست حشا و خالص در جبهه عشا و جلد جهنم بود و مبارز کردن بر اسما و طامه تفسیر کرده اند از عبد الله سبحانه و تعالی که جها
است یا نفس متاخره که دشمن یا طمس جها که کفار که از دشمنان ظاهرند بیچاره کشتار و شایسته از جوع از جنت بود و فرمود که در جها من
الجها الاضطرالیه الجها الاکبر یعنی در جوع کویم از جها اضعف کشتار برست با کفار بجها اگر که چاه داشت با نفسی بزرگترین دشمنی که است
همی یکجا انحصار فرمود که اصدان را مابین جنیک یعنی دشمن بزرگترین دشمن تو آنچه نیست که میاید و به او هاست که آن نفس است بیشتر گفته که حق
جها است که بران چشم زدن از طامه نفسی از نسیان پرا که از او بهیچ وجه مینماید توان بود در هر وقت هو اجتنابیکه اوستیجا و بر کردنی شما از
برای نفس بدین خود پس بر جها اضعف اکتوبات قدیم و دانست که با شنیدند و ما جعل علیکم و دانست که مقصد نکرد بر شما فی الدین من
خرج در دین هیچ تنگی پیدا حکام بین شما ننکند که فرزند و تکلیف ایاطاف نفوس شما از ادان بلکه خوشتر است و خصمه را فرمود چو در دفع تکلیف
جها در حالت مرض و در وقت روز در وقت نماز در سفر چو ایتم در وقت بیافتن از خوردن میسر در حالت مرض و نفی نیافتن طعام حلال در
ان مثل اینست انما یرید الله بکم الیسر لا یریدکم العسر ان ینزل علیه من الله شیئاً من الله انما یرید ان یخفف الیه الامراض انما یرید ان ینزل
اسا که نیند و ایشانرا از کفار خلاص داند بگزاره بخلاف بنی اسرائیل که کفار ایشانرا وضع کنان ایشانرا میگرد و شبکات تکلیف ایشانرا زیاد بر او این
امر و پس چنانکه از دین اسلام ننگ کشته نکورده یکبار من و منی گرد بلکه توسیع فرمود که صلیه آیه که از هر نیم مانند و اسع کفرانید
کیش پد شما که از هر نیم است ننگ نکرد در ان چنانکه با بقی اسرائیل و با معنی است که چیزی کیند از م خود کیند که از هر نیم است از
جها از هر نیم بر آید ایشانرا ننگ دنیا آنکه دین و پیغمبر است و انحصار بد حکم بدست بد حکم بد داد و ابوبه پیغمبر غایب است نه با عبای است
که در سب جواب ایشان است منشا و جوا ایشانرا و وجه عقید در آخره و نیز از ملامت از هر نیم احکام شرعی اوست و موانع شرعی پیغمبر است و
در هر نیم پیغمبر عقید نیست و در کلام و در جها از هر نیم ننگ را که بر ما باین شریعت نیست که در طبیعت موافقت تا او با او خدایان ایدند
هو متکمکم المسلمین خدا نامها شما را مسلمانان من قتل پیش از من در کشته کفر و فی هذا و در قرآن نیز یا از هر نیم شما را مسلمانان
نامها در روزان خود و در آیه نیز جها در کفران من کورانش که از هر نیم گفته که من در بیاناته من لک اول و وضع است از هر نیم شما را
با انرا بدست است لیس الرسول با باشد و غیر یعنی تجدد در روز قیامت شهید علیکم کواه و شما قبول و موانع شرعی نیز پیغمبر یعنی
نامها از تبلیغ کواهی دهد و شما را آنکه کدام از شما طامه بود بدست اسلام و کدام عصبانیت و زید اید قبولان کرد اید تکونوا شهداء علی
التائیین تا انشد شما کواها بر مردن ما بر بیانید انبیاء حق را برایشا یعنی چو پیغمبر ایمان و اطاعت شما کواهی داد و بعد از شما نبود پس کواهی
خواهند داد بر وجه عدالتی را منخاصیه با نگو سولان تبلیغ دعوت کردند ادای نشا و در روز قیامت نموند با انشا و گفتن که قبول نمودن کوراند و مشو
روز خدای خدا جیم جماعتیکه با انان و در دستن جیم عقیدت این اشراف ماست شما انشا چو خصما شما را انکه کرانه خاصتر کرد ایند ایند و
مرتبه کرامت فرمود که یا هیموا الصلوة پس بیچاره از بدنماز از جهه تعظیم امر و سجداری بر این شما کرامت و از فی طاعت و اوال الزکوة
و بدین کوه را بر شفقت و خلق خدا یعنی با نواع طامه بد و مالی منقرب بجها شود بیجهت خاطر که ایند خدا شمس او با بر فضل و کرامت
اعتصموا بالله جنک زیدین فضل حکما یعنی در هر موهو اعتصام بر کنیند باین واعضا ثموه بر ان استخار و زید هو مولیکم
از سن پار بندگان و متولی کار در ماندگان و مالک کفر جمیع فر بدان و طاعت کنندگان و پیغمبر نمایندگان فقیر المولی پس نیکو کار کنندگان
و خداوند است و زینما التصیر و نیکو مکاران باور یکبار عیبه اید باشد مکاران بچشد بولا زید و کوا بر کوا به بندگان مشهور
دارد و اگر چه در حق او عصیان و زدن بنصر مجازات است که کندیس باری او خواه که از انرا زدن ماند مکاران را و جوا که از مکاران بخارشو
چند روزی است حکومتی نظر است در نصر به مثل از بار خلق در کند و انرا در خدا باز طلب بخسان که از روه کار تو تواند که نشاد هم رفت
دست خواند که بکرم جاسق المؤمنی ما نر شانه اش انک تراقی بکفر است عاالم فصل کرد که هر که سوا المؤمن و اقران کند
ملک و غیرین در روز قیامت و برایشا شده بند روح و رجا و در وقت ملک انون بقضی روح او و برایشا رهنماید چنانچه چشم او بزن
روشن کرد و دل او بان شامنا و حرم شو و نیشا تمام روح او و مفارقت کند و اصل شو بد است سلام از ابو عبد الله و ایست کفر کوه
المؤمنون را بخواند در صلوات کوا و از انشا خود معترف دارد و هر که در هر چه بقول ان مزار و منته نماید مثلا و با پیغمبر ارسال و در صلوات
باشد از انصاف و دستگیر اید بر من ناز است که هر که قرانت کند بهشت در دیدگان او اول ایست و در فرموده نایم و انعام کرده و
از انصاف منقول است فرمود اول ایست و انرا از انصاف بهشت هر که عمل کند بهیله اول این و پند کرد بجها ایام از انرا نایم و دستکار
کرد و چو صلوات سوره الحمد نماید کفایتها و افعال خیر بر طرا جها انشا این سو کرد بتفصیل این بجز و بدین انانام و وار فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون باینکه دستکار شدند و بظاهمشو و انرا خود و نیستند که در اندکان بخدا و رسوالند بپاهم
انانکه که ایضاً فی صلواتهم خائشیمون در نماز خود بر شکارانند از خدا و متذکران متخاصمان و چشم بر موضع سجده انکان و بدین درگاه
مناجاة خاصه بشکان او دادند که خصم پیغمبر کرد ادای نماجی بنا سمانظر میفرمود چو این را ناز است نظر بر موضع سجده کاشته هیچ جها دیگر نظر

المؤمنين

نیتدانت که در لباس کنش که در مقام بندگی کاه باید بنام که مکتوبه معطر که در خانه مکتوبه نیا بدی که نیت هر نظر از عبت است که نیت که نیت
انشاء معقل ندانند که بر چو داشت یکشت در بحر اشتیاق مذکور انکه خشوع و وظایف است که بر پیش اندک دید انشا انکه یکشت دست منع کند
و قراره او از در خصومتی که در کلمات و طرز او جلی منع کند اما شو و بالکلیه توجه نماید و نوری در بحر شوق مستغرق گشت از شعله انوار
فلو انوار جلا انکه در محض که کرد و انوار اول از خو میاید شدن طالع سو قرب با و نیا بد کش خیا میاید خیا حنیفه متواز نیا نیا که نیکان
غافلین در کلا طهارت و مبین نشسته بود از غایت و جمع نواستند که از اینجا آوردند و حال بعضی صفت است که از اشتیاق بود که وقتیکه او در
نما باشد نیکان و از یکا او بیک کشید چه را حال او بجهت هر نیت بر وجهیست که خود را فراموش میکند پس در انحال که نیتها مشغول شد جراح
اوردند نیکان از بلا طهارت بر روبرو آوردند خون بسیار بیجا ده انحصار میخورد چنانکه نیا نیا قاریع شد انحراف شد که و نیا نیا نیا نیا نیا
کشید ان ایلو مین در چندینیکه نیکان از یکد شمایین نیا
و واقف نشدم که در وقت بد که اشکاف نیت نیا
و چو نیا
باز نیکان خود را باز نکشد و نیت که در نیت نیا
فرو آوردن نیت در خاشع بود اعتقاد نیا
اورد پس نیا
جنس نیا
نما از انبیا که نیت صد طمع نیا
نیا
از اینجهت نیا
بعضی مراد بلوغ جمیع معاصیت و بر ریح قول نیا
و هدی نیا
و اینجهت از خدا باز آورد و سهوا و اینجهت از داخل نشد و نیا
نشا و اقوال و اتصال چنانچه در اول مذکور شد و اینجهت از نیا
الذین نیا
مواقفه الاعلی از و اجرام مکرر از نیا
پس بدست نیا
و در نیا
پس نیا
و الذین نیا
و انشای نیا
نیت که در نیا
یعنی نیا
که جامع این شش صفتند در کرایه نیا
ایشان پس در نیا
هشتاد و هفت و اورت نیا
از شما نیا
بهرند و در نیا
مشاهد انشا انرا باهل نیت همتا خست انشا انشا از نیا
ماندگانند که هر کرا از ان موضع با کرامت چون نیا
کل مشان از فضا و نیا
که و لقا خلقنا الانسان و بدست نیا
ادمش که با بوالعشق انرا از ان نیا
واسطه چو نیا
نیا نیا

روزی

از منی که پسر و امدا کل آدم که تم جعنا ناه نطفه پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه یعنی فریدیم ذریه او را از اب منی پسر و کردارند
سلا لدا نطفه بنابر تعیینی که در قرآن و میگردن نطفه قرار گرفته و قرارگاه است و یعنی هم که محفوظ است آن ضعیف است که حاصل که میفرماید
که ما نطفه را در رحم جا دادیم تا بیجا رود در آنجا که میگردانیم تم خالقنا النطفه پس گردانیدیم آن نطفه سفید علقه پاره خون
سرخ بشد تا چهار روز و خلقنا العلقه پس گردانیدیم آن خون بشد المصغره ثم خلقنا الانسان من علقه کوشیدیم بر یکدیگر و جوانید چهل روز
و بر خلقنا المصغره پس ماخیم انکوشنا عظاما استخوان تا آنکه محکم گردانیدیم انرا بعد از سه بعین فکسونا العظام
پس نوشتانیدیم استخوان را که گوشت یعنی بلدا استخوان بود و بانیدیم بعد از دستن عروق و عصبان بر آن ثم انشانا ناه پس بنیاد فریدیم و
خلقنا اخری فریدیم دیگر در شکم مادر یعنی روح در او میدیم تا زنده شد بعد از آنکه جابو یا صورت انشا بر آن فریدیم تا بعد از خروج
از شکم او را در ندان و فرود آیدیم و از مقام شین خوارکی بتدریج بر پیش فرودیم بغذاها کونا کون و بر مرانی جوانی در او و پسر رسانیدیم
نشو و نما انجا اذنا تا ابتدا نطفه را بحمل و لوج روح تفصیل آن خواله بمنهج الصداقین است ابتدا که مخلوق با هر قسم است یا هر دو را مختص اند
و یا جسمی مختص و یا ترکیب و جسمی و روحی و مختص اند اما که روح مختص نورند مبرنا از صفاتش هوش و عصبان صفاتی که لازم جنبه
است اما که جسمی مختص اند مانند نباتات و حیوانات و در حیوانیت که در حیوانیت غالب است بر جسمانیت حیوانیت
بعکس این ادبنا حاصل که مختصا ادوی از هفت که بر عبادنا است ما نیما اول سلا لدر ویم نطفه پس علقه چهارم مصغره پنجم عظام ششم
لحم و هفتم شش خلق عجلد و موثره هفتم یازده و حست و انکافال تم ثمانا ناه خلقا اخری متمنا رک الله پس بر کشت بلدا ناه و عظمه
و قدره و حکمها که احسن النحای قیاس نیکو ترین خلق کنندگان است نذاره نماید که ان چار ناه از سلا لدر جدا نشد و سالیان
ترکیب آن بسیار روح و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غیره بر این اشیاء غیره است مقرر است که روح نور و اعلو است جسم و اهلانی سفلی و روح لطف
است جسم کثیف پس ترکیب اینها روح و ضد قریب بحال است پس بر ترکیب لیل ظاهر است بر کمال قدر و جلال لطفه صانع و بلند خلقها
بعد از این با خلق عرش کریم و لوج قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین تا ثانی و ثانی نوع ثانی و ثانیان فرمود که بعد از این ناه
ذکر کرد و از این کلام تفصیل نکرم ایشا بر غیره نشناهم میخواند که از او را ندکه بعد از الله فی الصبح کاتب حی و حیوان این ایام مدد حضرت او را کفت
بنویس چون انشا ناه خلقا اخری نوشتند در کتبین ذی انش جا و کتبه که قیاسا که الله احسن النحای قیاس حضرت فرمود این دایره نویسی که جبرئیل انرا از
نزد ملائکه جلیل انزال نمود بعد از آنکه گفت که اگر تم که پیغمبر است قرآن را و روحی میکنند من نیز پیغمبر که در دل من با ان قرآن القا میکنند پس نهدند
واژه ای که رفت با کفار ملحق شد این ایام در باره او فرود آمد که من از ظلم من اقرض علی الله که با او قال و حی و حی و روح لطفه شی و بنا بر صحیح است
اینه از کلام معجزه نیست منع نیست که موافق کفار یکی از ما باشد لیکن این امر و بعد از الله مشبه و با بعضی از اینها و مشبه ساخت
و در اینکه و در روز فتح مکه از اسلام رجوع کرد و از اهل انما شنایه مد که او را از ابا ناه حکام گرفتند چنانچه در کفر العرفان تصریح بان شد
و بر تفصیل آن خواله بمنهج الصداقین است که تو خواهی که بر بر جوی و در عتبات ان کلسا کن از حضرت رشام منقول است که نطفه در
دراید حقیقتا انرا ناچهل روز و چهل نطفه میکند و بعد از آن علقه میکند و اندک ناچهل روز و چهل وضع میشود پس از انرا مصغره میشود
تا چهل روز و بعد از ان فرشته میفرستد تا نطفه روح میکند در آن پس از او میفرماید تا می نویسد در او و در وقت عمر او را و شقاوت با سعادت
او را و آنچه مشعر است بر آنکه کمال اعضا و تمامیت آن در او میگذرد و روح در آن بعد از وضعی بر این است اما تم انکه پس
بلدا است که شما بعد از انک بعد از ان نطفه را فریش اعضا و زنده شد و لوج روح میسوزن هر اینها میگردانند تا انکه علقه است و اهل بیابان
شما بمرک خواهد کشید بلا شبهه بنا بر غنا از دستن که خواهد چشید تم انکه پس بدستند شما یوم الفیه در روز شنبه بختون
بر یکصد خواهد شد بر محاسبه عازاه و نیز بر همه بنیادها خواهد بود برندگان بنظر فراید که خلقنا فوقکم و بنحی که فریدیم پس
شما سبع طراوق هفت شما که طبق و طبقه یکدیگر کردند طبقه بر بالای طبقه و شما که در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه
و عمل آمد شد است و با انکه طراوق کواکبت منیرا باعتبار انکه غلظه هر یک از انها در ما بین انها راهها در دست خدا در انچه درجه
که ما بین انها است اما باضد لنا را هفت غلظه هر یک از انها نیز همین و ما کما عن الخلق و نیستیم ما از این مخلوق که اسما نشا غایب از
بعضی که انها را ممل بکناریم بلکه انها را از خلل و ذوال که میدانیم و تدبیر انرا میبکیم تا بوقتی که حکم ما تعلق کرد بر ذوال ان و با معنی است که
ما از هر بندگان داخل داخل نیستیم و خیر شر که در شرک و کفر و طغیان و عیبنا و انکار و جود و عیبنا اینها نیز تعلیم هر دو و توان جلال و
دار و با ممل در جمیع مخلوقا باشد معنی اینکه ما از انده است هیچیک از علویا و سفلیا غافل نیستیم و انرا لسا و فر فرشتا در من السماء عمل
از اسما ابی یعنی اب بازان بعد از انکه در ان نذاره که صلاح بندگان در ان استیم ما سکناه پس گردانیدیم ساکنان از انرا یعنی ثابت مستقر ساختیم
فی الارض بر زمین تا بتدریج از چشمه یا کار یا بر نایند از انجا معلوم میشود که جمیع ما از زمین از عیون و انما و قوا از اسما است در دنیا
نقل میکند که حضرت پیغمبر فرمود که حقیقتا بی جو ابد از یک چشمه از چشمه ها است و نوشته بر شیل شاه از اسما فرشتا که اینها که فرشتا است
در هم چنان که فرشتا است هم فرات چهارم و بعد از ان هر دو فرشتا در هم نیل که هر دو است و انها را بو یغیر که انها را در وقت مصلحت جابو میگردد
و از اینجه است که میفرماید این در زمین ثابت ساکن ساختیم و ما اعلی ذهابت و بدستینکه ما بر زمین ثابت ساکن ساختیم ان بیابان بود

المؤمنين

و باور من فرودن بر وجهی که معتقد باشد انبساط آن تقاریر و توانی چنانچه بر آنرا انقاد بود بر پس بر ایشان شکر که باور کنند
 تا انرا بر حال خود بگذارند و در آنجا آمده که بعد از خروج و مراجعت جبرئیل در میان آید قرآن و حجره است و مقام هر چه تا بوسیله
 و چنانچه مذکور شد است باور و بعد از آن بر زمین نازل می شود و در آنجا که نشانی از ایشان می آید هر چه باور کنند
 جنات و سنانها در این محفل از جانب او اعجاب از آنکه بنا بر آن غل و غلبت در زمین بجای از هر پیشتر از این چنین چنانچه در این
 نو و بعد از آن بر سبیل عموم فرود آید که در آنها در آن بوسه ها قرار داده که در کتب است و میوه های بسیار است غیر از آنکه در این بوسه ها و از آن بوسه ها
 سنی از آنها در نوع آن تا کانون می خورد و در آنها خوراکی و شجره که در آن می خورد و دیگر اینها فرود می آید بر ایشان در حق معنی درخت توت که بر زمین می آید
 آن درخت من طوطی و سینه از کوه سینه که کوه موسی است و در آن مناجات می فرود که در کوه سینه که در فلسطین است از
 طوطی سینه نیز می گویند که در آن است که سینه اسم مکان است که در آن واقعه است چنانچه در کوه بر زمین است که اول کوه سینه که در آن می آید
 آن بود و نیز اول درختی که در زمین است بعد از طوطی در زمین بود و در آن میوه ها درختی است که در آن است و در آن میوه ها
 و نان خوردن و در آن میوه ها
 توان ست از این جهت است که در حق می آید و در حق می آید
 می آید که در زمین در آن میوه ها
 چیزیکه با آن غنای آن در آن میوه ها
 اما است یعنی شیرها نص و کرم فیها و در آنها در آن میوه ها
 اولاد از آنها گرفتند و به چشم و مودت که در آنها مستفیع شد و غیر آن و در آنها تا کانون و در آنها یعنی از کوه سینه که در آن میوه ها
 خود می آید و علیها و بر آنها یعنی بر بعضی از آنها که شکر کاواست و درختی که در آن میوه ها در آن میوه ها در آن میوه ها در آن میوه ها
 و بر کشتیها که در آن میوه ها
 بر شام علی الدوام بماند و بر زمین نیز آن کوه
 واقعه که قال الله قسم و لقد أرسلنا و جبرئیل که در آن میوه ها
 دعوی با قوم اعبدوا الله انکر من یشرک بکنه خدا را از کوه سینه که در آن میوه ها در آن میوه ها در آن میوه ها در آن میوه ها
 باشد عمیره بخورد که معبود بر حق است فلا تقون ایما میسرید از غنادی که خالق و در آن میوه ها در آن میوه ها در آن میوه ها
 که در آن میوه ها
 که در آن میوه ها
 بتو حیدر خدا یعنی نوح الا بشر مثلکم که در آن میوه ها
 به فضل میوه ها که در آن میوه ها
 چگونگی در آن میوه ها
 تمام معانی را در آن میوه ها
 بدان ما که بخش بود و در آن میوه ها
 آدم پیغمبر بود و در آن میوه ها
 ندانستی و نشستی که در آن میوه ها
 نامتکاملی در زمان یعنی صبر کن که در آن میوه ها
 شد بطرفی استحقاق و در آن میوه ها
 تکذیب کردند و در آن میوه ها
 ما حافظ شویم تا خطا نکنی در آن میوه ها
 و تعلیم مایعنی نورا انما یم که در آن میوه ها
 شو یعنی قیامت که در آن میوه ها
 خطاب شد که در آن میوه ها
 و نور بر آن بودی که در آن میوه ها
 کوه بر آن میوه ها در آن میوه ها
 تنو بر جوشد که در آن میوه ها
 و در آن میوه ها در آن میوه ها

بج

دانایم و در آن جز میماند و این کلام طایع است صلاح عمل چه نماند هر کجا عمل کند هر کسی چه عمل آورد میماند و بر حسب آنچه میکنند تا آنست که در آن
جزا خواهد بود و بقدر اشک او زهر گاه میکند که در صلاح عمل خود میکند و آنرا بر و نوق بر او و بجا میاید و در آن هیزه است که در
بدستیک این ملک تمام است که در اصلاح و در حالیکه ما بیکانند است و رعایت بدید و اوصاف بیاید با خالصه و با جماعتی اند
معتد و متفق بر شما و تو چند و آثار بیکر و تقوی و من از یادگار شما هم بپسند که در مخالفت کلیه تو چند و صیفا و فقط فواقر
هم کس منع ماسخند اهل ملک کار درین خود در مینای یکدیگر بیستیم و بر برد و حالیکه باره باره و فرق و فرقی مییاید در اینها مخرجه مییاید
و هر کس در کیش و مانع خود مخالف فرزندیکرند و با بر و بیکرند است یعنی هر کس در این خود خیساکانی که در نزد کتاب خود را که باشند چون
هو که متسک بود نشانند با بنجل کافر شک و شکاستک با بنجل که در نزد تو فرزندیکرند نشانند هر دو بقران گویند و از قطع نظر که در بنجل خود بود
هر کس در این کردوها مخالفه متفرع است در حال دنیا هم با بنجل نزدیک نشانند از بدین باطل و غیره و چون شانند و از آنست که متفلسفیکه
درین ایثار و حقست درین غیر از اینها منتهی ملک و عمارت و عصبیتها ملیت است از این خود نیکو درین خود پیوستی و در واقع در هم بیست
یکداری میاید این کار در بر معاندی در غیر هم در کردار غیرت بهمانه و ضلالت خود شایسته است چنانکه تا هنکامتیکه گفته شوند و در مکرند
و قتال تا بنیاید ایستگون ایامی پیدا کنند که از آنکه آنگاه میاید هم بدستیکه ما ایضا عطا میاید هم مکر میکنیم به با بنجل من مال
بین این از مال و پسر نشانند که هم میستاییم برای ایضا با بنجل در این ایضا که در نیکو بهای نیکو بکنان و نیکو ما ما در ایضا مینکند در مال
و فرزند و متاعش از جانب مالک ایضا در نیکو فی اعمال و ایضا از استحقاق آن هست که ما ایضا نشانند که در نیکو فی ایضا مینکند و فرزند
بل بچنانست که میپسندارند بلکه لایشمرون نمانند و از این میاید که این استدا با نیکو در ایضا نشانند که در شیخ شعور نشانند
تا مال کنند و اینکه باب علف ایضا برود و در شیخ ایضا که در این ایضا نشانند که در شیخ شعور نشانند که در شیخ شعور نشانند
نیک که از مال دنیا و حال نیک در نیک و همیشه هم بنجل این و نحو شمال میشود که در نیک و از اول در نیک و در نیک و در نیک و در نیک
بجهان این بعد از آن این ملاوت فیهو تا قول بل لایشرون و بعد از حال کفار و بنجل ایضا حال بر و در نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
ایضا من خستید و تمام از خود عذاب برود و کار خود مشفقون خدا کنند که با از عذاب برود و کار خود نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
با ایضا در تمام با ایضا برود و کار خود که در نیک و در نیک
مکنند و اگر نیک و نیک
و از بدین بوی توان و آنکه مینماید ما انوار ایضی مینماید از نیک و نیک
و جمله در حال نیک و نیک
تر نشانند که در نیک و نیک
علیهما جنت سببها و در داشتند طعام مستحق فادند و با ایضا که در نیک و نیک
انرا نشانند من در بنا و معایب ظاهر و اولیای نیک و نیک
میاید در طافان و بیارت در عبادات و میاید و هم طافان و ایضا در نیک و نیک
با پیشی که در نیک و نیک
الله توان بلند پیار و حسن و اولاد و اولاد و نیک
برای ایضا که در نیک و نیک
یطبق ایضا سخن گوید به استی مخالفه واقع در آن نوشته نیست یعنی هر کس در نیک و نیک
فی نیک و نیک
نیک و نیک
که نشانند خود در نیک و نیک
سایگان و موصوفی و هم اعمال در ایضا اعمالها تا پاک و پلیدی من در نیک و نیک
که ما در نیک و نیک
نیک و نیک
ستاید نشانند در نیک و نیک
استحاکت در نیک و نیک
از جانب نیک و نیک
ایضا بدستیکه در ایضا من بیو قران که در نیک و نیک
نیک و نیک

المؤمنون

در ظاهر است که طلب نفع کنند و بپوشیدن بر سر منافق میگردید و به محرم مکه یعنی نمیکنید که ما اهل مکه ایم هیچکس بر ما ظلم نوازد کرد و بدین
همه در ما قیظلم هامینا شوند عدم ذکر حرم قبل از این که مرجع ضایع بر است بخیر شکر میکاشد بانگ و انوار و بپوشیدن محرم با محرم انجنا
مفخر ایشان در این حرم اند که قیام نمایند کان و قیام دارند و تا ندیدند که ضایع بران باشد با عظیم الهی که مذکور شد یعنی شکا
نمایند کان بودند بران مسامره در خالتیکه بدن که قرین و بطرف و آن حد کنند کان بودند که رشید در ذوالامد که ایشان در شب حوالی مکه
خانه ویند شستن زبان با قنات میکنند تا اگر اشیا ایشان در قرآن بود طفر و آن وانرا که هر سخن و زمانی شعر میکنند وقتی اساطیر
الاولین و پیغمبر راستی کردند طفر و آن اعراض میکردند از قرآن و با از پیغمبر میبردند تا آمدن بان میکنند در شان قرآن و عبادت یعنی
اشناس و شعر و اشیا بدینست و اینرا نمیگردند پیغمبر را ساحی شاعر کان میکنند پیوسته و در اوشام میکندند بر این خطا بعد
التفاه و منه غایب که آفام تدبروا القول بایست میگردند در قرآن با با بجا از لفظ و وضع معنی ندانند که اینست کلام کلام حق است
آم جانم بنما آمد بدینشان از کتاب رسول ما لاری یا تسبیح بنامید و اولیایم اولیایم پیغمبر ایشانرا عدد کردند که ما از پیغمبر
و کتاب پیغمبر یعنی هر یک ما نوح و ابراهیم پیداداد ایشان فرستادیم محمد را نیز از برای ایشان فرستادیم که ایم باوردند تا انکه هر یک
آبای ما بقدر ایشانرا از عذاب ترسانید بودیم و ایشانرا از ایمان آوردند بعد از ان وعید نمودیم با و حوا این میگردیدند
کین عتد ایشانرا عذاب و عدم ایمان نداشتند بودیم عذاب خبر دادند از آنکه ام لری بر فوا ایشانرا شنیدند رسول که هر پیغمبر خود را بحسب
و نسبت با مانزد است و حق و عباد و قرین و حسن اخلاق و کمال عقل و علم با عدم تعلیم و غیر این در مقام انبیا هم آمده پس ایشانرا
مژدوا صبر کردند و نکار کنند کان باشند و محو نبوت بجمله عدم معرفت با و با حوالی و یعنی نداشتند که خصم پیغمبر با این عنوان شناخته بودند
تا انکار او کنند گویند ما صیفتند و در انجا ایم و انحوال در انجا شناسیم کم بصورت لون یا میگویند که به جنته باوردند و او آنکی بعضی
بجنون است سخن او اعتقاد دارند با انکه میدانند که در عقل ارجح و اتقان از هر است بل چون است که ایشانرا میکنند بلکه جاهل هم اقتدای ایشانرا
بل کوی بدین رسالت یعنی اسلام با سخن و انکه قرآنست و اکثر هم و ایشانرا که الحق و رعون بر حق را ناخودمانند چندین خطا بطبع و
ارادو ایشانراست و کوا تبغ الحق و کوا نایستد امر خوا هم از و هایشانرا با انکه الله شفا داد و بودند بحسب فضل در فصل اخلاقیات
و جو داشتند چنانچه هم مشکانست کهست السماء و الارض علیه تباشند و آنچه کستی است و زمین و آسمان در زمین و هر چه است
و زمین است ملائکه و جن و انس غلبن چندان را بر کوه لو کان فیها الله الا الله لسانا کنند کنند که مراد بعضی بن اسلام است معنی
اینکه که بن اسلام باشد که در و هایشانرا اصل شرک را یعنی شرک منقلب کنند حقیقتا بجمله و دغیب عیظت با نظام شاک و هر سامانها و زمینها و آما
انرا هلاک کرد و خرد و فتاده مراد بعضی بنحاست یعنی اگر پیغمبر که حقیقتا از و هایشانرا کافر از با نبوت که فرمود با آنچه موافق است و انکار است شرک و معنی
از الوهیت خارج بود یعنی خدا نبود بلکه شیطان بود پس را نبود بر آسمانها و زمینها و هر چه باشد پس چنانست که حقیقتا تابع هوا ایشانرا
بل ایتنا هم بلکه با ایم بد ایشانرا که هر کس که انیکه و غط و پند ایشانراست با یاد بند عمرت و صیدت شرف ایشانرا انکاز کرد بودند
بقول خود که لوان عبادت کردند که از و کتب که استیاد الله المخلوعین هم عن ذکر هم پس ایشانرا از مؤذنه خو با از آنچه نسبت کرده بنیانوا سخن ایشانرا
یا از ذکر که در و خواسته بودند هر ضنون رو کردانند که نام نشتانم انا تو میخواستی از ایشانرا بدست خن جانم تا مسیح طمع تو در عباد ایشانرا استم
فاندر نشان و چون در دوزخ ایشانرا شاق و کرا نایند قبول این معنی کنند فی الجرح و یک پس در پروردگارتو کرد و در دنیا و ثواب عقیبتانست چینی
بنامت تو و از دنیا ایشانرا چینه سخت دوام ان وعدم بودن مشربان و هو خیر الازقیین و خدا فیهین رو کردند نشانست و انک نشانست
و بله سینه تو منجونی ایشانرا بهم بود مالی حسن اطمینانیم بر اهی است یعنی بن اسلام که عطف سینه شاهانند بر استقامان که اصل ایشانرا
در انست تا موجب غم نشو حاصل که حقیقتا در ان با نچه فر فرود و کافران و قطع عتد ایشانرا نمود در عدم قبول ایمان فرود که در کس ایشانرا
مبعوث شد و هر میدا که در جامع جملع خلاف سنه است و تمام از هر ضقتانست چینی بنما داشتند انک ایشانرا و شایسته ان که بدین نبوت
و منصب ایشانرا باید و بلحاظ ایشانرا نیست حکام دیوبند با بر و بطران بچینی دعوی عظیمه افدام نماید و انرا بوسیله طمع را موال ایشانرا در مینشاند
بهر این بود که خواه کردند مع ذلک و نوق و عوقو معجز از و شقی میگردند همانا اینرا بیبندند اما چینه عتدا و استکا اطاعت و نیتها و چینه
پس ایشانرا در عذاب ایم عتدا چینه ندانیم میگردند و ان الکریم بن لایومنون بل الاخره بدستند انانکه نمیکردند بشمار بر کس میگردند
یعنی غیبا و متعلقان از اضراط و میرا و عتدا و بیست و دوزخ عن الصراط از ان راه داشتند بن اسلامت متعلقان اعتقاد این مؤمنند که اوله
لنا ایون عدل کنند کان و میل نمایند کان بنیابا صلاک که فری خوش و پارد کردند کانند را حق از طریق جنت بطرف شمال که دوزخ است که و هایشانرا
هم و اگر ما بختانیم بر ایشانرا و کشفنا و برانیم صایهم انچه بد ایشانرا و امتن است ضیاع از نخی عین حقیقی که بد ایشانرا سیده و ان خود در لیل کنند
و هلاکت ساینده لکی اوله نیبجاج نمایند کان یعنی تا از مانع شوند بی طغیان و ایم در سر کشی از طریق نهمون در کفر و استکا از طریق حق و عتدا و
رسو و متا اهل انما یغمهون دیمان که حیران گردان باشد تر نماید در سر و طریق هدایتی کو بلحاظ خط ایشانرا در کیم چینی بر
منیر و عتدا و ثابت خواهد بود و با اگر بدعوی صلاک از ایشانرا دارد ایم ایشانرا بر اینستیم متعلقان طریقی اوله و عتدا و طغیان و عتدا و لجاج در
و متعلقانست قول اول شهر است و دانند که هر چه خط بنام رسید اهل مکه و نوق و در و بر و بر ایشانرا بنام و سفیا بنامت با حشر ایشانرا

و در باشد پس ایضا فایزند سنگان برو و در حوض و من خفت و هر که سبک باشد و از دنیا و از همه کارها و بجز آنکه عمل صالح
نکرد باشد چو مشکان و منافقان و با او واقفند عماوی بنامش که او را بود و بجز قبول رسد و خدایا و آنکس که از بن خیر انفسهم
پس نکرو انانند که زبان کردند و نقشها و بوسیله ای عیال غفلت بر آید تا به او رسد و در میان خدای خالزون در دوزخ
جاویدمانندکان **ثقف و جوههم النار** سوزانند و در ایضا از آتش دوزخ و هم فیها و ایضا در آن آتش گاه کالکون دشت و بان باشد
از سنگ سوختن و کالکون با هم چنان لبها است و در آنجا آنکه سفوا لشکر عبد الله کسبو که آتش دوزخ لبها ایضا از دنیاها ایضا ایضا
و از اینها چنانچه گویند که در دنیاها انان سوختند و آن کس که در عالم کون دنیا در روز قیامت که غلبه عالم از فتنه آید و در دنیا
میگذشت بد که سوختند و آنسو نیز راوردند که لبها از اوزم باشد و در دنیاها وی ظاهر گشته و در دنیاها از اول دوزخ اما که با اینها
ضرر زود در شب از زمینها و بیدار آنکه سوختند و هر که دوزخها و عیال مشهور گشت و غلام افیاد است با سوختند خلد به غیر از حضرت
پیغمبر در قیامت از این سوختند که آتش دوزخ بر نامش در زشت کرد و اندر که آفرین بر عیال با الا ایضا و بیاسی بر فراغند که بیرون ما برسد با این
و در موحی او و در مکه مناسبت اول و چهل که باشد بعد از آن مکه ایزان فرشتهکان با ایضا که در آن تکون امانی ایضا و اینها من موحی
در دنیا که **ثقف علیکم** خوانند همیشه در شما فکنتهم بیاسی بودید که در آن تکون تکذیب میگردید بجهت ابرسحق عقوبت شد
قالوا ایضا گویند **فولکلامنا خلعت علینا** نشوقنا غالب شده ما بد بگوئی ما یعنی کنایه ما بر اعلی شد بسبب آنست که موحی بخی
ایده ما شد و گناه قوم ما بودیم ما که در می خست این که آمان از طریق حق مشاوت مفر نیست که در عاقبت با یکدیگر سد شعاع منقعی است که
آخر اخلاقی شود پس از تو بصرع و بیگانه در دنیا آخر چنانچه ای برود کار ما بر این و در آواز از آتش دوزخ و با او پیار و جوع کن تا اندر که
خو کنیم قدر عذرنا **قارظا لاون** پس اگر باز کردیم ما که در تکذیب دنیا بیاید بسبب ما که ما که از آن باشیم بر نفس و این آخر کلام موحی
باشد بعد از آن است از این سخن گفتن تمدین ندهند بلکه قال کو بدخالی ایضا بر کوه جادان و خود انحنس و ایضا خواموش باشد
و فرود بود که در دوزخ اینجا مقام سوال نیست این مانخواستن از اکتب یعنی مانند سنگان که در دنیا ایضا از این موحی از زمین
شود **ولا تکلون** و موحی مگوئید ما من در هیچ با در باب مع عذاب خروج آتش که شما از هر که از این عذاب برین نیارم یعنی از این با خبر
در فر و از سبک بنا دست و از این عیان فلسفه که فادش توبه خاکند تا شما بنام یکدیگر و در دوزخ در آنجا در آن سال تا این
قول باشد که در دنیا ایضا با بر صفا و در صفت این جو اداد و شونید یا سبب که حق القول می بعد از فراد شد که اینها مینویسند تکلم کنند بنا است اینها بر
در جواب ایضا گویند که ما تر اذاعی الله بعد از آن فراد سازد نیکو باینفوق حکم نماید با مالک ایضا من ایضا بر این جو اداد شود که اگر در آن
بعد از آن فراد استا گویند که دنیا آخر چنانچه ایضا بر کوه ایضا گویند و اولی هم بعد از آن فراد سازد نیکو باینفوق حکم نماید با مالک ایضا من ایضا بر این جو اداد شود
تکونوا ایضا پس از آن فراد سازد نیکو باینفوق حکم نماید با مالک ایضا من ایضا بر این جو اداد شود که اگر در آن
که بوند و موحی من عیال بفقولون و بنا از سنگان من عیال و بنا و باها احاطه نیست که از اول و باها ایضا
که پوشه میکشند ای روزگار ما امنا گوییم بی وفا غفر لنا این بیامر ما و از حننا و بجز ما و اوست خیر الراجحین
و توبه من بخشاید کان **فاتحین** **تموههم** پس فر کردند مومنان را **سخر** یا **سخر** که و با ایضا استنما میگردند با ایضا استنما میگردند
حتی **انسون** که در کفر ناوقتیکه از یاد بر نشانما را از یاد کردیم من یعنی چندان مشغول شد با بجز سواست که یاد نماوش
که پایندید و گشتیم **تضحکون** و بوند که پیوسته از ایضا خند زنان و سخر بر کوه با بوندی **جنتهم** ایضا **اليوم**
بدستیکه من جز اینها از دنیا صبر با ما چه سحر کردند بر اینده و از او سخر شما **تموههم** ایضا **الناس** برون نیکو استند
و استکایان یعنی از یاد نماوش میدهم اما را فوز و دستکایان که بر سبیل تو بیخ خطا بانها که گفتی آن کویدر شد بشما و سواست که از یاد
که کور گشته چندان که دیدنی **الارضین** در زمین سنگان نامی که در دوزخ و عفت حول مل میکشند
زند چه اهر بوزر دنیا و فانی خواهیم شد چنانچه در آن دوزخ است که بدستک که در زمین از دور که ما را در
دنیا قالوا **اینها** بوم **او بعضن** تویم کوبید رنگ کردیم در دنیا یکروز با پاره از نیکو یعنی است نیکو گاه شهر نیکو
بخلو در دوزخ یا از هول آتش مبتل خود را در دنیا فراموش گردانید با ایضا که در یاد است موقو باشند پس چون نیکو در حالت موعظه
باشند بگردد بشما اینهمه گویند که مومنا و بعضی بوم **فستل** ایضا **العادین** پس پیوسته ای در دنیا با ایضا از شماره سنگان یعنی سنگ
که خطه اعشار و انفس با بوه اندنا آنکه ممکن باشد در آن ایام که میخوامین که تحقیق آن کوی چنانچه شعاع بعد از یادان من چنانچه
یعنی بوی عفتن از ایضا ایضا نماید که اندر شهرود است با ایضا قال این گشته که کوبید رنگ گردید در دنیا لا قبل لا مکواند
لو **انکم** اگر آنکه شما گشتیم **تکلون** همیشه بدیند که تمام میان در جنگ خفاست یا ایام نیکو که در دوزخ قیصر میگردید
الخبیب ایضا پسنداشند شما از قیام عفتن که شما از افربیم **انما** خلقنا که عیال از دور ناری با او بر یاد نماوش
و حکمتی که از یاد نماوش **انکم** ایضا **الثلث** ایضا **انکم** ایضا **انکم** ایضا **انکم** ایضا **انکم** ایضا
برای عیال از یاد نماوش و مکافات که از یاد نماوش عیال در لطافت بر آورد که عیال مشغول باشند بجهت آنکه از حق باز دار و در عیال ما از یاد

واینکه بفرزند گوید و بود و بود و حد نیست بلکه اید کردنت نادیک و تکلیف بنا نشود و آنرا که درها کردم بر آن است و بود و بر تکلیف نیست
بعد از آن حضرت آنچه میان رفاقه حدیث زاینه زانیه میفرمایند که **ولا تأخذکم** و باید که بدانید که شمار او ای میثم و حکام شیعیه با هم بود
زین را که در اوقات سینه درین آیه مهربان و شفقت کرد خدا و در طاعت او و در خردم و در آن آقا شدند و بجهت موافقتی بجهت را بود
مهره شما را زاینه زانیه قتل حد دایمی میکند در حق و حد است و محاسن نمایند که **تو ممنون** اگر هستی که یادید بر الله و اوست
الاخر بخدا و در وقایع که در میان خدا و در جزا مفوضی شد است در طاعت خدا و آنچه از آن است حکام حد و در این مملکت شد که حفظ
دین خدا و اقامه احکام حد و از لوازم ایمان است در میان غیر حفظ نسبت کرد در بین هر دو است از حضرت شایسته نام که فرمود که ای کرم ما زاینه
پهرا برید که در او شش خلعت بدانت کشید نیما و شرک لایحه اما آنکه کرد دنیا سازد و شکر او بر تو و در ویدی و در ویدی و در ویدی و در ویدی
آنست که موختم خدا شود و مستلزم یک حسنا و جای بود در آنست و در آنست که در انواع غذا و از آنست که بگوید که در زمانه حاکی با باورد که بگذارد
و از آنست که باشد از آنست که حدیثی را بیجا ناقص کرد و نیز که بدینجهت شفقت مهتره ندان تو پس گویند از آنست که تو رنجیم تر بود که بگوشی از آنست
انکه او را بدین نوع امر نمایند و ای دیگر بنیاد کند که باز از حد مقرر باز باشد و رعایت کند که بدینجهت آنکه نا بدکان باز از اینست و رعایت
پس او را تمیز کند از دیگران بعد از آنکه باری رسوا ساختن و ایضا میگوید که ولایتها باید که حاضر شوند غذا هم اما در وقت غذا و زاینه
و زاینه یعنی در اقامه حد برایش **ظاننه من المؤمنین** که در هر از مؤمنین ناکشیده با بند یا نیکو شمع دیگر مگر تکلیف بعمل نفعی نشود
و بدو مؤمنین بجهت آنست که نا اقامه حد مانع کفایت شود از اسلام آوردن و ضهار در حد طاعت خلافت از امام محمد باقر مریدان است که آله را
کثر من مالتی بکینست چاهند ابرهم نیز که نیست در جمع آورد که اینجهت بر اینفوق است و نیز که بکراقل آن دو است بعد هر دو خود
بصرد و در دوا و ای لیکو از ابن عباس کفر از چنان کسی که جایز نیست حد و زبان تابش میشود و قول حضرت امام محمد باقر اقول اینست بجهت حدیثی
آن و موافقتی است که در جمع است اقل آنست که یافه بعضی از فرقه اش پس یکی کافی باشد و در آنست که موقوف که یکی از صفات او این بود
خا بان بخشی قبیل میکرد که فریاد و اجوا صد و نیکو است بتمام کفایت کند و موقوفی خوانست که بد طبع نان خور از آنست که رضایت نکاح کرد که در حد
عربی بجهت آنکه مسلمانان بدنام نکردند از فرقه اش که از آنی نیز نکند که از آنست که نکاح نمیکند بکردن ناکند و او شکر
بازن شرک دارند و از آنست که در زمانه که نکاح بنیاد در آنست که این مکرر ناکند و او شکر ناکند و از آنست که
هایر تر از حد ندادند نکاح از آنست که در کفر حلال است در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و در دنیا آورد که زمانه زاینه زانیه و پادشاهان در خانه خرابان نشسته هر یک بدست خود را بیضی میکنند و در دم را بخورد و عمو نموده اجر کردند
ضعفها مهاجرین کمسک و عیش نه داشتند از آنست که سنی بر روی کشا میگذرانند و داعیه کردند که اینسانرا بنکاح داد و در کفر از فضل ایشان
که بر بوردن جامه است چاش کرد از آنست که صفتها بر این امر وضع یافته بود و حرم دلک و حرام کرد شد تروج بر ناکار خواند و خواندن علی
المؤمنین بر کردید که آن بجهت شمشیر و تمر من تمامت طعن و درنگ نیست که کند نماید در حق ایشان و غیر از آنست که در آنست
اینهمی تره است حتی در نکاح و از زاینه مکروه باشد حرام مگر کافر که تروج زانی باشد بر اینکه در حین زنا فرقه و جبر باشد و آنکه حکم
این امر منسوخ باشد گویند یعنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را نکارد از آنست که عاوه او این باشد که همیشه بنکاح نان رعایت
نکند بنکاح زن یا حیوانه نام نماید بعد از آنست که در حدیثی است
زمان محسنان را مردم محسن نیز در حدیثی است که در حدیثی است
پس معنی آنست که در حدیثی است
چنانکه عاوه خادمین را بپوشاند و کردند بدافا جلد و هم پس زیندای حکام شیعیه ایشانرا بپوشاند جلد و هشتاد از زاینه و در حدیث
که غیر تابان باشد بچون سواد با آنست که بر این نیست بغیر حضرت ابان بن محمد که **لا تقتلوا الهم** و قبول میکنند از ایشانرا که قد کردند
گواه بیاردند بجهت آنست که هشتاد از زاینه بودند **شهدا** آنرا گواهی هرگز در هیچ نام که ثابت شودند از آنست که عدالت ملک خودسانند
واللک انک و فاندن هم الضایقون ایشانند شعا و در شهادت عدالت شرکت و فسق ممتا است بدانند که در راه شهادت
نازبانه میبازد خواه حجاب باشد یا طبع و خوانند باز و تصنیف عبد جابر نیست که در زاینه شهادت از زاینه باید در شهادت
ایضا قول نباید که لا الذین تابوا مگر آنانکه توبه میکنند **من بعد** از آنست که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و اعملوا در صلاح آوردند نیست خورد در آنست که در حدیثی است
پس بدستینکه عدا عفو را است نه آنست که ناه بندگانه رنجیم مهبران بر کرده و توبه کنندگان و باقی احکام حد و مسائله حضرت
در کتب فقهیه من بود است مضمی از آن در مناصح الصالحین مذکور است که در آنست که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
عاوه هم که نیکو رسول الله خدا تو که مکرر از ما که بیکان ما باز در خویشند که بطلب گواه مشهور کردند تا جمع گواهانند آنست که در حدیثی است که در حدیثی است
است و مشهور که بگواه سخن نمیکوید هشتاد از زاینه موجود در فاسق و مرد و دشمنان میشوند اینجا بچون نیست حضرت زین العابدین
چنین حکم و شیخ عاصم گفت حدیثی است که در حدیثی است
و از مجلس حضرت زین العابدین **ما کف باخدا** نادار این باب حکمی در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

نیکدیشم و او را بلیغ ترویجی شستابینکرم و کولو لا فضل الله علیکم و اکرم فضل الله
 ورحمة الله و بیستاد و بر شایب وضع احکام و آن الله دانند خدا قوت قبول توبه کنند است حکم که گوید که در حجت و احکام قری
 شتار اضیعی کرد و دروغ کوئی ابتدا ایم سلسله ساختی و گویند که فضل خدا بود بشاخص خداست عفو به ظاهر اهل لایستند و اگر خدا
 بخشید که شما قبول توبه بزرگوار نه نامیکم کردان میشود بدین شما را بود توفیق بوبیست منزل رجاء بشما بعد از انچه انچه با طهارت و پاک
 دامن و وجه پغیر است از همه و اقل جمع منافقان بر او ضمیمه ماید که من الذین جاءوا بالاثم بکریمه انما کانوا مردودند دروغ بیرون
 در شان و وجه نوحی عصمت منکر که می اندازد شای اهل اسلام و انما عبدالله ابی سلول بود زید در خاصه و حسان ثابت مصلح
 اثار و وجه پغیر حش لا محسبه مینداید در دروغ زانند کلام بگناید برای شما حیطه حضرت رسالتک زوجه و صفتها و هر که از او
 ضرر بود مرا دانست که دروغ را بخوبی مینداید بل هو حقیر لکم بلکه از غم است بر شما از جمله آنکه توان عظیم پائیند در برابر این صبیح
 ایرتاز لشد که متقن نماید بدین احکام شرعی است که را در تعظیم شما هر که ظاهر است و عقیده خوف بسیار زیاد دروغ گویند و قبح
 یافت چنانکه فرمود که لکل امری فیما هم هر که در حقیقت از این اهل بیتها اساکتت جزای انچه بدست کسب کرد من الاثم از کلام بعد
 انکه شروع کرد در اجه بعضی ستمها سخن گویند و دروغی بدتر از آن و جعی خندید و کرد و حرم خواهرش شده و هیچ منع نکرد و الذی یولی
 وانکر که غیر که موعظم از و شیع ترا از منم از انچه وارد عبدالله ابی سلول است که ستمناقصت که عذاب عظیم بر او
 عذابی بر او در آخره یاد دینما که حدت خورد و مشهور گشت بنفعا و گویند حساب که در آخر عمر زایبنا شد با مصلح که در حقیقت او شاکست
 و در لیست که و صفوا این است بیندایغ بر کشته و ستمها آمد و در ابراج است که در رنج شدند و حسان از دست او بماند حساب
 پیغمبر آمد طلب تیر که با حضرت خلاصه در و خرم است از صفوا است و در و حسان از این اشیاء با او ستمناقصت در و حاکم و در و عمل
 عظیم و بعد از آن در هر حق زوجه پغیر در و حاکم چندین گشت حشلا فرمود که کولا لاذ سمعنا موهه چنانکه گشت و بدین
 باطل و غیر اقرار اظن المؤمنون کمان بر مندی چنان در وقت شیندا بر افک کمان بر مندی بر کونده و المؤمنان و زنان این
 اوزند بل نفی هم بنفها خو یعنی هم درین سخن حشر اینکو تیر اجمعا بنفها خو مندی یعنی باستیکه مومنان بعد از استماع پند و
 کمان نیک بر ندی بنفها و اولوا کفشتکه هذا لافک مبین این دروغی روشن است چنانکه در متیقن که بر حاکم مطلع باشد
 شیخ گوید چنانکه از واج پغیر نگاه داشته از مثل این ظلمات عظیم ایشان بگشت که کولا لاجا و اعلمه چنانکه در دستگیر پغیر
 باربعه شهاده چنانکه او را که او هم دهند اجمعا میکند لایق از ان قدر زنی تا تو بالشهدا پس اکنون که بتاریخ کند
 چنانکه اذ قاتلک عندالله بصرای تو زید حشلا یعنی در حکم او هم الکا زبون ایشان دروغ گویند چنانکه در ظاهر باطن چه
 اگر کواها و در دستک در ظاهر در حکم کاذب نبودند اما در باطن کاذب بودند از آن که این صورت و از واج اینها حشلا کواها و بیارند
 ظاهرا بر کازند و کولا فضل الله علیکم و اگر فضل و کم خدا بود در شما و رحمته و مهر او در خدا و فی الله ساد
 با حق توفیق توبه و اواخره بنفها و فقیر است که مریه رسید شما از انچه افضله فیها در انچه بگویند که برید بران
 از دروغ عذاب عظیم عذابی بزرگ که در ملازمه بر نام و در عقاب حشلا بود پس شما از ان خدا رسید که تعلق و وفیق
 فر که نیندا یعنی با راستی که بر باها خو که بعضی از بعضی رسید یعنی خداوند بزرگ است که بر رسیدن از ان و تقولون
 بر قوا هم و منکفیه بدنه الهم مالیس لکم به علم انچه او که بدان علم نداشتید و حسبونه میندایشنا پغیر که بکنید
 هینا سهل و اما که هیچ عقوبتی بران مرتب نشود و هر حال آنکه سخن عندالله در حشلا بزرگست عقوبت بسیار از
 مرتب چه باشد سخن موعبت غار و استخفاف بنصب توبه حاصل ایلاشت که شمار تکریم شده آید که موعظم است و اولافک
 بالسنه دوم کلم بان بدن تحقیق ستم استغنا چنانکه حکم الهی ملوک گفته تعظیم ان در بعضی تفاسیر مذکور است که در احوال که زوجه
 ابی ابوبنضک بود با او گفت سخن که مر زمان در حق زوجه پغیر میندیشید گفتار اما اثر و دروغ و بشتا عظیم سازد تو
 نسبت بمن تو بر این میکنی ام ابوب گفت و الله بو ابوب گفت والله که زوجه پغیر بهتر از دست پسر نیست پغیر با کوه که او دارد بلکه
 این عمل محض دروغ و بهنات است متصفافرم و کولا لاذ سمعنا موهه قله و چنانکه گشت و بدین باطل غیر اقرار
 از و انرا و افک عینت کفیند ما یكون لنا نباشد یعنی سر ما را در بهندان است کلام هذا انکه سخن گویند با این کلمات
 پاک تو ای خدا و ندادا که در حرم محترم پیغمبر تودح توان کرد فدا همتان عظیم اینکلام افرا نیست بزرگ و هینا نیست عظیم
 مدوشتن فایر تعظیکم الله بید میند شما از انرا ان تعودوا در آنکه یاز کردید لیثلا ابتدا مثل این سخن افرا یعنی نام
 که زنده نداشتید انکرم مؤمنین او گشتید و دیدان چه شما مانعشک طعن در باره مسلمانان خصوا انهم اموات و بیین
 الله لکم و بیامیند که برای شما الايات ایتها که در لادن از بدین احکام شیعیست محاسن از این که بد از طریق صفت مندر شود
 و الله عظیم و خدا نااسته جمیع خوال که از جمله ان علم او است حکم که گفت در دنیا پندک ان پس چه بگویی نیکند در حق انسا در زمان
 و از واج ایشان از لوث فجور کاهند از بعد از ان میندازد فر میندازن الذین یحییون بدستیکه تا که در دست داند و شیعی

الفا

الفاحشه انكه عاش کرد و خصلت ناشایسته که از او نشانی نماند و در دنیا و آخرت از او بماند
تا فاش کردی که عذاب الیم بر ایشان است و عذاب الیم در دنیا و آخرت است و در دنیا و آخرت
و الله یعلم و لکن ما یعلمون و الله یعلم و لکن ما یعلمون و الله یعلم و لکن ما یعلمون
از قدر و خصلت عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دنیا است از دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت
عذاب بود که بر زبان بر شما و رحمت و بخشش از بهر آنکه در دنیا و آخرت است و در دنیا و آخرت
و ظاهر کرد و در دنیا و آخرت است و در دنیا و آخرت است و در دنیا و آخرت است
بعد از آن نوری مکتوم میکند از پروردگارش که با آنها الذین امنوا الا ننبیوا اخطوا ان الشیطان ای انانکه کردید ای پسر
کامها شیطان را که طریق معاصی است و با او سازش از دنیا و آخرت است و در دنیا و آخرت است
پس کند کامها شیطان را که طریق معاصی است و با او سازش از دنیا و آخرت است و در دنیا و آخرت است
بکار داشت و عرف عقل و المنکر و عمل ناپسند حکم شرع و گویند خدا از آنست منکر تا قیام و دیگر و اکثر از آنست که خدا هر چه است که توان
در غایب از اطراف باشد منکر آنچه نفس منکر آن باشد منکر از آن و غیر با ضعیف و توقع آن و لولا فضل الله علیکم و ان فضل الله بود
و کم لطفی بر شما بود و باینین حد که کفاره کاهست و رحمت و بخشش او بطنه بر شما بود و با خدا سازش که با او نکشتی
شما من احدی هیچ یکی ابتدا هر که یقین تا آخرت است از نوب و لکن الله یورثکم و لکن الله یورثکم و لکن الله یورثکم و لکن الله یورثکم
هر که توفیق تو بود خدا و با خلاص تو بود کند و بپسند و الله سميع و خدا شنو است بکلمات ما علیه و انما نبتا و شما را خلاص
ایضا بود در از سینه خالی نقل کرد که هیچکس نباشد که او سست کسی توفیق را در خصوص متوجه است که او را بدان علی بود که در دنیا و آخرت
باشد از آنکه با او است از آن خصوص و هیچکس نباشد که او بپسند و خدا از حد و خدا را ضایع کرد که با خدا خصم کرد و باشد
و لکن خدا بر او پیکار کرد تا قیام هیچکس نبود که کل روز در مسلمانان کافر باشد و از آن در میان است تا انکار کرد که با خدا خصم کرد و باشد
که از او انداخته در روز بکار و بعد از آن فرمود که اصل اینکلام در کلمات است که فرمود آن الذین یحبون ان یشع الفاحشه و در بعضی نفاس
مذکور است نظر ایامها چون هر که عبادت میکند و باها نیک است و باها نیک است و باها نیک است و باها نیک است
که و لایاتیک و باید که بگویند و لولا الفضل منک خدا و نذر در رحمت و بخشش و خداوند است که فرمود
مال و غنا و توانگری آن بود تو ای بر آنکه ندهند نفعاً و لی انما یخیر بیننا و المساکین و در دنیا و آخرت است که فرمود
فی سبیل الله مهاجران را در دنیا و آخرت است که فرمود و لیس فی سبیل الله و لیس فی سبیل الله و لیس فی سبیل الله
و از انتقام ایشان در دنیا و آخرت است که فرمود بخاطری انتقام تو در سبیل الله و لیس فی سبیل الله و لیس فی سبیل الله
لکن انما که بنام خدا بر شما از پس شما نیز از هر که نماند و بپسند و الله عفو و رحمت و بخشش است و در دنیا و آخرت است
بر نظام رحیم مهیایر مطهرام و ما شریک شما نیز با خلاص او متعلق شود به رحمت از این عبادت و غیره که بر این عبادت است که
سوزنده بود و بود که تصدق کنند به هر چه از استخفاف از پیغمبر خدا منقولست که هر که بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
عفو کند از کسی خدا از او عفو کند نیز بپسند و بپسند
مینکنند بر آن عقیقه الفاعلات که بپسند و بپسند
این ای در شان زمان مهاجران است که هر چه با پیغمبر هر که کردند بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
نسبت به زمان و منبر هر چه در دنیا و آخرت است که بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
بنان و الا حوق و در آخر از رحمت صبی در دنیا و آخرت است که بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
شهادت مبتلا اندر در است با انواع عفو معذ و اکرم عذاب عظیم و بر ایشان است عذاب بزرگ بجهت عظم ذنب ایشان و مستقر است این
عذاب عظیم بر ایشان بود که هر که در دنیا و آخرت است که بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
و آید به آن که هر که در دنیا و آخرت است که بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
قد و انک غیران بود مسکن و انما یوقیهم الله تمام به منقلب بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
و یعلمون و بدانند از آن زمان که ان الله انکه خدا هو الحق البین او است ثابت بدانند و بپسند و بپسند و بپسند
منویر بر وجهیکه هیچکس با بیعتش با او نیست بدانند که انان مذکور است با ان قرآن است و رسانند ان باب ملک بر شان و توفیق اهل عیسا
و اگر کسی جمیع کلماتی را با ان مؤمنان بقلب کند تفشیش نماید هیچ بابی بغیظ انان مذکور است و خواهد یافت که در باب ملک دارد شده است که
مثل اینها در عهد شرکان و عبدا و تان ذکر نکرد و این همه صفت و تعظیم امر فلان است ان بر جملی بلوغ چه عرض از طرف مسالقه در این باب است
علو در پیش حضرت رسالت و بعد از آن در عهد شرکان و عبدا و تان ذکر نکرد و این همه صفت و تعظیم امر فلان است ان بر جملی بلوغ چه عرض از طرف مسالقه در این باب است
سخنان ناشایسته و ناپاک و لیس است این مرایا کافر است در جامع کلیه جنبه از اهل بیت طاهر و پاک است و با سخن پایید که در پیشوست

از لیس است هیچ حرفی

بپسند

النوا

ان الله يدسيتك خذ احب من ذانا است بما يصنعون بايحي ميکنند از نظر بحلال و حرام و استغناء خود و در اصطلاح آثار و آثار
عنا بن متا از رسوله و روايت کرده که فرمود که شما شش چیز را از من قضا کنید تا من گمراه شام باشم شما کم اول چو سخن گنید از اسن گویند
در هر چو وعده دهند با وفا کنند ستم چون ما نانی بشمار دهند تا ما نانی بشمارند و شما می کنید و تمام آنچه خود را نگاهدارید بچشم خود را و هر چه
نخورد از بد چشم دست خود را از لغت حرام کفیند از بد چشم بدست از گمراه شام کم و ایله او سبب فرمودند که در غاس زمان بر نیت خود
الود از نبرها البسره که چشم خود را نگاهدارد از اینها چندان مثال ایله خفتها او را توفیق دهد و شما یکدیگر از بد چشم خود را نگاهدارید
فرمود که چو در زمانه بودی زنی را و بگذرد او چشم از بیانی از آن جوان دارد که تو باصن ان پروردی که و قل لله صنان و بگوی
زنان که نند که اندر وقت بعضی من ابصار همن پوشند بد چشم خود را و ننگند بر آنها تا حرم و حفظن فرمود چهره
و نگاهدارند چو خود را از زنا با بیوشند از نظر نام حرم از ام سلمه و اینست که گفت بعد از نزول این خطاب من و می نمودند پیغمبر بود
الله مکتوم در آمد پیغمبر تا گفت بنها نشو که با رسول الله عبدالله مکتوم اعمی است چهره نمیبیند فرمود ای اشیا نیز اعمی ایله در بعضی سیر
آمد که روزی سوم که در خانه نوح عبدالله مکتوم در روز سوگند کردی زامده طهر و خواست پنهان شد چو این مکتوم از نبر چشم خود
آمد طهر بر پدر بر گو او خواند حضرت بسبیل امثا گفت ای طاهر چرا از نبر مکتوم پنهان شدی چشم بنداد گفت که او چشم بنداد من چشم دارم
چون اگر او مرا نمیبیند من بر او حرم دید خستما فرمود قل الله صنان بعضی من نبر من خصم فرمود شوکر خدا بر که با من نمود اصل بیت من
اینچرا با من نشاد ما که از ایند حاصل که هیچکس با خصم از نبر مکتوم چشم خود را ننگد از نبر ننگد زان تا حرم زانرا نیز فرمود که حفظ چشم خود
کنند ز ننگد زان تا حرم و لایبیدن ز نیت همن و ظاهر نشاند از این خود را از نبرها و جامها ننگین و غیره چو چو انکه موضوع از نبرها
لا اما ظاهر جنبها مکرانکه ظاهر شد از ان زینت بوقت و تا نمون چو احواف جالبه حکمان و حرجست در جمع این او در یک
ظاهر ننگند مواضع ننگد بر غیر حرم و هر که در حکم است چو اطفال غیر مایه و غیران مراد نفس نیت نیست بلکه دیدن زینت حلال است
که از نبر نیز فرمود که در مواضع ننگد است که نظر در حلال و ننگد بر اینست که مراد نفس نیت است و نظر در حرام است که نظر
در او سید نظر است بمواضع و اما اینچرا ظاهر است حرام نیست بحد خود و حرج که نفیست در من و مراد ظاهر است فقط و این مواضع
نزد من چندان اتفاق نمیشود بلکه هر یک از عورت دست که روزی و عمارم پس بنا بر این مراد بیاطنه خلخال است و ننگد من و جمیع آنچه مراد است
که نظر بر اینست که نظر بر اینست که باقی احوال بر زینت ظاهر که ان و حرام است که ننگد با کل یا حصا یا تمام نعیمت و حجت محقق است و ننگد بر اینست
چو هر همن و باید که در گذاردن ان مقصد خود را علی حیو طیس و هر که بنا نهاد چو بگوید خود را بقصد بیوشند اما و بنا گوش کردن
و سید اینها پوشیده ماند که باید بر زینت همن و اسکا از ننگد نیت باطن خود را و اما مواضع ننگد خود را چو ننگد و عا و سا که مواضع
ناج و در سوانه و کرد ننگد خلخال است که لا لبعو لیس مکرر شود و ننگد که ننگد بر اینست که ننگد بر اینست که ننگد بر اینست
کنند حق فرج و کراهیت او با حسن با اهلها ننگد چو نمایند بر پدر خود و پند هر چند بالا رود حکم پندار او و با و نبعو لیس باید
شومر ان خویش که از اشاکم با ناردند او آبتا همن با اینرا خود بر پدر هر چند که با این رود حکم پندار او آبتا همن نبعو لیس
با اینرا شوهر خود را حکم پندار او آبتا همن با اینرا خود بر پدر هر چند که با این رود حکم پندار او آبتا همن نبعو لیس
او بنی احوال همن با اینرا خود را حکم پندار او آبتا همن با اینرا خود بر پدر هر چند که با این رود حکم پندار او آبتا همن نبعو لیس
یا بنان اهل بن خود یعنی زمان مومنه کافره از نیت و حیو طیس و نبعو لیس و در نیت او در که مطلق زان کافره در حکم پندار او آبتا همن نبعو لیس
و چنان نیست که زان مومنه زوایشا همن شوند مواضع نیت خفیه و اشیا نمایند که حکم این میا اهل اسلام و کفر است و اشیا نمایند
و زود بعضی مراد مطلق و ناند یعنی از هیچکدام و نبعو لیس باید که در حلال است که زان مومنه نبعو لیس کافره نبعو لیس کافره کافره
زیر که حصا میفرماید که او ما ملکات میمانهمن یا انچه مالک شد است از دستها اشیا یعنی زان نبعو لیس نبعو لیس کافره نبعو لیس کافره
و زود عا اما صیه طایفه نیست ناز اهلها زینت بر اهلها مان خویش غلام زان حکم چو اجنبی زود و چنان نیست نظر زود و مومنه بعضی از مواضع نیت
و او الثابعین یا پیر و زود ننگد غیر او ای که در ننگد خداوند خلعتند زان یکدیگر نیت غیر خود اند یعنی در حالتیکه غیر از با حجاب
باشند زان من الرجال از بدن یعنی اما که متا بدم ما کنند بر اطع طعام خودن مانها ایند و زان همه حاجتی ندارد بدست اینها
دعه شهو نیست اشیا نیز سالی خود را ننگد با اهلها که مطلقا از مباشرت خجندارند همه اشیا مقصود است بر طعام قول الله و کلامه و زان
از صاف بر نیت ننگد عین و خصی و حیوان باشد که قادر بر جماع نیستند چو اینها در حرم نظر حکم جائز اند چو اشیا نازد و مایه است
لیکن بر ان مذشر ننگد و الاطفال الذین یا طفلان که از نظر اعلی عوارث النساء که مطاع نیستند و هوزان نانی بعد
تیمبر رسیدند از طایفه اشیا نیز سالی خود را ننگد و ننگد که عورت چو باشد و لایبیدن بر با و جل همن و باید که ننگد زان یا باها خود را ننگد
بوقت نانی لیعلم تا دانسته شود ما میخیزد اینچرا میماند از ننگد نیت همن از نبرها چو که خلخال است یعنی باید که از نبرها خلخال خود
را گوشه زان جنبی را ساند چنانچه عادت جاهلیت است موجب بل بر ان بدیشا نشو این ابلغ است از ننگد نیت در عصون و نوب
الی الله و باز کردید بخدا چو عا همن شما ایة المؤمنون انکره مکرر ننگد ان که لکم تفاحون شاید که ننگد استکار شود و نوب

ننگد

و سقاۀ داد بن بر سینه را ما و سینه اش جمع بندگام از کوز و انات تو و از اب چه بی کسی از جن بر تعظیم طاعت خالی نیستند و خواستند و خوا
زن فیر کند که محتاج بر شوهر کینست که خود را محتاج تو بر نداند و کشت لا سزاورد که متعاشا هر دو از مطیع خاص امر تو بر شوهر نافرمانی عمل
زد شوهر چه که فرمود ایکنه کاران تو بر کینه و رسوا ایقار شد و خود در دنیا ایشان را رسو نمیدانند و عقوبات ایشان را رسو نکند
بعد از نهی از زنا و استیلاعت بر آن غیب بر ما میکند بنما که میفرماید و آنکه الا یا می و نکاح را و در بد او با اعتدال ناز بشوهر و
مزان بر نهی را همین که از شما یعنی مردی که کند نکاح خدا سایدن که پیشوهر نشد و از این که در دنیا او را شوهر میداد الصالحین
و نکاح را در بد نکاح و شایستگیان من عیال که از سندان خود و اما هر که و کثیر از خود مختصص ساختن با بچه ها استیلاحتی تزیع بر صلاحیت
و عفت خود نمائند صاحب کمال العزیز او زد که بلکه در صلاحیت بجهت رعایت صلاح زبانه که هر گاه سنده و کین را از بداند صلاح عیال کند
یا بچه را که سوچو منزوج شد مستغنی شد بجای از احوال و صلاح رسید مال و صلاحیت کشید خود تو هر میشود که عدم قدر بر حق و نکاح
مانند مفسد کردن زنا و او را در مستکن جا دادن و غیرین مانع نکاح باشد از این جهت محتاج را برین تو هر که میفرماید کمالن یکو نو او را بشد
ایا ما و صلحا از عید فقره در ویشا و تنگدشتا یعنی هم الله غنی که دانند خدا ایشان را بعد از نکاح من فضل از فضل و کرم خود
عنا یا با جنای خود در کمال و با تو سعادت بر ایضا ما دانست که باید منع نکند فقره خطبه کند و زن خطبه کرده شد از زمانه که در فضل
خدا معنی شد که زن مال چه دستم صاحب شام روز و ابجی با بر بند خود میسرند کمال کمال ما من زابته الارض الا علی الله زوها و در حدت
امد که طاعت کند نکاح بر دست که بر او فقر و حاجه شکایتی که با مختصر فرمود نکاح کن و الله واسع و خدا فراخ بخشایش است
پس معیشت بر او فراخ کرد اند عیال را نا استیلاحتی از این بی سبط طار و ز او که در مفضلت صاحب کمال را احادیث بسیار در رعایت نکاح
از غیر و اهل بیت که ما تو را است از جمله حضرت و شام فرمود که نکاح نشد طریقه منست هر که از منست من رعیت بود از من نیست
و دیگر فرمود که هر که دوستی در مله ترا باند که شش فرنگ دارد که آن نکاح است و دیگر فرمود که بدترین شما غریبانند و یکره ترین شما
غریبانند نیز فرمود که هر که بایستی کرد نهی خود را نکاح داشت و سو سو شیطان بر او شک حفظ غنی بود که در نکاح رسوم منقول است چو یکی
از شما زن کند شیطان از او بفرماید که بدای ای بر من فرماید چه ادا نکند بن خود از من نگاهد و ابوالامام از آن حضرت فرماید که هر که
تعاظمی اگر با لعنت کرد از بالای عرش فرشتگان امین کند ندکی نکوز نکند با کین تر تا او را فرزند نماند و هم سر که خود را بر آن مانده
کند حال نکند او را بر او برید باشد سیم خود را بر آن مانده نکند خدا او را در او برید باشد تمام آنکه در رویش از او گذارد و خوانی
اذا نکند با او چو این بایضا استیلاحتی که در روایت کرده فرمودم فرمود که زن طری که فرمود فرمود که نکند شقی تو آنکه
کفتم از کجاست فرمود پس این هنگام تو از مردان شیاطینی باره با ایسا باش با آن که در مسلمانان میکند چه بشد نکاح است بدترین شما
غریبان و بدترین مکرگان شما غریبانند بعد از آن فرمود که شیطان از هر چه صلاحیت بیع مکرگانان نکند و از بدت پاکانند از نا شایسته یک با عیال
زنان مصاحبت او دارند مصاحبت او بوی مصاحبت او سوز و محو اگر کس کفتم که کفتم فرمود که هر که خدا را بر سید بکند و ریاسی سازد
دو روز از شقی در شب بعیال کند از این پس بیست بی تا محرم که او را در وقت ششم مثل رعیت است با احتساب بر رعیتان روز که شقی
در پناه و از شر آنرا و از نگاهدای ممکنه فنکن که از جمله نگاه کاذب کفتم یا رسول الله از این مجلس بر خیزم نا از برای من زنی تعیین فرما
حضرت که بر بدت کلثوم هم بر آن زوج او را در دو پنجاه ساله فرمود که ای کرم و جوانان هر که از شما قوه جماع داشته باشد باید که فرود
شو که تزیع برین چهره است که چشم از آن محرم نبوشد فرج را احتیاط نماید هر که توانائی نکاح نداشته باشد بر او شک روز و بدار چه روز
کتر شو می کند از او هر روز روایت کرده اند که گفتا که نکوز منله باشد از حیومن و من عرب بود یا شمشیر زن که در هر که از پیغمبر شست که فرمود
با تری شایع از آنکه نیز فرمود که نکاح کند تا بیاید شویله که در روز ضامه بر شما فرماید که اگر چه بچه از شما افتاد باشد نیز فرمود که چه
منع میکند مردی که فریاد کند از شما فرزند و زو کند و در زمین را بکنن کلامه الا الله و کردا ند نیز گفته است که هیچ بیانی
در اسلام جز در وقت از تزیع نیست فرج شما و امام جعفر صادق فرمود که در وقت نما که مروج بکنار و هم مثل از همسار گفت که عرب
بکنار و در وقت نما مروج بهر شش از آنکه در عرب روز و روز باشد در شایسته نماز گذارد و نیز فرمود که هر که بچه تریس رویشی زن
نکند پس بچاید گمان شد باشد بر که فرمود آن یکو تو اضر یعنی هم الله من فضل و الله واسع علم بیاید دانست که مراد از این است که غالب است
هر گاه که شما فریاد کنید شایسته از این تزیع غنی که اندر نفوق مشیه حکم و مصلحه نرنگ حکم دائمی باشد زیرا که گاه من حکم و مصلحه
بر خلاف این باشد خدا در رعیتان نیز فرماید و لیست عیال باید که بجهت نمایند در عیال از حرام با زایسته ال ذین تا آنکه لا
یحییون نکاحا میثا استیلاحتی نکاح را از مهر و نفقه حق یعنی هم الله تا و می کند توان کرد دانند خدا ایشان را من فضل از از فرقی کرم
خود بیاید بچیدن که خدا توانند شد و در کمال العزیز که در معنی است که اگر شخصی فقیر باشد خود با او از فقر باشد نکاح پس باید
که اجتهاد نماید در عیال یا ضابطه را کین شو مانده و در داشتن کرامت شهودت چنانچه در وقت سابق گفته شد بعد از آن که از اول و در
شد برای مؤمن از عدم تزیع بچه فقر و تزیع زن بواسطه فقر و تاین و در شد بر امر فقیر بصره نیز نکاح بجهت از فقیر
حالت نکاح خوف نیز بر فقر پس بنما تا خاص باشد بعد از آن محتاجان آنچه فرمود که مؤمن و سبیل نکاح است مؤمن و الذین یبتغون

النور

الکتاب و انما کلمه یکنه مکانا مملکتا لیسنا انکم ایضا الکتابا و کلماتها معنی زندگان شما که در محفل شما اندوخته
و خواه کثیران فکایتو هم پس مکانب سازید ایشان و مکانب نسبت که مملوک خود را که بد که مکانب شما ختم ترا بر این مقدار مال و متدود
پس چون مملوک آن مال را از او کند از او شوا امر یکجا بنشیند نسبت بر جمع علیا اما صیغه مردیست که جمیع غلام جو بیست عبد العز از او طلب
مکاتبه که جو بیست از این نامو این ایامند که اگر غلام یا کنیز شما مکانب طلبند ایشانرا مکاتبه از بدین عمل نیز اگر دانستید چه میخیزد
ایشان یکی از صلاحیتها است یا فوه اکتساب و قدره مال یا که مال کاتب از مردم سوال نکند چنانکه مکر و طشک بشد کثانی مال کاتب را
باز دهک در خورشک سگها فارسی را بنده بود و از او مکاتبه طلبند سگها از مال دار کشت نمکند تو را فوه کسی هسکندت گفتن
میخواهی که مرا از او سبخر مری ما بچشم من هو که مرا مکاتبه نام و بود و از او خسر ششام نقل کرم که مکاتبه که بر او ابنت باری ایشان
و هدیه که سبیل الله از منزل خود بر ناید یعنی هر کس که از آن با متوجه جهاتش با حج رود و در کس بقصد آنکه خدا بیجا او را سبیل
سازد و غلامی که خود را مکاتبه خواهد گفتند یا حال کاتبه داشته باشند چنانچه در مال کاتبه عاجزند از آنچه بیدگان منعم از ایشان
که واقو هم و بدهید بندگان مکاتبه من مال الله الی تیکم بعضی از مال خدا که داد است بتمام و نیست که در بیست و یک سال
مکاتبه ساختن بعد از آن این بیست و یک سال با او بخشیدند و هر کس که مکاتبه را با او دهد در آن وقت او با عادی
زاد عشر او با عادی زاد و زوجه او و عادی در هر شش خود او را جدا دهد در روز یک هیچ شتا نباشد مگر شتا او سبحا و امر را بر نداشت
اصطلاح خوب باقی احکام کاتبه مسا اهل منفردی از آن کس که همی مسطوا است اکثر آن در ضایق این مذکور است و دانند که عبد الله
ابی منافق شش کثیر داشت ایشانرا زونا اگر او نمیکرد و بر سبیل مطلقه میگردیدند اما او را در وقت بود و در معیاد
و سبیل با یکدیگر گفتند بنگار که ما میگیریم که خیر است چون سبیل است که تراست و قضا مکر تر که در این جانب جنتا بنوه قابل مند و شود
حال مفروض است شتد یادمد و لا تکر هو او اگر او واجباً مکاتبه قسایتیکم کثیران خود را علی البغاء بزنا و پلید کاری آن کردن مختصا
اگر خواهند تصفیه و نیز کار او اگر خواهند که از او مختص بمقتضای حالت و اگر او هم حال متوجع و از حد است که اگر او چو مختص
نیست مگر در مختص پس از اینجه مختص شرط اگر او واقع شده پس میباید که شما اگر او نمیکند مختصا خود را بر بغا لیتدعوا نافر که بر مختص
الکبوه الدنيا مال دزدان دنیا از کس بیج ایضا و فرخص ایضا او که من یکر هو هس و هر که اگر او کند کثیران خود را بزنا قات
الله پس بدست که خدا من بعد از او هس از پس او که در خواب مکان عفو و از نده است کثیران مکره را رجم میباید از ایشان
و در رو با اینست مکرر کردن او که کند آن و لقد امرتکنا و بخصیو که فرستاهم فلا لیکم بسو شما ایای ببنیایا تها و دشمنی با شما
و حد دیگر تو معنی با فیه در اینش و خصص کبر یا میخواند یعنی و شن کند حلال و حرام احکام و مثل او و مثل او من الذین خلوا من
قبلکم از امثال آنانکه گذشته اند پیش از شما و موعظه لیتقین و پند که از پر همین کاران یعنی بجز آنکه آن معظ باشد مختصا
و پند که از امثال مذکور و مختص مختصا چنانچه انشاع ایشانست بمواعظ و صلح الله نور السموات و الارض و ما نورنا و ما
و زمینها است فقیران در تقییر این چند قولست یکی آنکه نور یعنی خدا را و نماینده اهل آسمانها و زمینها است با آنچه در آن مصلحتی دارد
ایشان باشد نور و و لطف معوم مانند نور که بان راه بمقصد میرسد یعنی همچنانکه در تاریکی شب در شما ما راه بر مملکتان نیز بلطف
توفیق و سبیل بطریق نجات را با بستاند این قول ابن عباس است و هم آنکه خدا روشن سازد سماء و ارض سبیل نجات و ما و ستارگان و این قول
حسن بصیرت و ابی عالی و حکاک است سیم آنکه معنی نور است یعنی نور است یعنی خدا را و زمین بان نور اهل آسمانها است و زمین نشانده
زمین بر زمینها و اهل آن و این قول ابی بکر عیسی از امیر المؤمنین علی مرویست که معنی اینست که حق تعالی شرح کرد در آسمان و زمین تا آنکه هر
زمین و آسمانها بنور حق روشن گشتند یا اهل آسمان و زمین بنور ساخت ناجو عارف شد و این قول مؤید قول اول است
در انوار آورد که نور است سموات و الارض و رفق و نور است سموات یعنی خداوند نور آسمان و زمین بان نور اهل آسمانها هر چه از اجزای عالم است
در مناظر بلند و مقار کینی نور دار دانی و عرصه هر از عطیه فضل او است این معنی دوم است که مذکور شد با خدا روشن بچش ایشان
ساکنان آسمان و ارض است بان نور معرفت و توحید در نسبت که خدا خالق السموات و الارض یعنی خدا آفریننده است و زمینست و حسانا ایضا گفته
که الله مدلول السموات و الارض یعنی خلق آسمان و زمین و نور و جو و جو و صفا کمال و چه در لیلی از دلایل قدر و بیدایح حکم که در طایفه
ببین و سر که زمین و افستد لئی واضح دارد و جو قدر علم و حکم او و جو جله اشیا دلیل دند او است مثل نور و صفت نور که منتو
بدانست کشکو و مانند ذره است در نور که نمایان بخارج را ندارد مانند طایفه بخت بستن چها مصباح که در آن چراغی از فخر است
بغایر روشن و گویند که مشکوه انبویا اینست که در وسط قابل باشد بنابر این مصباح فیله مشعل است و انبویا بنی که سینه بپزند
که معنی اینست صفت نور خدا یعنی خدا که بان مؤمنان را نمود و نور ابن عباس حسن زیند اسلام معنی است که مثل نور خدا قرانت در قلب مؤمن
و بنابر آنکه در نور محمد است ان بدانست عظیم انحصار یعنی مثل محمد چو مشکو است که در آن مصباح مشعل است اما مصباح ان
چراغ از چمنی زجا چه در فدی نیست از آنکه که مصباحان نور انراست و بنابر ما مع ان نمیشود انجا چه از آنکه که در ضایع
و لطافت کانهها کوکب کو یا سنا از اینست که در ری درخشانند همه و مشر که در غلام میکنند از خود بوقک از چراغ که

در اینک استاخر فخر شده در ابتدا من شجره مبارکه از روغن درخت بکره بسیار نافع و بیونیز کران زیتونش که در زمین مقدس
و شکر است و شکر پسته بدان شکر خوانند و از جناب برهم خلیل علی نبینا و الوصله لسلامان شجره زیتونش که لا شکر قتیبه در دنیا
شکر است و معوی چون پلچین و خطا و لا عریبیه و نور طهر غریب و معویه بگو طرسوس و غیران بلکه در وسط معوی است که از ارضی جلا و لا
شامسکیتون از اجوز شونک با آنکه در شرق و در غرب است که انزاب بر آن نامند از بعضی وقت روز نشد که وقت شرفست غریب بلکه در
هر طولی به اشعاع انزاب برایشان مانند بیونیکه در قلعه کوه پاند شکر و اشعاعها مانند شکر ان شکر ان شکر و روغن ان شکر از رو
یانه و پدید آید که معجز کرد و در مدام رستا نامیوان خام بماند بلکه هم از عایه نامند و تا آخر منداست که از عایه شکر و از شکر
مهریست اصل این شجره را از هشتصد ساله او درین از اشجار این عالم نیست و در بعضی و غیره بر آن اطلاق کرده اند که درین صفت است میباید که صفا
و درختش درین میباید که بکار در زمینها بکشد که روغن انداختن یعنی روشنی دهد و منور و کوه کوه گشته و اگر چه رسید باشد
بان تا اثنای یعنی از عایه صفا و درختش میباید که برایش روشنی بخشد نور علی نور روشنی از نور روشنی یعنی ضیاء است تا نور چراغ
و لطافت زجاجه از روغن کشته و مشکوه که منابط اشعاع و جامع نور است که در آن نور چراغ هر تیرا غلی رسیده و اشعاع را نیز لایه کشفه که در کوه
که در این نور ایمان و هدایت است که از شکر است که در این شکر و در این شکر
افزوده و در این شکر
بی آنکه در این شکر و در این شکر
اورده که نور ایمان چراغ شکر است که در هر جامه که چراغ بود در این شکر و در این شکر و در این شکر و در این شکر و در این شکر
و دیگر آنکه چون چراغ اندرون خانه روشن میشود و این نور در این شکر و در این شکر و در این شکر و در این شکر و در این شکر
حواس میافند و انوار کمالان بر اعصاب و جوارح پدید میآید پس بشما مؤمنان از این خبر میدهند که شما هم از این شکر و در این شکر
از عین کعبه نقل کرده که این مثلث است که در این شکر و در این شکر
است از شجره مبارکه که در وسط ارض است این شجره همیشه در قلب مؤمنان است با اشعاع طراوت و درخت شکر او در
او همیشه شجره زیتون که در وسط ارض است که در این شکر و در این شکر
شکر کند و اگر بلیه رسد و صبر کند اگر حکم کند بلیه میباید و اگر گوید است که باشد نور علی نور باین معنی است که کلام او نور است عمل او نور است
او نور و معجز او نور و مصیبت در این شکر و در این شکر
و مشکوه هم از شجره مبارکه شجره وحی بکار در این شکر و در این شکر
او که قبل از این شکر و در این شکر
چراغ معجزه در این شکر و در این شکر
و از آنکه این عاقبت الهی از عظیم پیدا بر نور علی نور معلوم توان کرد و جمیع نیکوکاران را بر این شکر و در این شکر
صدا محض در جبهه قلب و در عین است که در شکر است یعنی خود چه شکر است یعنی شکر است یعنی شکر است یعنی شکر است
است این صفا از شجره مبارکه یعنی شجره بیون که از این برهم خلیل است که جدا نیست از یکدیگر که ان نور محمد است شکر و در این شکر
نمایند همچنان که در موضع نیکو از این شکر و در این شکر
و اخلاق محمد و نظامت خاصه احد ظاهر کرد بر در مقابل از آنکه وحی بود و پدید آمد نور علی نور یعنی محض یعنی شکر و در این شکر
عینا لظلمت و زجاجه عینا لله مصیبت احضار شام که در شکر است و در شکر است و در شکر است و در شکر است و در شکر است
ما هم مشکوه که در او مصیبت است و صفت احد است و در شکر است
نور علیست در صفت احد است و صفت احد است و در شکر است
که در هر شکر است و در این شکر
علی نور یعنی تمام مؤمنان و حکم در عینا تمام یکر از این شکر و در این شکر و در این شکر و در این شکر و در این شکر
خو که پدید آید در زمین خود و حج خوشتر از خلق خود که در هیچ عصری در این شکر است و در این شکر و در این شکر
و غیره و در این شکر
الصائین است و عینا الله
ایمان و شکر و عینا الله الا مثالی بنامیند خدا مثلها را یعنی معقول در صورت محسوس است و انسان بر این شکر و در این شکر
و مقصود برایشان هویدا کرد و الله بکلی شیء و عینا الله
کسی را که بدین نماید زایه مد کوره شخصی را که اعراض کند از آن قول شکر است که در شکر است و در شکر است و در شکر است
مذکور است در این شکر و در این شکر

زینکه
نزدیکت کردوشن
شور اگر خدایان نرسند
و با مشکوه از همت باشند
زجاجه عینا صفا
همچنانکه

التَّوْبَةُ

مرد و بزرگ تر شده باشد از جمله تعظیم قدر آن نظر بر پشت زانمانست با مسکنین در شش و دهان از آنجا بختی در خواج و بند که
فیهما اسماء و نیاذ که شود در انظار نام او مرد مساجد منک و رفع کشا و اشرفه ما کن است و در انجا بد که نما و نیاذ و اشغال باین
و از سخن نبی و مالایع اخرازی باید نمود و از پیغمبر و پیسنکه مساجد هر دو زمین روشنی میدهند خشنده باهل اسما را بچشم اشکاف کرده و در
میدند برای اهل زمین و گویند برادری و عینا تست از چها مسجدا که با المی متصدک نماز کن پیغمبر بود و از آنکه بعضی که بعضی خلیل و مدد امیر
تمام شده و بپایان شد که وضع قیام اعدان در اقام خلافت او و در اتمام ان برتشت تمام اتفاق افتاد مسجدت مسجدت با که نماز هر دو
باشا و حضرت خاتم الانبیا بود و در بعضی مراد است یعنی که از مشاهیر اهل سنت است تفسیر خود از آن بر آنکه بر یک روایت کرده که در
رسول این را میخواندند که گفت یا رسول الله این خانه معظم و منزلت ما مکرم کدامست فرمود خاتمه انبیا بود در اکتفا رسول الله خانه علی و اطراف
انجا است فرمودم من افاضلها و کثرت علی و اطراف فضلها بنی خاتمه انبیا که نظر بر مویلا نیست از ان روایت واضح و مبین شد تعظیم فریم
علی بن ابی طالب و اجلال و اکرام او نزد خدا و رسول چون که درینا از دنیا بر صحتا کند و او را در سالک نشاند و او را در انام و سنجاد در پیوند کرد
شامل هر چند است که متضمن در او است با شد حق بلکه در صلوات بینه مباشه در احکام شرعی است که تسبیح نیز بر نموده میشود لهذا از هر
شاید که حدیثی باشد بر این معنی که فرموده است که در قرآن واقع است نماز است معنی است که نماز دارد شود برای عبادیها در این
بالاتر و الاصل نامند و شبانکای یعنی در او قاصد شام حضرت شیخ یعنی شیخ نیز نمیکند از ان روایت مراد است که از غایت شرف
در عینان و انقیاد از سنجایان که مشغول نیستند و باز نمیدارند ایشان را تجاره بازگای یعنی هر یک منع است که از او شود توقع دارند
و لا یبیع و فرختن ان یعنی در دست خرد و فروختن ایشان را مانع نمیشود عن دیگران از کار کردن خدا و اقامه الصلوات و ریتا شدن
واجب مند به قیامه الیک و فراداد زکوة مفروضه است به محضه شاکسته اند که پیوسته و شاکسته است شغال دین و نیت ایشان از کربان
نمیشود باقی شغلا بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبد الله مرویست که انها کما اند که وقت نماز در سوره تجار و کنند مشورتها شوند و لاج
ایشان در حد اعظم ترین اجرات میخافون ترسند ایشان را و چون مبارک بطاعه استغرق در عبادت و ما تنقلب رد که بگردید
القلوب در اثر در نظر از دیدان یعنی از خوف و وقوع از میجو مد و شورش میشود و از این عقل پیرین میشود و اکابصا و دیگر در باها از
دید و بین باز ماند با از طرف منکر که نام سپند که نامه او از کجا بدید و انما ان که موصوفه شدند بفرستند بجز نام الله تا جاده خدا
ایشان را بچند ان نور احسن ماعلمو انیکو نبرین جزای آنچه کرده اند یعنی هبش علی که مشتمل است بر انواع نعم بر غویب و برید و بر مشایخ
ایشان من فصله از فضل افزونی و جزیه های تک و عدلند باشد از افعال ایشان در خواب ایشان کند شده باشد و ان الله یورق من
کشا و خدار و در مینده اند که میوه های غیر حسیا بدن حسا از فرخی و زینت که از او و فضل که مایه بلحسان کند و در این
که از فرمایند رعقبی که بجز فم شفا قد نباید و بنام که در بعضی از مفسران در تبسح حال مد کور و در فعل و اصال و صلوات بر او میباشند بل که عدوت
نماز صبح است با صلوات جامع ظهرین و عشاءین سهل ساعد از حضرت یوم روایت کرده که هر که با نما و شبانکای میگوید و بقصد آنکه در بعضی اوقات
نماید یا تعلیم که از کسی یا کسی را علم او در ثواب و ثواب مجازا باشد که در داخلها است و کما که باشد خد غنی است کنند هر کس که نماز انکار
چنان باشد که انتظار کاهن قن باشد که انرا بپند از او هیچ نصیبی بر نبرد پس نماز که از ان کان بیند از ایشان نصیبی حاصل نکند از نماز ایشان
نباشند تا که انرا بپند در سالک ایشان نباشد عالما و ستم انرا بپند داخل ایشان نباشد از حضرت شام مرویست که مسجد ها را از اینجاست
انها را ملازم هستند که فرشتگان همنشین ایشانند که ایشان را ببند طلب ایشانند که بپوشانند بپوشانند ایشانند که حاجی باشد
باشند ایشان را در دهند امام جعفر جانی فرمود که هر که مسجدی در و در طاعت پاره هیچ نزد خشکی نهد مگر که تسبیح کند برای او ناهق زمین
و نیز حضرت فرمود که هر که قرآن سخن او باشد مسجد خانه و خشت برای او خانه و جشت بنا کند نیز فرموده که باین تمام مسجد الحرام مقابل مسجد
قرآن نماز است و در بیت المقدس را بر و هفتاد هزار نماز است در مسجد اعظم مقابل مسجد ثمود و در مسجد قبله را بر و بیست و پنج نماز است
مسجد بزاز و مسجد دوازده نماز و در خانه خود های نماز است اما قول نکند برادری بیخو خانه رسول و اهل بیت علیهم السلام و بیست و شش
مذکور از سیر ایشان بود چنانکه در جبر جیح آمد که حضرت شاولیه بنی ایلمرو منین و امام المصنفین علی بن ابی طالب در شمار و در هر یک نماز
کنار دیگران و اول و فراغی بر سه هفتاد هزار امام علی بن ابی طالب در محکم بکر صلوات و اتفاق و انیا الیک و مشهور و معروف است و جبر
فامد و برین العابدین بیست و شش مع لک و خوشیله چنانها نه غلبه بود و چنان حاضر برین صمیمی و زوایه که که انرا یومینان را در بعضی
از موافقت دیدم در حدیثیکه شبیه ظلمت فرود کشید و و سنارها در کبر و بنفاه یعنی در شب حضرت زادیدم در محراب ایشان بود و حاسر میل
نوراید و فرمود خود میبوی جو مار کردند که در دوزخ پیچید که هر میگرد مانند که بر مغر و حفر در از جهت ترس خدا و باد بنظر منکر و میکند
ای دنیا از من و رشو که ترا سطلق که با نیت و مرا تو را حیات نیست و هر که بنور جوع و رغبتی نگر زبیرا کردند کان تو کو نامت را در دوزخ پناه
اه از طه زاد و در سفر خوراه و نیز کانی سوال واقع رود و خست اینا خست اهل البیت که بیست مکانی را بنویسد که در آنجا انجان و شبان
یوم عبا طهر او بعد از ذکر صفات اهل ایمان خالان کفار میفرماید و الذین کفروا فانهم یوشکون ان یرجعوا الیک و انهم یسئرون
نکو و بدند اعمالهم عملها انشا که بجزب مریکو نماید و وصله رحم و عقیق بند و اتمام فقر و امثالان که بر این وجه است و هر یک از این

هواری بافتن که شعاع افق از زمین مستوی افتد معانی در خشتند و نظر ایچو اب موج زند پس کز در شوق کلان است
 که زمین جاز میشو و قیصر فاع یعنی زمین مستوی و هوا را شطاعت که جو صحت اعمال و ترتیب ثواب این فروع انما نسبت ان از کفار و مسلوب
 پس اعمال که اغما این است که بران ثواب و اهدا یافت مانند سربست یحیی الظمان که پندار در اشتهار و اولی حجاب روی
 یوا در حقیق از اجزاء نالچو برسد بوضعیکه تو هم اب کوه که بعد شیئا نیابد از مظهر و مقصود خود را چهره یعنی با هم نیاید
 بدند و وجدان الله و باید همکارا غنچه نودیک کرد از خود حاکمند و باید غنا خدا را نزدیک عملها خود قویه پس تمام بدهد خدا او
 حسابه جای که با او را بر همینکه حسا اذ غنا ان که باشد یعنی بجا خدا بر موانع که با خود بنید و الله سر برع الحسنا و خدا و حسا
 کند هر دایم که او را از حسا بعضی حسا دیگر باز نذر دقتش بجهت تشبیه فرست که با او در شدت نماند که در حاجه خود یعنی چنگا
 نشد هر کس را از دور بنید بندار که انست و چون نزدیک ناید این را نیاید نو مید شد عطش او بفراید که از زمین چون از امید یاد آن
 عمل خود ما بوسه شو نو میگذر و بفراید از امید از این که پرسیدند که چگونه حضا هر را در دین که احسا کند فرموده چنانکه در دین حال
 هر روز مید بعد از ان بنیاء تمثیل دیگر میکند بکار کفار و منقرها او کظلم ان یا کفار کفار چه ناریکها مکر است فی بحر حقیق
 در دین عیبی بیاید که کلاه ان دید میشو که دم بدیع یعنی موهج مینوشد از دریا موهج من قویه موهج از بالای ان
 موهج موهج یک موهج قویه از در موهج ثانی سحاب است که در شوش سنا را بپوشد ظلمات این ناریکها است بعضیها قوی بعضی
 بعضی بر با بعضی دیگر مکر شد یعنی ظلمت در با و ظلمت موهج و ظلمت موهج ثانی از ان موهج که یکدیگر برها چو پوزارد
 کینه که در میان ظلمات مذکور باشد شد و در انکه از با بعضی بدین است بچیز نزدیک باشد که بدین است چرا که از شان او باشد که از
 بدین یعنی دشت بنید نزدیک با این بنیاد که بنید و من لوی جعل الله له نور او هر که نکر دایم خدا را در شوش هدایه و اینها
 نظر لطیف و توفیق از او باز گرفت بجهت غنا و جو و انست که او با جو و ظهور انان داله هدایت ناله من نورین بنیاد موهج نودیک
 کسکه توفیق با انما و خدا و بدیع نور علی نور رسید شد بجهت انکه همیشه طالب حق بود و بنیاد جو ای هدایت خلاصه عن است که
 ظلمات اعمال بکار انست بحر بی ل و در امیشو از جهل و شر و سترامه بخله خدا ان زمان از انی عبدالله من نیست که کافر و عقاب است بیخ ظلم
 کردار و کفار ش ظلمت مدخل و مخرجش ظلمت رجوع او در زینا ظلمت که در ذرخ است بر عکس موهج که او نور علی نور است و موهج از تیر
 موزامد لاجرم نور علی نور آمد کافر از یک لوانکرت حال کارش ظلمت نند ظلمت این بابو بیتی رواه کند که از سوسه پدید
 که انکه تو در روز قیامت چگونه بر طرا کند فرمود که انکه من بر طرا نور علی نور کرد زید علی بنو من و من بنو خدا پس نور انکه من از علیست و
 علی از من و نور من از نور خداست هر که با او نکند و از ان این نور نباشد پس بنیاد و تلافی موهج که من لوی جعل الله له نور اناله من
 نور ان تو ایاند یعنی ندانستی و انست که مشابه شاهد باشد بر یقین بوحی با استدلال ان الله یسبح له انکه خدا بسبح میکند
 مراد و بیایا که با میکند بظانان که حال از هر نقص عیجان اتحاد و ولد زن و فرزند و شرکست افعال بجهت اعمال مشیعه من فی
 السموات و الارض هر که در سامانها و زمینها است از ملائکه و جن و انس زبان مفعال و غیر اینها از مضمونها بر انحال و الطیر
 صافات و غیر اینها میگویند و از انهمان در حالتیکه با انکه انند و ره و وصف کشید خصیصه طیر بجهت تحیر انست که در طیوانست
 از صنع ظاهر دلیل با هر چه انجام فیله از که طبیعها بلند بر زمین توه و قدره از در هوا و الهام بسط و اجزاء از ان فرموده بسط
 کشید با انکه در جناح فضل بسط نیز هستند و ان بهر هایت و شن بر کمال قدر و صنایع لطیفه پس او کمال هیلنا از اهل انما و در
 قدر عالم بدستیکه دانست حاصل و توه و انورا و تسبیح و نیز بنور که بجهت طهارت باید و انند نرنه باید که در و ان خدا دانند
 و بنار تسبیح هر که با انست یا بالطبع و الله علیه و خدا دانست بجهت فعلون با هم میکنند هم از طاعت و عبادت از جهاد و فلسف
 صلوات انست تسبیح هر شیئی راست درون بهای که خدا طریق دعا و تسبیح خود الهام موهج نموده باشد بجهت تسبیح صلوات و تسبیح
 معیشک نزد یکسکه عقلان با هم عقده شوند و لله منک السموات و الارض و مر خدا بر است ان شاهلی اسماها و زمینها خالق
 هر دایم از سبحان و تعالی است و انی الله المصیر بسو خداست از کشت هم در روز معاد ان تو ان الله یا انبیبی که خدا نیز چ
 صحابا با میز اندازد او بر میا نیکر اند طغه قطع از اطراف عالم ثم بولت بیتا پس انفس میکنند زمین ان یعنی انضام میله بعضی
 را با بعضی ثم یحمله رکامها بیکر اند از هر که در هم در هم دست فخری لودق کس مینوی از انرا یخرج من خلال
 بیرون میاید از میان او و نیزک من السماء و در میمنت از او که بر بلند واقع است من جبال فیها از کوهها که در او است یعنی طهارت
 او نیز یک که مانند است بگو مهادر عظمه در من میر از تکران این سپاه است یعنی تکران که در ان است و کونید در انست انما
 و در اسماها کوهها است از تکران عظمه در من کوهها است از ان تکران نازل میکند و لیل عقلی تم نشد بر من و انما
 مشهور است که بخارج و مشعش است بطریق یاد رسید که در جو هو است و در انرا جمع است انبر که دایم از انست که انرا در ان
 منقاطر میشو و در ان میگرد و ان بر صفت انست مثل از اجتماع اجزا انرا هر روز در ان رسید و میشو و ان تکران و هر مستند با ان
 حکم حضا جلست نوه عظمه قیصیل بیه پس بر انان تکران در بر سبیل خدا من یسأ و هر که میخواست از ان و نمره انکس اهل ان

تمثیل تکران

کریست

النور

کند و ضایع میشود و بصرفه عن من کیشاء و میگرداندند از هر که میخواهد چیزی از شرع و انبیا و از میثاق و ناسلامت بماند
یکبار در سبب برقیه نزد یکسکه ووشنی بر فغان یکدهب بیا که بختا بر دید ما از غایت ووشنی شد در خستگی این قوم برین نیت
بر کمال قدر که شعله آتش از میان آید و برین میثاق در قلب الله اللیل والنهار و میگرداند خدا شست روز در فغان و امتداز بر یکدیگر
یا بنفصای یکی با بر باد یکی دیگر از بیخ ذلک بدستیکه در آنچه فغان کور شد کعبه فریاد غیبی و لا نیست الا ولی الا بصفا خداوند
بصیر بصیر یعنی در آن ولا لظواهر است بر وجه صانع قدیم و کمال قدر او در نظام شست روز و نیز او چه حاکم کرد و که بصیر خود رجوع کند از غیب
روایتیکه خصما میفرماید که فرمودند بنی آدم را هر چه بخواند روزگار را در چشم نام میگرداند و از غایت جمل میگرداند که خواند روزگار از منست روز و شب
من کوش میندم و الله خلق و عکاب و درید کل را از بیخ من ماء هر چه بنماید که در زمین است از آب خرم ما دانست با از این محض یعنی خص
و این در سبب تعلیب بعضی حیوانات از نظر مخلوق نیستند در دنیا از این عینی نقل کرده که خصما در معاد فرستد و هر که با فرستد
بفرستد و او نکرینت بکد اخذ و یکسکه بعضی از این با آتش قلب فرمود و از آن جن بیافرید پس بر آن قلب کرد و بیاد از آن ملتک و مخلوق که
پس قلب نمومقد در انحال و از آن در حق حیوانات خلق کرد و اصل هر کسست قنایم پس بعضی از آن جنینکان من میثقی است که بر
علی بطنه بر شکم خود چوما و مایه و سایر هوام و قنایم و بعضی دیگر از او من میثقی علی رجلین هشت که میگردد و پیاچونادی
منع و قنایم من میثقی و برخی از ایشانست که میگرد علی اربع بر چهار قنایم یعنی بر دو دست و دو پای خود و خوش نم و وسیع مانند عنکبوت
چیزهاییکه از اربع متجاوز است خل است و این چهار غما او در وقت مشی بر اربع است یخلق الله ما یشاء میثاق فرستد خدا آنچه میخواهد
و از آنچه ذکر فرمود از بسط و مرکب و اختلاف صور و اعصاب و مشا و حرکات و قویا و جوارح اعراض و روح مقلصا میثاق الله بدستیکه
خدا علی کل شیء قدیر بر هر چیزی توانا است پس هر چه خواهد فرستد اختلاف حیوانات با ایشان اصل بلا لئی تمام دارد بر آنکه او سخنان
خالق و قادر است علم حکم لقد آنرا که تحقیق که در فرشتا هم ایات مبینات بسیار روشن گردانیده شده و هوید و عبادت ایشان
با انواع دلائل و الله هکذا و خدا راه میثاق بر وجه توفیق و لطف من کیشاء هر که میخواهد بسبب تضر و تدبیران الی ضراط
مستقیم بر راه دانست و در شک برین است که موملست بحق و رسید به شست روز و آنکه میثاق فرستد و هر چه خواست او گفت
بیانا آنکه را آنچه میخواهد بر وجه منافق گفت این بر فاعله بر کمال شرف من میگردانید که و یقولون و میگردانید منافقان امنا بر الله
کردید ایم خدا و ما لر سواد فرشتا او و اطعنا و فوا بهما بر او که ایم هر دو را شتم یقولی قریب منایم پس میگردانید که میثاق
و امتناع میگردانید قبول حکم من بعد از آن که از پس اقرار کردیم با شما و اطاعت و ما اولئک بل المؤمنین و نیتند نکر و گردانید
مخلص با ثابت بر ایمان یعنی هر ایضا اگر چه بسا مظهر اینکن بقول نکر و بلند تصدیق نکر و اندازا بویجند با بوالقاسم تلخی بر دستیکه
میثاق بر مومنین عی و ایمان بر عینا خاصا فرستد از این سنی که از آنحضرت فرمود و در آن سند بسیار بود خوانست که از اربعیت کند و بر
المؤمنین علی فرمود که در رسول و هم و هر چه حضرت شاکم کند بدان عمل نمایم حکم بر خاص بعثا گفت که اگر نزد رسول و حکم بر علی
خواهد که در علم زاده است بر او خصما این فرستد و گویند این خاصه میثاق برین دایم و امیر المؤمنین بود در آن زمین که او خدای بود
و آنحضرت میثاق خوانست که در رسول و بر سر نشاند میثاق شد و در آن زمین که نام بر این سنی که بد خصما این فرستد که از اربع
بر رسول و فرشتا بران و میگردانید از حکم خدا و رسول و سبب پیچید و میثاق شد و در آن دعوا و آنچه خوانند شونده الی الله و در سوله بکار خدا و
بکار رسول و لیکه تا حکم کند پیغمبر است یعنی میثاق اینها از اقریبی منایم افکام کرده و از ایشانکه شراست یا عشا با حکم یا مقیم هر چه
اعراض کند که انداز حکم علیه شوبه و کراهه در ننگانندان و آن یکن لایم الحق و اگر باشد در ایشان حق یعنی که حکم بر ایشان بود باشد
نزد ایشان یا تو الی الله بیایند سو پیغمبر میثاق عینین در دعائیکه فرستد بر آنکان و بر شسته تمام ایشانند که نبوت و اگر معلوم کنند که
برایشان خواهد بود بر آن روز فتنه قول آمد نکتند بر سبیل بویج و کز نش میفرماید که آبی قلوب ما هم مرض ایاد و عشا ایشان بماند
یعنی که در سبیل نظام و این مثل است که یکی از ما با جاهلی گوید که ما تا جاهلی تراصلی نیست رایکار با آنکه در آنجا هست با جاهلی بر او نیست
کند پس اینجا نیز پیغمبر فرمود که ای فلان بر من رضام آن تا بگو ایاد در شان فتنه در باب پیغمبر و از آن تمنی بداند و پیغمبر از عشا اعراض
قول و فصل میثاق نماید آم میثاقون یا آنکه میثاقند آن یحییف الله آنکه حیث کند خدا در نزل حکم و آنچه نماید بل عیالهم بر اینها و رسول
و میل کند سوا و در حکومنا و حق باطل و از عدل بظلم بل چنین است که پیغمبر خدا عمل همت باشد با خدا و رسول اوستم کند که بلکه اولئک نکر
هم الظالمون ایشانند که در آن بر خصوم و با بر شمشاخو با با و امتناع از حکم خدا و رسول اما کان جز این نیست که همت قول المؤمنین
کنند که در آن خدا و رسول از دعوا و آنچه خوانند شونده الی الله بکار خدا و رسول و پیغمبر و لیکه بپنایم تا حکم کند میثاق ایشان
بوقت خاصه آن یقولوا ما یعنا آنکه گویند که شنیدیم قول را و اطعنا و فرما بر او ایم بر او که حکم بر ما باشد بر ما و اولئک نکر
مومنا حقیقی که قبل این گفتند هم المصلحون ایشانند که در آن از در کاس خطرتانی و در سنگان بد جاز صفا و از بویجند بر دستیکه
نزد این بر خصم امیر المؤمنین است لوم من یطیع الله و هر که فرما بر خدا بر ارض احکام و در سوله و فرشتا او را در هر چه خواست پیغمبر
الله و بر سر از عتاب حکما بر کناها کد شد و یقتض و بر هر چه از خصم او و معصیت نکند در نما ایندنا اولئک یکنون هم الفاضلین

ایشانند مستکاران و فووز یافتگان بنیعم مقیم رکشافی و ردی یکی از ملوک از طغیانها و طلباتی کرد که عمل بد کافی باشد محتاج باین
دیگر نشوایشان باین اتفاق که چند چهره و نور و فلاح جز بر نهاداری خشیت تقوی و تقوی زنیست و نیست که بگویند بیگانه اگر اهل ایشا کرد
بجگه و امر و ایشا از انکار این کوه بجهت دفع نهم خود سوگند غلط شد خودند که اگر ما را از کعبه بیرون رفتن از منازل و اموال خودمانش است
نموده همه بار و اموال خود را بگذاریم فرار بر قرار اختیار کنیم خصما نکنیم بیانشان بود و فرموده و اقامه بر الله سوگند خودند متعاطفانه
جهت ایشا بمانیم سخت ترین سوگند خود بینه غلط و شد تمام سوگند پاکیزه کرد که در طریق فرار از ایشا ثابت قدمند که بلا شهید گشتن
آمر تمام اگر فرمای ایشا را بیرون رفتن از با خود اموال و همه را گذاشتن که بجز حق هر این بیرون نمانند خطه توخت نکند قل بگو ایشا
با ایشا که لا تقسموا سوگند خود بدید و غ طاعة معرفه مطلوبان شما فرار از ایشا را نیست شناخته شده و دانسته شد با خلاص
شد نیست که احلا اینجند نباشد بیک ریب بمانند فرار از رسول و موثنا حقیقی مخلص که باطن این اموال ظاهر است سوگند بد و غ بر
اطاعة رسول و نفاق که قلوبی که خلافت او باشد چه این منکر است نادر و اشعرا و عقلا ان الله جیبیر بدمینکه خدا اکاهست و انما
تعملون با یحیی میکنند از نفاق و غیر این هیچ چیز از شما شما را و یو شید نیست که ایشا را با طاعة حسنه مینماید که قل بگو ایشا
ایشا اطیعوا الله فرمایید خدا بل با خلاص تمام و اطیعوا الرسول و فرمایید رسول و اذ ابصم تادل قرن تو لو ایس
اگر و بگردانید ای بندگان از فرمای خدا فلما علیة پس جز این نیست که بر پیغمبر است ما حمل آنچه حمل کرد شد است از تبلیغ احکام و
عملتکم و بر شما است ما حمله آنچه بار کرده شد ایذا زانقیبا و امثال این اعراض شما از حکم او ضرر که با و نمیدید بلکه ان ضرر و اجمع بر
نفس شما است همان تکلیفی که بر او است از عهدان بیزمان که تبلیغ سالت و ان تطیعوه و او فرمایید رسول و اذ ابصم تادل قرن تو لو ایس
راه با بیست و دو که ان رشده صلاح شد و رسید بخت و ماعلی الرسول نیست بر پیغمبر فرستاد که یا امت لا البلاغ المبین مکر
رسانید اشکارا مقربین بجز او با رسول که روشن کنند آنچه نیست که بمان مکتوب پیغمبر من اذ ان کرده و آنچه بر شما است بمانده بگو که اذ ان
کند بان قیام نماید توان از شما را است اگر اعراض کنید عقابان مر شما را است از آنی که بر پیغمبر است بمانده بگو که اذ ان
انصافا کردند پیش با اکثر قبایل عرب که در مکه و بیرون بود بر چهار برابر ایشا اتفاق کردند روز پیغامها آمدند بدین مینمیشاند سخن گفتن
مینگشند هلمن را اکثر وقت سلاح با خود داشتند و روز کار بود و هر اس که در ایند ننگ و در یک که کنند با زمان بیاید یک خود را این
و مطمن بر پیغمبر نظر آنرا بنشیند از آمدن و عدما لله الذین امنوا و عدوا لانا که در بد اندینکم از شما و عملوا الصالحات
و در بند کار شما شایسته است که لیست شما هم هر ایند بنشیند خلیفه کرد اند خدا ایشا را فی الا حین در زمین کناد از عرب و حج که استخلاف کند
بهمینا خلیفه کرد ایشا شده اند فضل استخلاف بعمل معلوم خوانده یعنی بکنند خلیفه کرد ایشا را انرا که بودند پیش قبایلیم پیش ایشا
یعنی از اسرائیل که زمین معمر شام بدینشاد و بعد از هلا که جبار بنی ناصب کردند از ان چنانکه نص ملوک در مالک خود و در اندک
زمانی متعاطف بودند و مساوی نمود جزای هر چه بدار کشید و بلاد در دم را بدینشاد از آنی که فرموده آمدید که جمیع طرفه و اکناف متساوی و مغرب
بجگه لیظه علی الدین کله بخوره نص ملازمان شد شرع بیو و متابعا احکام و صطوفی ندانید و لیکن کن و هر ایند ممکن و ساکن
شاد و با قوه که در اندک برای ثمن صالح در پیغمبر دین ایشا را الذی ارتضی لهم ان یخیروا بینکم و بینکم و بینکم و بینکم و بینکم و بینکم
دین اسلام را و همه را با غالب کرد شد و لیست که هم و هر ایند بدید در خدا ایشا را من بعد خود فرمای ایشا او شد شما امنا
اینها ایشا بعد و نبی در خالیتکه خصما این وعده استخلاف و اهل ایمان را که بر پیغمبر را اکثر کوزی شیخا شیرین نشاید من
چیز بر یعنی خلافت و حکومت و جلا ایشا را از عباده و توحید با نداد و من کفر و هر که بر پیغمبر شود با کفران و در دین نما بعد از ان
بعد از این وعده یعنی پس از دست شدن ق و ایشا پس انکه در مکه با کافر بعهده هم الفاسقون ایشا استخلافی کمالان در قسوق بجهت
مرشد بعد از و صوح این بان و کفران و در بد این نغمه عظیم بدانکه علماء و الخلفاء است ای مد که در بعضی از مکه و در ایشا استخلاف
پیغمبر و در جمعی دیگر عامتد جمیع امر محمد و اینقول بن عباس استخلاف اهل بیت منقولست که این بد و حق الی بجز خود و با فاد
عناطی با شایخو از علی بن الحسین آورد که ان بزرگوار این ایوان لا و ن و فرموده بنده سوگند که ایشا ما یم که اهل بیتیم هستند در حق ایشا
این انعام فرمایید بر من و از ما که نهاد این است شخصی است که مختار است با ما می فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر نیک و در هر این حق
تقریر در اذ ان که با کوه و لایت حکومت کند هر از عمر من که نام او نام من باشد کینت و کینت من باشد بکنند من از عدل و در
هر یکا پر شده باشد از ظلم و جور و مثل این از ابو جعفر و ابو عبد الله مرویست پس بنا بر این در اینه صحیح است با اذن من و عملوا الصالحات
پیغمبر است اهل بیت آنها و علیهم السلام و جابر بن عبد الله و ابتر کرده که چون اینها را ایتها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم نازل شد که هر رسول الله خدا در رسول دامیشنا هم اطاعوا الله و اطاعوا اولی الامر منکم که خدا طاعة ایشا را با طاعة خود و اطاع
نوعه و ن ساخته فرمود که جابر و اولی الامر خلفا هستند اثمة مسلما انان از پس من او این ایشا علی بن ابی طالب است بعد از ان امام حسن است
امام حسین و بعد از ان علی بن الحسین از عقب بن محمد علی که در نور پیغمبر منست بیافرید تو او را میدد با ایشا بر جو او را بدین سلام من
بیشا و بعد از ان امام جعفر جواد محمد بن علی اندک موسی جعفر پس علی بن موسی کاظم علی و بعد از ان علی بن محمد و از عقب بن

النوم

حسن علی و بعد از او پسر حسن عسکری که هم نام منشد هم کینت من حفتها شاق و معتاب مین را بود که شاید او از شیعه خویشانی که در غیبه
ظویل که بسبب طول آنرا مانده او ثبوت نمودند اغضا نکتند و مگر آنکه که خدا در آنرا ایمان امتحان کرده باشد چاره بر او نماند که من کتم
یا رسول الله که در غیبتش شیعه او را با او انفعال باشد و با خدا نیکه را بنده و فرشته که این است و او مستغنی باشد بولا نیز او منفع اگر چه در
غیبت باشد چنانکه بافتار منفع میشود و اگر چه بر او اید و شیدا شد بعد از آن فرمود پنج مایه را از آنکه در خدمت او از خردن علم او پس
او را پیوسته الا از اهلسن جا بر کفت چو منم دید این بکن نشد من منظر این و غله بودم تا یکروز نزد امام علی بن العابدین بن حسین
زخمی و او با من خدکین کرد نگاه کردم محمد بن علی از جزیره زمان بپوشید و بر سر و کین و داشت چون نیک نکریم هیلو همان بلزید سو بر عصا
من دانست شد زیرا که علامتیک رسول امین گفته بود در او مشاهده کردم کتم با علام قتل و کین او زد و کین کرد کتم او بر کردید که هذا
شما بل رسول الله و رب العالمین کلمه کلمه این خصلت رسول خداست پس بر گفته نام او چیست گفت محمد گفت بدت گفت زین العابدین علی بن حسین
گفتم هانا تو با فریفته گفت در با جابر پیغام رسول امین بر سرش گفتم رسول امین را نشان داد که تو چندان دزد نیامان که تو را فدایم فرمود چون در راه دین
سلام من بوبرش اکون با محمد بن علی رسول خدا سلام می رساند کفت علی رسول الله ما دامک لسموا و الارض علیک با جابر بما بلغنا سلام
جابر کفت بعد از آن نزد او آمد شد که و از او سائل جلال و حرام و شرایع احکام پرسیدند و او خجسته کرد و از من متاثر بر پیدا کتم در الله
در خدمت رسول الله خدا که من داخل شوم در آنچه رسول خدا را از آن نهی کرده چه را خبر داد که اهل بیت من حلیم ترین مردم مانند خود باشند
و عالم ترین ایشان که روزگاری شوندا نشان میاموید که ایشان را از شتابان باشند کفت صد جگه رسول الله میخدا که من با پرستش از تو عالم
ترم بد که علوم حکمت با من داد اندک از فضل خداوند است و چند و بیار ما که اهل بیتیم و افرموا الصلوة و بکوا بجمع بیندگان کبریا
دارید نماز من و خصله و اتوا الزکوة و بدهید کوه واجب و اطیعوا الرسول و اوله و اطیعوا الله و اطیعوا اوله و اطیعوا اوله و اطیعوا اوله
شاید شما رجعت کرده شوی بعد از آن در دنیا عجز کناد و در دفع غلامین فراید که لا محسنین منیند ایجه الی من کفر و انما که گوید
بخدا و رسول معین بن عاجز کنندگان خدا برادر دفع غلام از تو فی الارض و زمین و محارها و ما و همم النار و باز کشتن آب
آتش و زخمت و کلبیس المصیر و هر چه بد با دشمنان است برایشان از حیثین شد الام از مقابل بر دست که اسم این است در شد
غلامی بود وقتی بخانه در آمد اسم او در حالتی بود که خواست که غلام او را چنانچه بنده پس از آمد که اهل باقیه رسول خدا مودت من باشد که بر
غلامان و خدمتکاران ما در سر ما میمانند را و فاتی که ما را از آن کاهتند بر نیاید که یا ایها الذین امنوا انکم کونیدک
از مغان و زنان لیست از نکر باید که دستور طلبند از شما الذین ملکتم ایمانکم انانکه مالک ایشان کفت نشما شما یعنی بندهان کوه
فقط و باذکور و انات نود بعضی و الذین کفر یبلغوا الحکم و انانکه نبرستند بخدا خلام منکم از شما یعنی کودکان از نبر نیاید که
طلب از آن کنند از شما برادر آمد بخاها ثلث مراتب سه نوبت در وقت شنباد و در من قبل صلوات الفجر بکار پیش از نماز آمد
که از خواب برخیزند جامه خلوت بپوشند و در میخا هند که لباس محبت بپوشند و حین تصعوت و بکار که میبندد ثیابکم جامه خلوت
را من الظهیر از وقت نیم روز برکت و اول و اسرار کت و من بعد صلوات العشاء و بکار دیگر پس از نماز خفتن که وقت برهنه شد
از جامه و در آمد که در خوابگاه ثلث عورات لکم از وقت عورتش بر شما از چه در این وقت که تبدیل جامه بجامه دیگر میکند و ثیابها
دندان ظاهر میکرد لیس علیکم بنیت بر شما و لا علیهم و نبر بندهان و کودکان نارسید جناح کناهی در نزد آن طلبند بعد من
پس از این وقت کلو افون علیکم طواف کنند بر شما بعضی کعلی بعضی بعضی از شما طواف کنند کناهی بعضی بعضی بندهان کوه
پس مختص اید ز غیر این وقت در نزد طلب از آن بجز کت من داخله و مخالفة شما با یکدیگر و عدم مظنة کشف و در غیر این وقت کندان
مانند این نیست و روشن کرد اینند یسین الله لکم الا یا سر و روشن میداد و بیایم کند خدا بر شما و لا بل حق و احکام شرع را و
الله علیه و غلاما اناس بمصالح بندهان حکم حکم کشند بر غایه بر سر داب و بر وجه که و بدانکه امر باشند در این بنیت بیالغیر
تکلیف است و انیت با طفلان تمیز و در این که کثیران او را بر ما خلد با نه خلافت من و بعضی داخلند ذکر ذکر و حجه تغلیب است و بعضی
شام و نینند اینغوا از امام محمد باقر امام جعفر صادق مریدین نور بعضی این با منسوخست نود بعضی حکم و صحیح قول تا نینند چیزی را
پرسید که بعضی هم در نسخ این بعضی میگویند کفت خدا سو کند منسوخ نیست ما هم در این همان منسوخ و لا ذابغ الاظفا
منکر و چون بر سند طفلان از شما یعنی طفلان از اد الحکم خوابید یعنی خنم شد را نکتد بالغ کردند اختلاف روشن ترین دلیلست
و بلوغ قلبیست از نو این باید که طلبت شود و کت در هر اوقاف از شما کما است باذن بکار دستور میطلبند الذین من قبلهم
انانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی احکام سایر مردان دارند که دستور خوانش پس بالغ نباید باشند که در هر اوقات و طفل و بلوغ از آن
طلبند در اوقات نشد مذکور کذلک یسین الله همچنین روشن کرد اینند خدا لکم ایایه بر شما ایها خورا و الله علیه
و غلاما اناس یا حاکم حکم کشند بر بعضی اوضاع و احکام شریف و القوا احدکما که نشستگانند من النساء اللات
از زمانیکه لا بر چون نکاح میبندند از نکاح خود یعنی نایند از آنکه کسی بخدا با بقصد نکاح را و در جهنم کناهی کلس علیهم
پس نیست برایشان جناح کناهی و بالی آن بیض من ثیابهن انکه نهند جامه خلوت را تا چه چو چار و سارندان که بولا کتصع میپوشند

غیر متبصر چنانچه برپشته در حال تنگه بکلف ظاهر کنندگان نباشند مواضع نیست خوردن یا بیخوردن از همان چهار ظاهر از پشت نباشد
تا آنها مواضع از سر کوز و گوش و مو و امثال اینها که مقصود ایشان از تحقیق نباشد و آن است که بعضی وضع و آنکه طبع عیش کنند و وضع
چاد و کند بلکه خود در بیان بیوشند حتی کشتن چنانکه ایشانرا چندانکه از آن برودند بترسند و آنکه سبک و عدا شواست که
ایشانرا با مکر ما علیه و آنما مقصود ایشان از این عباس نیست که در این درستی صحابا اعمی و اعرج و بعضی طعام خوردند و گفتند
ما چند طعام را میبیند و میجویم و اعمی از این بیدار بودند و لنگار زنده بر کشتن نیستند بفرغ طعام خوردند بعضی قد نام بر کل
نداردند و سعید سبک در هر مختلوت که بعضی از صحابا چون سینه فرستند کلید ها خانه و انبساط صاحبان آنها و زنی و زنند تا بوقت غذا
طعام تناول کنند اینها بنوعی عدم رضا ایشان از آن برهنه کردند و بجا آمدند که اگر کسی از اینجا جدا شده که در خانه بماند در آنجا بر
وی ترتیب گرفتند دعوت کرد اجابت کردند حتی تمام این بفرستاد که لیس علی الاعمی حرج نیست بزنای بنابر و کنایه و لا علی الاعمی
حرج و نه بر لنگ بانی و لا علی المرخص حرج و نه بر بنیاد اعمی و لا علی انفسیکم و نه بر نعمت ما شما و در آن ناکلو و از آنکه خود بدستار
اصل بتدا من بیوتکم از طعام بکنان خود که اصل عیال شما در آنستند غایبند از آن نبرد را داخلستند مخم که صحابا است ما لک لیس
ان اهل بیت اهل المعرف کسب آن ولد من کسب یعنی تو و آنچه در مرید تو و انست بدستیکر یا کفر تو بر این غیر خود و کتب اوست پسر از کتب
اوست طلا و امانت و ولد و یا بر رفع است یعنی بجهت این در این بزرگتر بشود اولاد دند او بیوت با او و یا با خاندانها بدندان خود او بیوت آنها که
یا خاندانها در آن خود او بیوت خود اینک با خاندانهای مادر او بیوت خود اینک یا خاندانها از آن خود او بیوت اعمی و یا خاندانها
برادر او بیوت اعمی یا خاندانها از پدر او بیوت خود اینک یا خاندانها از مادر او بیوت خود اینک یا خاندانها از اهل بیت خود
خوهران مادر او و ما ملکم مضافا به یا خاندانها یک مالک شد بدست خود این از آن غنای او است و سبب با او و کلان او و با او خاندان
و کویندند تا بنده کانت و اعمی تو این است که غیر از خانه عبید صاحب است و اهل طعام شریف است و صحابا یا غیره ظاهر در صحابا
شرف با حاصل اکل باشد و امتا من کوز و در این من نیز که او صدق بکم یا خاندانها و شش خود و شسته نیستند و آنکه صدق عینی خود شش است که
از آنکه مصداق و زمانه و طعام خود چنانکه او در آنکه فرج موجب بکنان دوستی مد او خاص خود که کسب و از آنکه طبع بیدار و درم بر داشت
و با او یکبار از او خود چنانکه او در آنکه از کثیر بشیند خود صحابا بشکرا ایشان خوشی کثیر از او کرد و بنواخت که خود در آنکه طبع او
که خود کسی یاد خود را کویند که از آن خود بمن عطا کن و او در خود او کویند که چنانکه خواهی دوستی با نشاید یعنی باید که هر چه دارد در دست او
و او کسب آن نیز شد چندان که او بگذار چه در شش بکنان شرف مال خاندان او در آنکه بنویسند و کما از قبله کمانه بودند انها طعام خود
حرام دانستند و از منبع ناشام خوان نهاد طلب آنها کردند و چون ثلثی از شب بگذشتی و همکار سیکان که چنانکه خوردند و بعضی چه
از انصاف مشقت بر نفس خود نهادن با آنها طعام خوردند و گفتند که جماعتی از اجتماع بر طعام برهنه بودند در آن عباس فرمود که تو انکار
باید و پشیمان خوردند این با مراد که لیس علی که جامع نیست شما کما می آن تا کلو و آنکه خوردید طعام اجیبها در حال تنگه با هم مجتمع
باشید او آشتی نماید یا کثیر را کند یعنی شرف آن و آنها از یکدیگر جدا دخلیم پس خوردند و بیوت تا بخاندانها که از بیوت مد کوز باشد تا
بجا آنها خود یا بیوت خالی یا بیوت با او هر چه بیوت مسکوک او پس سلام کنند علی انفسیکم و نفسها خود یعنی در این خود که در نفسها
شما اند که انوسون کفصل احد و با بر اهل خود که از شما اند در بن قرار تا بن عباس کشته که اگر سبب یا خانه خالی بود کویند سلام علینا
و علی عیالنا الصالحین و از امام جمعه شافعی شریف است که در سلام کردن مراد است بر اهل بیت خود و قید و زاید از خانه بعد از آن اهل خانه
در سلام کنند و او نیز این سلام شریف است بر نفسها خود و هر نقی سلام کنند بخت سلام کویند چنانکه عید الله از نزد خدا بیخ
تاب بر او و مشروع از نزد او مبنا که بسپار خیر بابر که کویند صفت سلام بیکدیگر بخت است که آن غرض بخت میکنند و فلان و مؤخر
خلق است مشعر با من از شرفها خود بابر که آن از حقیقت است که مضامین عا است سلام از افان رد دنیا و آخر طیبته پاکیزه و خوش که ضرر
منافع با خود شغال کرد و با متضمن اجر بزرگ در توان عظیم از عبد الله معلوم و ایشنت که رسوم و هو که سلام نامیشنت نامها خالی است عا پس
کویند از این میانه خود که در مسکوک بیوتی رسد و با سلام کند این جواب و در منبدا ایشان نیز در چه شرف باشد اگر ایشان جواب ندهند
انانکه از ایشان صلوات و غیره پاکیزه زنده یعنی ششگان او جواب شد و جلوه است که سلام کنند و جواب دهند صدخ و او است
و نه خیر و انرا باشد که سلام کنند یکی از که جواب هدیه بکنان او بتدا سلام کرده و با عا این شده که کیه فعل خیر از او صادر شد و انجواب سلام
افسوس الکت و این کویند که در آن بر دست بنی بر بخت ای انس شخصیت را قیلتیم که نامان وضع که کفتم علی بار سواد الله فرمود که هر که بپدی
از آن من بر او سلام کن تا عمرت در از شو و خود در خانه خود در آن سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر نامانک دستا شو و نماز شکر کن که از شما صلوات
و ابراست کند لک همگیا سلام در بیوتی است الله لکم یما میکند خدا بر شما الا با ن با شما خود را لعل که تعقل و نباید
که تعقل کنید مساو بر من خود حق توان یاد بدهد شسته نیستند و آنکه بر سلام در از پرمند کویند بر سبیل بندست و جواب جماع اما سبب ان المؤمن
جماع نیستند که در و بکنان الیه بن امنوا بر الله انانکه کویند اند خدا و رسول الله فرشتا او از صمیم قلب را دعا کوا و جواب شد همه
نار سواد علی امر جامع و کما جمع ارنده یعنی ماتی که شریف مطهر امر جمع شد با شرفان خود و در حاجت عید و وقت مبارک و

نماز استقامت و غیر از آن هر چه در نور و سوحی است از نوره تا وقتیکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
معتدله است و نیز تخلص از نماز هر وقت که در آن است از سخنان خلاصه برد و بجز غایت آنست که در آنست
اینکه نام فرود بر است که نامتواند که با کمالی در نور مانده است از آنکه بدستینکه از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
اتانند که از دست تمام بود مویون بر آنکه در سوره که در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
پناهی بر نفس است که در نور است از آنکه در سوره که در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
خواستی رسول را در دست و در آنکه در سوره که در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
مخلص از تولد بعضی شایانیم که از آنکه در سوره که در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
واضع دارند و مطلق حد و استغفر لهم الله و با او با جلازه ملک در شکر کن بر ایشان از خدا که در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
گویا خالی از خللی نیست در منظر اینست که بخرج اتم باشند پیش بر ایشان استغفر ان الله غفور رحیم بدستیکه خدا امر فرزند
تفسیر ایند که انما امر به بان بخصیف تکلم به ایشا و گویند فریاد استبدا در خبر خند بود که فوجی خصیفه در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
بنوک که در خطب از جمله استینا میباشند بعد از آن جمیع بنا کن امری به فاید که لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم مکرر اید و نون
رسول شما را در میان خودتان که دعاء بعضی از شما بعضی از بعضی نبیاس مکنید خوانند از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
که اعراض توانید که از آن که در سوره که در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
بر شما چون معایب که در میانند که اندک است مستجابست مقبول در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
نام خوانند چو با محمد با عبد الله بلکه باید که از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
خسترن همه اینها را با هم ندانند که مانتند از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
خوانند منافقان بندگانند با یکدیگر ملحق شده و یکدیگر را از نظریه بگویند از مسجد پرین دستیکه اید مکنه قد یعلم الله الذين
بختی که میداند خدا انانرا که از تو که است یکسلا و نون پرین میزند اندک منکر از میان شما لوانا در خالتیکه میگوید که
از پیغمبر از شما از پس یکدیگر بنیامین شوند فلحقن والذین من قبله باید که ترسند تا آنکه یخالفون مخالفان بیند استینا
آیه از نماز استقامت مقتضای او و بهمنی و نون که خلاف مقتضای او است خلاف مقتضای او است که مخالفان در میانند که باید که
انانکه اعراض میکنند از امری آن تعبیریم از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
یا بر عهد بدایشا عدای الهم عدای من ذلک در آخر و امتداد بر این است تا انان که فوانا تا ما که جمعه شوق ممتولست
که بلیته دنیا اندک پاوستا که برایشا مسله که اولابدی ای بندکان ان لله بدستیکه مفضل برنست مافی السموات والارض بجز
اسمانها و زمینها است یعنی مکتوبات و سفلی مملکت او است او مالک همه اشخو خالق همه مکناتست قد یعلم بدستیکه میداند ما انتم
علیه آنچه شما بریندای مکنان از موافقه مخالفان و از خلاص طاعة معصیت و يوم بر جعون و میداند و در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
منافقان لایة بوجهای و قیبتیم هم ما عملوا پس خبر هدایتانرا با خبر کرد انداز اعمال بیستة حقیتنا سدا و بان مکافات هدایتنا الله
یکل شیء و خدا همه چیزها علیه دانانست هیچ چیز از او پوشید نیست بی بر کعبه زحضر رسا صلی الله علیه و آله و اید که هر که اینسور
بخواند هفتاد و روز قیامت او را بریکه اندیکه از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
منزل او در فرود سالی باشد بداند که جو ختم سوا النور فرموده قول الا ان الله مافی السموات والارض والله بكل شیء علیما فضل غیر نظیر
امناعیندونی بنبو ملکه سموات و ارض و سوا النور و فرموده که سوا الفرقا مکین شیء معنی یاف بسیر الله فی الهمم لایة
و کشف الامر از این نقطه معنی النبی است و انما اوله معناه که منفسر اند که اندیکه در کتابت است و این اشارتست بکار و دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
نوازی از پیشگاه تویم آنکه تو گواری و بر اماتین بنیامینت هر یک و کلامی از این باشد که او است سیر اندیکه در کتابت است این عبارت از ذم و ذم
که در یزد و در این است پس حاصل معنی اینست که بر کوار و کثیر الخیر من بر بر برد و امشک لذی میقول الفرقان انما لیکم فیه فرشتانرا که خلیا
کنده است میساق و باطل تغییر تمام تمیز کنند است میساق و باطل با محار نام با مفروق الایات و التو در انزال علی عبد ربید خود که
لیکون ما باشد از بند و باقران العالیین هم اید میان او بر اینند میساق کنند از خدا الهی عطا یاد شاهی الذی که ملک السموات
و الارض انما لیکم فرود است یاد شاهی اسنانها از زمینها لایة مقدر است باقر کبیر است بر تعمر ران و در آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
و کد او فراتر است از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
یعنی از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
و خلق کل شیء و بیافرید هر چه را از او و آنچه مختلفه میساق و غیر از آنکه دست و دستار طلبند از او و وقتیکه در نور است
پس اندزه که آنچه بر او تقدیر است اندزه که در این معنی و از او میساق و آنچه از او میساق و آنچه از او میساق و آنچه از او میساق

و استقامت منافع مشوره و غیران بعد از آن ز حال کناره خیر نمیدهد و آنچه در او را که بشد کار از من دونه از غیر خدا از پیکار الهی و لا یخافون
 تشکیلاً خدا باینکه بنافزیند چسب بر او در نیاشد بر خلق هر چه هم میخامون و حال است که ایشان از فریب شد اند و مرغوفی و مخافتی در
 و جو خالی و محتاج خدایند شاید کسی بیا که خدا ایشان را میسر است هر چه میگوید میخواندند تصویب برایشان میکنند چگونگی را و برینش باشند و لا
 یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند که لا نفسهم خصمهم نفسها خود باز داشتن ضرر داند و لا تقوا و نه خدای تعالی بر سود جوئین و نیکوستان
 و در بیان از خود باز میشوند و نداشتن این صداق و قنیت خداست و نافع است و لا یملکون و میشوند از انظار باطل و فساد در نیشده صوتاً
 و میلند کسی و لا جوده و نیز برزنده کرد کسی و گویا بر بقا خود و لا نشو و را و نیز بر کثرت جزا و خیر و تائینا و احیاء و امانت و پیش از دم خدا
 پس که اینصفتانند کوز از او متلو میباشند بعد از آن از تکذیبش کاران چه میدهند مد قال الذین کفروا و کفنتنا که گویند
 ان هذا نیتنا من قران که محمد نما آورد و لا افکافتم به مکرر و غیره با فتنه است از خود و اعانه و بارگذا دادند و طاعتیه به ایشان
 اند و قوم الخرون کرده در کجای خیر خلام ویشا و با فیکین وی با جمعی بگرازیو یعنی جاساسانند و خوانند و بیایک عربی با انفا
 میکند تفصیل این را به و بعد از کوراست قتل جا و افس بختی که مشرکان میدانند یعنی که اندک است از خود و کلام مجز
 نظام و یافته پیش میباشند و زور را و بهیچا نسبت افرا و بر یافتن قران یکی میدهد که از و کبریت و قالوا و دیگر گفتند که کلام آسایر
 الا و این اشکها پیشین است که در کتابها نوشته اند که نیتها نوشته است بعد از آن که نیتها از یک مقدمه و نحو و با نوشتن چیزی
 نینوا تا نوشتن نیت میانی این نوشته علیها املا که میشود با بکره و اصیل که در با مبادی شایانگی بفرود و در و طرند و در
 یاد در شب در دوازدهها بر او میخوانند تا یاد میکند چیزی و نمیتواند خواند و نامی خواند که روح است قل بگو ای محمد در سخن ایضا انزل الله
 فرودشتا استقرانرا انکر که بلا شبهه بعلم الستر پیدا نمیدهد و پوشید با فی السموات و الارض را سناها و زمینها با این لیل که کلام
 است مشتمل بر اخبار از معنیها و علم غیب است خدا است و بکه هم فضا و بلغنا از او در مثل ان عاجزند پس گوازی در ملک اعلام نباشد پس
 چگونه سلیقه را و این باشد که است که او استحا کان محفوظاً است از آن که برده کم بر جابم نیکان میشود و جسام مهربان که در
 عمود بر خاصیت اعیان تمیز نماید بر آنچه میگویند و با وجود آن از آن استحقاقها نیز در غدا و قالوا و کفنتنا شاید بر جونا بوجهل
 عنبر است خاص و انباء است بر سبیل تمکین ما لهذا الرسول چیست این پیغمبر و چه بود که دعوت شما میکند مانند در شمار دیگر یا کل
 الطعام میخورد و در او میخوردی میزد چون دیگران بر طلب معیشت فی الاسواق در بازارها اگر دعوت بود در حال و حال و حال و دیگر
 بود این است که عیاشی که تصور نظر و تو در زمین محسوس است که از حال انحصار غافل شد پیدا شدند که تیزرسل از غیر ایشان با وجوه است
 که بخواهد بشیرت نیشد بلکه متغی است مناسب جانس نا اینه سبب و داشتند است محسوس بودند و نعم مایمل جنس یاد و از این پیغمبر
 افس که در این با جنس اس الفصه مشرکان گفتند باینکه او فرشته بود و چون فرشته نیست که لا انزل الله جو فرشته اند و سوا
 فرشته میگویند معاً نذرنا انما شد با و یار و هم کنند در انداز و همچنان صد و در دعوت و بخواهند ان ملک معلوم شد او یلقی
 لاله کن با انکه شوی بر او کنی از اسمها تا بر او قوشت شد از نزد و در تحویل معامستغی شوا و نگویند که جنة یا نباشد در او شای
 یا کل منیها که بخورد از میوان و بنا معیشتی میگذرد یعنی که فرشته نیست باینکه فرین فرشته بود و اگر این نیز نیست باینکه کجاست بودی
 و اگر این نیز نیست با قل باینکه او را با معنی بود که در هر حال از او نند تا بحاصل ان متغی شد و قال الظالمون و کفنتنا لکن یعنی شما را
 و بعد از این امثال ایشان که ان تدبعون پیر نمیکنند شما لا و جعل اسحورا مکرر جاد و کرده شد و اینصفتی که با و مکرر انهم
 ان عقلش پوشید شد و در ماورد مذکور شد که مسحور معنی ساحر است یعنی سحر میکنند که شما را بر میسرید پس جفتها را سحر
 خاطر ظاهر سید عالم فرمود که انظر در نکر ایها بدبخت بیخبر نابینا که ان منافقاً جامد کفیت صریحاً و چون نند که ان امثال شما
 تو مثلنا یعنی سخنانا شایسته ناخوش کنند قضا و ایز گراه شد در از طریقیکه موصل است بقره خواص اینها و تیز اینها از ما سود
 در با و بر عیون این خط غوغا قبوله فلا یتطیعون سبیل افس توانائی نداشتند اما اینکه در ج بیوف نگویند نیشاند طر و بجز
 بر آنها بل بفره میگویند یعنی نداشتند از انم نوتمودن بجز و باطل مر بودن برینها و با راه بر شد هک نمیند و از اینجمله خبر و مکرر انهم
 اندر هیچ سخن قران نمیکند تبارک الذی بر کوز او انکل شکم کف فضل ان شاء اگر خواهد جعل لك بتاد و بجز در توان
 خیر من ذلك بهتر از کج و نوشتن او دنیا که ایشان میگویند جنات و شایسته جری من تحبها الا طهار و وان باشد از زبان
 درختان از جویها و جعل لك مدهد از ان نوشتن انها قصوراً گوشکها عالی و مسکها ذریع کوشکها صریحاً میگویند باینکه
 علو رضان مجدیشک دستها از ان عامل است بان رسد از عبد الله عیبار و اینست که چون مشرکان رسولاً طعنه و ندهد و غافل است و نداشت
 شد جبر شمل کند گفت بار سو الله حق از اسلام میسازند گوید این مشرکان تو را میگویند که ما لهذا الرسول با کل الطعام و میخوردی الا سوا بعد از ان
 بجز شلیک و این را خوانند ما از سلسله قبک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام منسوفی الا سوا انحصار فرمود که کجوس پیل این را بر من
 خوانند یا هم جنت ما نند عدس شد و مقدان کم با عین الله ترچه سید کفنتنا رسول الله را زده ها است و بر من کشی شد که پیش
 از این هر که نکشود بود و نمیدانم که بر وجه مشروح شد با بعد از من از خود اینکه مبادا خدا بر طعنه نندکان توانا از شوچین شد ام را شای

علامت

الفراغ

اینجا نیز مثل بخت اول وقت خوشحال شد که یار رسول الله بشارت بد تو را که در بر آن روز و در آن وقت که در دنیا میماند و در آن وقت که
خازن جنت را میدهد و در آنجا نشسته و با شادانگی و در آنجا بنگارنگ و از خوشبختی و شادمانی و از تو سلام که در آنجا نشاندند و آنجا نشاندند
جعل تک خیر من انکالی احوال بر آنحضرت خوانند و در آن روز نماز آنحضرت بنهار و فرمود که هر روز که تو میفرماید که مغایرتی از این دنیا را بخواند است
انرا بدست تو میدهم و انکار از آنم و من تو را که در آن روز و نماز تو نمودم و آنرا که در آن روز و نماز تو نمودم و آنرا که در آن روز و نماز تو نمودم
با کسی مشورت کند پس مثل انکه از آنحضرت کرد گفت تو اضعاف طریق بجز در آنجا تو اضعاف طریق خدا گفتی انک گفتی و فرمود که ای رسول الله انک
نیست فخر دارم و تو را درم و میخواهم که بندگی من بشود و شکر داشته باشم و انکه از آنحضرت گفت که خدا ترا شادماند و انرا در آنجا
ندای مد که از آنجا بر تو بود و در آنجا نشاندند
و یواختی بود و بر خوشبختی بود و از هر چه بدین که او را اضعاف هر روز و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
داشت مثال نیاید من را خود را بر آنکه همه منازک مشاهده نمودند که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
اینچه بمن میداد در دنیا بعضی از شقا است بمن که از آنحضرت گفت که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
نه همین است که با وجود تکدی و احتیاج گوشه چشمی از آنحضرت بود و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
از بدایع ملکوتی غرایب و غیره و در آنجا نشاندند
شرک و منکرات و غیره و در آنجا نشاندند
بل الساعه تکذیب که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
بر خطای نبوی و غیره و در آنجا نشاندند
اینچه حال دانسته اند از مطاعر فساد و اعتدال اما در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
اشی از خنده از حسن بصری است که سیر نامیست نامها در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
کسی باشد که بنظر غضب شد چشم با آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
بقول سنگ و کلبی دیگر یا نصد لشاره و پروا نیست از او عید است که من بیشتر یعنی یکا که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
اقش را غیظاً او از خوشبختی و در آنجا نشاندند
کنند که بگریختند غصبت و بغر و مویباید است که از سوخته است که بر من دروغ شد کوی خویش را در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
گفتند یا رسول الله دروغ را چشم باشد فرمود که نیست و در آنجا نشاندند
و خود را ندانند شو مشران ضها از دوح مکاناً ضیقاً جانشک بخند با در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
تعداد و صنعتش میفرماید جنة عرضها کرم السما و الارض و در آنجا نشاندند
که جهنم را چنان بر کافران ننگ شاند که اهن بگره برهنه و از آنحضرت است که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
مشک چنان ننگ که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
ایشان بندند یا انکه هر يك با او بر او از دویو که مضل او بود سلسله آتشین بنکد یکبار بنند و دعوا هتالک بخوانند بر خود را مقام
شوراً هلاک را یعنی نفرین کنند بر خود هلاک یا گویند یا شور او اینکه کسی گوید که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
که اول کسی که از آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
او فریاد و شور بر کشید و ندا بخار و دوح حصلاً نامکی بقرا او ایشانرا گوید ثوبی لا تدعوا اليوم ثورا واحداً نحو انبیا و مرز
یلتثبوا و ادعوا بؤسبؤرا کثیراً ثوبی ببار یعنی بجز از نفرین بر خود نمکنید بلکه نفرین بساکنید بلکه شما را انواع خدا خواهد بود
و هر نوع را بواسطه شد خدا ان ثورا واقع خواهد شد با انکه هر چند هلاک شود باز مخلوق کردند ایشانرا بوی بکزند و شوندا غاده
بلفظ ثوبی کنند که کلاً انضج جلودهم بدنام جلوه غایب الیه قوا العنا و هلاک ایشانرا یعنی نباشد قل بکوا یحید انانرا که بقدر قوا
کذرت تو نمیکند انک یا کعب و بوسند انیا انخبر من انما جنة الخلد التي باهشتان و ان که وعدا لم تقون وعدا و ان
شماند پر هیکل از ان بدخل شد در آن و در آنرا که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
از انواع عذاب دوح و استعفا ان بهرامت باهشت خدا که موعودا بر متفینا کانت منسله بن هشت خلد علم خدا که هم بر متفینان
جاء با و اشکره را ایشا و مصیرا و از کشتی که در دوح بدنا نمایند و از هر موردان قرار کردند که هم فیها را ایشانرا است در هشت هالی شان
اینچه خواهد شد تا کنند از انواع فقر و فقر و استحقاق ایشانرا مضعفاً مومنانرا بار و در ایشانرا از مرتبه اهل کمال غنیه نخواهد بود بلکه در آنجا
متنا حال خود جویند با بند خال این در خالیتک جا و بد باشند بهشتگان آنچه در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
و عد خواهد شد یعنی بنوا را انکه از خدا در خواهند از او طلبند یا انکه مومنانرا از خدا خواهند که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند
در میخواهند که در آنجا نشاندند و در آنجا نشاندند

حقاقتی که در کتب کلامیه از اجزا و ما بعد و ن و از این که می بینند من دون الله بخدا را معبودیت که غیر از خدا باشد و لا
و غیر در صبح کواکب اصنام نزد کلی مراد اصنامند که حقیقتا آنها را سطق آورد و با نبر یا حال تکلم کنند هیچ کس در نظر دست یا قیام قول بر
یا ایشان گوید یا ایضا آنتم اصل کلام ایشان گواه گوید عباد که هو لا یبذلان بکرا این که اندام هم صلوات السبیل کرده اند از بهر
از نظر صحیح و اعراض از قول نه شده که صبح و این کلام بر سبیل تفریح عبادان است و هوس متجدد است و نادانان در حقیقت ایشان را در حق
خوشحالی اهل این که در وجود حقیقتا اینها را با اینها انصاف با انصاف و با آنکه در با حال قائلو او میدارند و بعضی را اینچه که در حق ایشان
گفته باشند سبب آن که و یا یکی از آنست و ما را یکی با بدینکه و مفره میدانیم از شرک و شبیه ضلالت و در ما کان یتبعی کنا نیست
ند و در اولنا شد ما را آن سخن آنکه در کتب من دونک نیز از نوح من اولیاء دوستان را یعنی بجز ترا فلانی نمیکند بر سر میگویند
این سز که اضلال غیر کنیم و راضی باشیم بدانکه ما را بهر شند ترا گذارند و لیکن معتقدیم و لیکن تو بخود را که بدیند ایشان را و از آنست
و بدینا ایشان را موال و اولاد و عمر را از دست برد و سایر نعمتها را که بدینا ایضا مستحق شد در شهوات خود و بان مغرور گشتند حتی کسوال ذکر
تا که فراموش کردند معنی غافل شد از یاد کردن نو و از نذر و از یاد معجزات تو که انبیا بوسیله از ایشان را نوحه میگردند و کانی او بودند
قوم ما بود و از هر ملامت شد یا ثبات گشته وقتیکه بود که این خطایست از معبودان بقید ایشان بجهت الزام حجت برایشان یعنی پس گویم بعد
ایشان که بتحقیر که تکذیب کردند خدا با شما شما را با ما تقولون با چه میگویند که ایضا شریک خدا نیستند از شریک منتر دانستند و لا
یست تطیعون پس عینا و اندک بیون شما صحن فاکر اندید و دفع کردن عذاب از شما و لا قصص او نهاری کردن شما را با بجانان عتقا و حفص
بنامیند یعنی شما که مشرکانید و عذاب ما از خود دفع کردن و یکدیگر را با در دادن و از عقوبت بارها نیند و من یظلم و هر که ستم کند بچس
شرک آورد با شوم فل شود و مصیبت هنرم از شما ای ممکن اند که بچسایم او را عذابا با کبیرا عذاب بزرگ که اقتضای روح است بعد از
ذکر احوال کفار در جوع میفرماید بخاطره سید بر آورد که کفار و قائلو ما لهذا الرسول یا کل الطعام تا اخیه میگوید و ما او سئلنا
قبلک نفرشیام هیچکس پیش از نوح من المرسلین از پیشین الا لانهم مکران بچسایم کما کلونا طعام هر اینچه میخورند طعام
و میخورند الا سواق و میخورند در با دارها بچسایم و جملنا بعتدک لبعضی کردیدیم بر خوی شما و ابرای بر خوی بگرفتند
از مایش از جمله این است که فقر است با غنیا و بچسایم با ما ایضا و معاندان ایشان با آنها از عبادت نقلت کما نان با آنها و اینها ایضا از آنها از شر
بصرف در دینی بر بعضی بچسایم انحری جیغری غیرن و خلاصه بعضی آنکه دنیا را و استلا استلین از شما احوال هر ما از آن چاره نباشد ما با
مشاور مایه ایشان را اهل صبر شکرد از کفران و جوع منم کردند و در این کلام تسلیم حضرت رسالتش را بچسایم کفار و در حق او میکشند بصیرت
مؤمنان بچسایم که با بوجوه و لیکن حقیقتا حارث و امثال بقا هر گاه بلا در و عمار و صهیب ساد و ویشا صغار امینند تا با یکدیگر میکشند
با اسلام از هر تا چون ایشان حقیقتا این را و نشاد در ویشا از غلبه است و مکر ما میارزیم و تفییرا بچسایم و ضعیف و اینها تفصیر
ایضا صبر مایه استلا بچسایم میکند یعنی با بر کمالی استاظر کرد که شما صبر میکنید یا جوع میشوید و کان رشک و هفت پروردگار تو بصیرا بدینا بصیر
کنند و جوع نمایند با نا استلا بچسایم و معجزه و آنکه بعضی یعنی بچسایم بچسایم نمایند بود و از سوم و ذوات کرد که در آنها المانی از شما
و جاهلی را از شما لو مالک از مال او و مال او را از مالک فونی بضعیف ضعیف است و سلطانا بر رعیت و از سلطان که اینان
هر بعضی فتنه بچسایم اند و بدان این با نلا و نلا و نلا و بچسایم که بعضی فتنه بچسایم و کان در یک بصیرا بعضی در تفصیر اینها گفته اند
که کردیدیم ترا ایضا فتنه از مایش بچسایم که از کما کون و بچسایم بر موی و در سبیل ایشان بود و فرمان برادر ایشان بود و اینها بصیرت
و اخلاص ایشان بود ایضا بصیرت بچسایم و بچسایم ما را بصیرت بچسایم که اطاعت نکرد اطاعت تو کند ما الصراط را خدا باشد من مشابه
طبع بود و بعد از آن از مثال کفار بچسایم مده قول و قال الذین کفرتنا انک لا یزجون لقاة نائیند نازند و نشد بچسایم یعنی
منکر حشر و بچسایم با نیش سندان عذابا را اول تکذیب میکشند کولا انزل علینا الملائکه بچسایم بچسایم و در شکران ایشان
یا باخشا از صند بود و در شکران او خیر و ربنا ایضا نمیبینیم با شکران او و کار خود را با ما سخن کرد و بچسایم انتاع چه کافر ماید لغت
استیکر و ایضا که خول شکر کردند فی نفسهم در نفسشان و بعضی اما استیکر و حق که بدینکه ان کفر و عتاسته رقلو بایشا و عتقا
ان و عتوا و در کشتند از اندازه عتوا اکبر از کشتن خیر با بعضی از بچسایم و مشاهد معجزات ظاهر از ان اعراض کردن آنها
و در مملکتها القاعا کردند از بچسایم که مطامع نفوس بچسایم از مشدند بچسایم پر و ان الملائکه یاد کن ایضا و در کتب بچسایم
شکران مفرشتگان را از در ملک با شکران روز حشر در شکران بچسایم بچسایم بچسایم بچسایم بچسایم بچسایم بچسایم بچسایم
و ما شکرانند ممنوع باشند از شکران نیابند و از و بچسایم و گویند ملائکه در ان روز که بچسایم استحق شکران با شکران بچسایم
تجوز کفار می کرد از داشته شده است که شما در وصف حج بچسایم مبالغه است یعنی بچسایم شما از ان روز حشر ماید با معنی استیکر کافران گویند
هنکام نویسد از شکران استیکر بچسایم از حقیقتا و طلب بچسایم که در عتوا کند از ایضا بچسایم که در وقتیکه شد و مکر و هی ایشان را پیشین
در دنیا میکنند حج ایضا یعنی که میبینیم معنی شکران استیکر را بیشتر از وقت میکنند که دشمن در مقابل ایشان استیا سنا خیر است
سخن آنکه کفار طلبند و ملئکه میکنند حال آنکه در ملک بار و در دنیا ملئکه را بچسایم از ایضا کفار از ایشان استیا سنا خیر است

الفرقان

باشند زیرا که از ایشان بفرزادار که هر وقت علامت عقوبت چیزی مشاهده نکنند و گویند نزد رقیب ایشان کلمه عجز بگویند چنانچه نزد نقیض
شدن از او بگویند و قد فرغنا و قد صدقتم الی طاعنوا بسوایچه کردند کافران من عمل انکران بکردار مستور بنکوناید چون صلوات بر او و آله
و اطعام کوشکان و اکرام تپها و فریاد و سو و ظالومها و امثال آن کج غلنا شاه پسر کردارند هم ان عدلنا هباء منثورا مانند در کجا بکنند در هوا با این
مستقر یا خاکستر بر باد داده یعنی ثواب بران مرتب دنا بپیم زیرا که شرط قبول اعمال ایمانست و این از ایشان مغفول است و اعمال او مستحق چونکه مقادیر
شرط نداشتند که ایمانست البته بجز عجز و قبول مسدود کمال اصحاب الحیثه یا از آن جهت مجاوران او میشدند و در بعضی مقامات خیر مستحق
بجز اولاد و فرزندان و نگاه بعضی از ایشان بمرتبه رساندند که از آن بهتر باشند که در دنیا باشند و احسن مهیلا و بگویند از زمین و مکان و استراحت و آرام
گرفتن و بی خوابی بکنند بجا ایند چرا استر و لاج باز و اج و متع از ایشان و در حدیث آمده که در وقت قیامت برینم روز نرسند با شد که اهل بیت قبول کنند
از ام کبرند و بیست و اهل در رخ و در رخ و یوم تشق التماه و یاد کن روزی که شکافته شود اسما لها بالانعام بسبب کسیست که بالای هفت
طبقه است و غلظت آن برابر همه است و او اگر آن تراست از همه است و حقیقتا در دنیا هر کس که باطن خود نکاهد داشته چو فایده و سندان بر است و آنکه
هر سال که در سندان است شکافته کرد و قول التماه که روزی فرساده شوند و در شکان که در انعام باشند با حصص اعمال بندگان تشریف است
تا روزی که بن بر شکان پر کرد و از این قباس و دستک استمان دنیا شکافته کرد و اهل از آن نازد شوند و ایشان اکثر اهل زمین باشند
جن و انس و همچنین اسمان دویم و ستم تا هفتم منشو و اهل آن هر با از آن که از آن زمین باشند نزول کنند و در موضوع آورده که ملک
اسمان هفت صفت شده بگرد عالم در ایند الملك یومئذ بادشاهی در آن روز الحق للرحمن ثابتست هر خدای بخشاید از اجزای عباد
دنا در زبان در دعویا لکیت در بندند و هر پادشاهی باطل کرد و دیگر پادشاهی و هیچ پادشاهی باقی نماند و گویند ملک
سرفروش ملک عظمی و آن مخصوص است بجهت آنکه او ملک دینان است بملیک او سبحان است و ملک حیرت بر او ان بخلیبت است و هر دو
سبحان است و کان یومئذ علی الکافرین و باشد از روزی که کافران سر بر زمینان و عیسای و شوار از شدت اموال ما بر اهل ایمان است و خود
بود و نهایت کافری و مشقتی که بر ایشان در آن روز باشد همان بمقدار ای غار ایشان خواهد بود در دنیا و یوم و یاد کن روزی که از فرط حیرت و ندامت
و غرمت بعضی از اهل ایمان بگویند که کارش روزگار علی یک بر و دستها خود بدهد و دستها خود را بدهد اگر چنانکه سحران بکنند از فرط حیرت از آن
مروپ تکلیف با بر و دنیا و عقبه بر با به معین و این بر خلف آمد که با یکدیگر کردی و عقبه علوت بود که چون از سفر باز آمدند طعامی و تیار کردی
اشرف قوم را حاضر کرد و مضامین خود در وقت بنا بر عادت خود از سفر باز آمدند مردمان را بصفای خود طلبیدند بسبب آنست که بی قرع و جوارش
با طلبید چون طعام را حاضر ساختند فرمود که تا که مشهاریت نکون از طعام تو بخورم عقبه گفت استندان لا اله الا الله و استندان محمد رسول الله ص
و استندان علیتا و الله پس سو طعام او را بخورد و این سخن باقی خلف پسند نیز و گفتی که از این بر کشته که سخن محمد است و کلمه شهادت
منکونت گفت من از این خود بر کشته اما رخ در سر من آمد و گفت هیچ وجه طعام بخورم تا اینکه نکون از اغار آمد که طعام من بخورد از خانه من
اگر پس بر لاطر و اینکه بگویم تا طعام بخورد و باقی ملعون گفت که از تو نواخته نشوم تا او را نکند بکنی و باقی هن بر تو و او اندازی عقبه گفت چیزی
کم پس نیز پیغمبر آمد و حاضر شد در دارالند و سجده بود و باقی هن حواله کرد که ای جهان از ای می کرد و از سخن او نقلت که اب هر دو
جانشینت با حاضرینا رسید بروی و ای از آمد هر دو طرف رفت شوم او بسوخت و نادر دینار زنده بود ان داغها اشکا از اینم و حاضر شد و باقی
که ای عقبه ترا می بینم که از مکه بیرون رفتی مگر آنکه سرت را بشمشیر بر زاریم پس در غره بل عقبه را اسیر کردند بعد از آنکه صاحب بجهت حضرت رسول الله
بقتل او صناد شد بر دست امیر المؤمنین کشته شد و بچشم پوشت و اما ابی بن خلف را رسول آوردت خود بکشتت در حین مصاف و این پیرش
عقبه باز شد مغشوش و آنکه نظام در روز قیامت بسیار خواهد مرا کشتند و نادمه را در قیامت اهل البیت ذاق شد که این آید در باره یکی از مشاهیر اهل
رسول از شدت دلخفا آورده که حاضر با بار اطراف صاحب خود را تا بر فرقی بجایید هر با بقتل او دست و پا بر او باند و بگویند بجا اید از خاندان بجز نباشد
بقول گویند نظام از رحمت یا البقی الحقیقت ای کاشکی فراموشم مع الرسول یا پیغمبر خدا سببلا نه بگویم که در آنه حاجت و
حق و بطن بر طریقه ادر حقیقت و طریقه با و بکنی ای دای من کیستی که از آن کاشکی فراموشم قلانا فلان یعنی به داخلید دوست
و با او دست من کردم و نزد مجاهد از اهلان شیطان است و با ما در هر خلیفت است که از راه حق و طریق هتک اهلان و متواضع نماید بقدر
اتصلتی بلیست که کراهی کرد و ما و با نداشت سخن از آن یاد کردی حدیثی که شهادت یا موعظه پیغمبر یا کجا خدا بعد از آن جاعلی چنین
انکه بودیم و ممکن بود از آن که بان متعاش شو و کان الشیطان و هتک یعنی دست کراهی کند که شیطان از سبب است لایقینان مراد می خدای
فرمودند در حالت صلوات و هلاک همه دوستی که از آنجا جدا شدند و بعد از آن او را از آن روز و هیچ نفع باز نماند
و با ما در شیطان لجن است که بلبس است که پیوسته و سوسه میکند در میان انجی الفقه خدا و رسول و چو در قام هلاک انما اندر میکند و وضع
رساند بلکه او بر اینم که کفر است شیطان از قال اللذان کفر لانی بری منک شیهه نیست در آنکه متواضعی از شر تا بشیر تمام دارد
و هذا بر صلا الرحمن که مرید است از حضرت رسالت که مثل همین بنک مثل عطار است که چو با او بنشیند که عطر خود بخورد و بعد از آن عطر او
بجز مندی شود و این جو بوی با ندم مثل همین بد هیچ خدادند کوز آنست که هر ترا بر این بنویسند و نماند کند و ان در جانه تو ماند کما قال الله
در کف کوز ما صکران کانتش از هلاک مرکان در بر عطار که پل او و با معطر شو و از تو او بعد از آن حکایت شکایت استیدان

الفرق

و با غیر متعلق خواهد بود و یا آنکه شمس در وضع واحد بقیه باشد بقوسه جملنا الشمس من کربانیدیم اما بنا علیہ بر شفافیت
دلایل که در متناهیات باقی شناخته میشود بلکه در حقیقت ظاهر میگردند اما انکه افعال طالع کنند میتوان بر بعضی اجرام واقف شود و انکه شمس
یافت نمیشود و منقحات نیز که در مکرر حركات انبار از اینها فایده است که اگر شمس بود که شناخته نشد و اگر نور بود
طلعتان نشد و هر چه شناخته میشود با خدا ان شمس قبضتها پس اگر قیوم سائر الکتبا بگویند یعنی زایل سائیم از بار و قناع شمس
در موقع ان چه چند ناب بلند میشود که در شمس طالع شد صفتها قبضه نال میکند فرامینکه قبضه سائیم را فر
که منی انما یعنی اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع ان جگانه او دریم و انرا بدین معنی قبضه نال سائیم چرا که یکبار مقبوض شد اما
نوعی که در بنا باز بسته است معطل ماند و جز در مکرر در معنی انرا شمس نیست که در صفتها مکرر بکشند شمس از در وقتیکه بنا کرد اما این قبده و این قبده
شما خود را بر زمین افکند اگر عکس خوستی او را ساکن کرد باینکه تمام بر خاک است بمانند کربان افکند و انرا بر اینست که در این پیش میبرد
و بنا از پس و همچو کینه که از پی لیل از شمس خود میبرد بعد از ان قبضه کرد شمس از قبضه نال سائیم شد بعد از ان بغایر قبضه نال سائیم
مراد نظر مینماید معنی ناله شمس فایده قبضه نال سائیم بدینست که معنی ناله شمس در شمس زمین که در عالم انوار و یک شمس و انرا در عالم ناله بلکه
انبار طالع شمس دلیل شناخته شود و در این که زمین لاشیا با خدا ماها و اوقات و زمانها از اینها است بلکه ان دلیل را که شمس است قبضه نال
با قول تا باز شب نامک این هر دو زمانه که در عین انرا شمس در زمانه از اینها است خلق تعیین فرمود و در عین انما او در که متعلق انرا
بر زمانه که در زمانه از اینها است شمس بودند شمس بودند که طالع جمال سیدان نام علیه تسلا و السلام است که از افق اکرام طالع کشتار انما
ذاهم بود خلق در انرا یکی عالم است بروشنی انما میسندند که در خورشیدها پارک شمس ان شمس از ان غفلت کن بر روی صاحب
کشف انرا که در این ایام در ظاهر معجزه مضطرب است بفهم اهل حقیقت شمس را در کربان و اما بنا بر معجزه انکه حضرت رسالت در سفری
یوقت قبل از در زمین و خورشید در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود
چنانکه هر شمس را سلام و انما است و انرا سائل شد و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود
بر دلها و انحضرت را بی طلب فرمود که در این معنی و در من بیند که در این معنی و در من بیند که در این معنی و در من بیند که در این معنی
لیا سائیم شمس را در وقت شمس او را از ان که در این معنی و در من بیند که در این معنی و در من بیند که در این معنی و در من بیند که در این معنی
و منابع و جعل انهار و کربان در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود
شما و در روز خواب بر اینکند در کان انرا شمس انکه خواب بر اینکند در کان انرا شمس انکه خواب بر اینکند در کان انرا شمس
بر اینکند در کان انرا شمس انکه خواب بر اینکند در کان انرا شمس انکه خواب بر اینکند در کان انرا شمس انکه خواب بر اینکند در کان انرا شمس
خواهی بود و معنی خواهی کشت و هو الندی رسول الریاح و او شمس انکه در شمس با درها و شمس انکه در شمس با درها و شمس انکه در شمس با درها
پیش از نزل رحمت او که در ان شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود
ماء طهور و انما کینه که در ان شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود و شمس در زمانه از ان بیستاهم بود
بنا مسائل منفرد و حکام طهارت بر این ایام و منافع انصافین مذکور است مثل که در صفتها میاید و در جملنا انما سائیم میاید که ما در فیه سائیم انکه
کنند را که انرا شمس یعنی به نازده کینه یا ناب بلد میاید شمس در معنی که در در او خشک است و با مکارا که در در شمس انصافین
کنند که در این نازده و سائیم و سائیم و بنا سائیم و در اینها خلقنا از اینها میاید ایم اعضا ما چها یا بنا و انما سائیم کثیرا و در ما
بیاید یعنی از اهل انرا به اهل انرا و بنا انرا انما سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
مصلحت از این عبادت است که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
باین وجه که بعضی معصیت بعضی بازان شهر انرا شمس و دیگر با سائیم با انها و در باها از اینها سائیم و در باها از اینها سائیم و در باها از اینها سائیم
معنی با فرستد مکرر کردیم ما سخی و بازان داد در انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
ما عا و شونند شکر کند انما سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
پس بر از انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
ستاد و شمس نیست که هر که عقیده اش این باشد که بازان از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
از خلق انما است که او ان سائیم و انرا انرا که عقیده اش این است که بازان از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
فی کل قمر در هر روز یکبار سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
در ما سائیم سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
خود می کند و جاهد هم و چها کن با سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم
تو در مقابل انرا از ان سائیم انرا سائیم که در انرا از ان سائیم

زکاة غنائم سابقه بنده و دفع زرع شبهه باطله ايضا که اگر غنائم نمونست با اعدايش مشير و جتو جهلند تکا و حکم و جتو من الهه الا
الجهه الا که انشا رتسنا بن و کذا بن که الفت برانکه غاهد و اجتهاد و حمل شبهه سطلين و اعلم ان من از اجل جهتها است و اعظم ازان و عتوا
بود که مراد مقال را باشد يعني بهر ماه که با جهتها و قبال شمشاد و توفيق خست بر روزگار و قضا و قدر و نیکو می کنند که مکمل از نامه
داده بر فلک کامل و منیفر و نیکو و هو الذی اوست نکس که عکس شامله صبح البحرین بهم گذاشت و در بار ایمنی بلور و ملاسقی هم
بی انکه هم اینند لهذا عدیبت خرات این یکی ایست شیری و بسیار خوش تر که از قسط عدوین و دفع تشنگی است لهذا میل آجای و این بود
ایش و تو لم یغیر غیر و روم و جعل بدنه اما و ساخت میا این و در بار آن خطاطی و مناخی از قدش خود و حیرت محجور و حراس هم مراد
که یکی بر بکشت غلبه کند یعنی میا اغناشانه بلیغ بندها که هم در جیمه که بنیادی از غنا میجو ایغی از من در شود و کون اینجا
هیچکسی از ما بدنه من خود میگوید تا از شرا و امین کرد و تحقیق اینکله در بالا معلوم شد تحقیق این سخن در این مقام است که حصصا بقدر
کامله خود حاجت و مانعی میا این هر دو در پا پیدا کرده تا بهم مخلط نشوند با قنک انما منع بلیغ فرموده از آنکه ما ایجاب است که عدو در اد
و انرا از عتد بفرموش متغیر که اندک از بعضی حیرت محجور را عله طاش یعنی بنی البحرین حکم معین و مفری که هم مانند جمله که میا از روید با کشید
است و اشک می کشد که هر دو هم سست طعم نیکو که فاسد کنند کونین را در بحر عتد بحر عظیم است مانند بل و سجو و در جمله و جتو و بحر ملخ سا
در باها و رزخ میا اغنا میا باها است شهرها که بی ماه و اقام شده است بنا بر این فذکرت فصل الغنا خلاصه را انکه مقتضای اجزا
هر عنصر است که مثل اسوق و مشتای که در باشند کیفیت و هو الذی خلق و اوست نکس که از غنا در بعضی از من الماء کثیرا اذاب
ادم را یعنی اینکه طینت او را بدلا تمیز کرده و با انکه با جتو و از ماده بشر که گمانند تا جمع شود و صفت بلا و قبول اشکال هیئت بشر کند
بشوی و با خلق کرد جنس و ازاب منی قجم که پس که بنیاد و دانست با و صهره اخلاوند ترا دعوی بیوند یعنی این است از رو فتم تقسیم
فرمود که سبک نشاید یعنی ثوبا که فلان بن فلان و انان که مصاهر و داماد باشد او جو که مانند اینست که تم جعلی است از
الذکر و الا نسی و اذامیر المؤمنین مردیت که سبک نکاح او حرام باشد هر که بنا که بان حلال باشد و در حمان هم وعده و از جنک
مردیت و انما و نقلت که صفت صفت صفت بیخ صفت که حتما ذکر ایضا فرموده در این که هم صحت علیکم امها که تا آخر و کونین سب
بشر و در جمل من و کان ربك و هتک در کار و قلم بر آ تو انا با غیر بدین و بن و بنا و کور و انان که متقابل اند مخلوق از ماده و احدی جدا
مختلفه و طباع متباعد و کاهنک از نطفه واحد و امان که ذکر اینک انشائی اینجا میفرماید جلت عظمت قدره از سدا که یکی از مفسر
و مشاهیر و اهل سنت و این است که ایزد متعالی الشا پیغمبر و علی بن ابی طالب نزول یافته است من انزلت روح خصم خیر النساء فاطمه
الزهراء و شاه اولیا و داماد انحصار بخش پیغمبر و ادا بوقیبه و ایست که گفتار تخت کبیر یکی از دوام مشیر اهل سنت است شنیدیم که
گفتار این از نشان عالی الشا خصم شاه و لایحه پنهان امیر المؤمنین علی نازل گشت که پیغمبر خدا نزول و روح فاطمه را بوجه خصم جامع نسبت
بوامان است تا انک پس هم پیغمبر خدا تو اما سبب از هر که شوهر و خورش بود و صحت با هم در وصف تو مکر و او انحصار نام تو
است که خصما خلق علقه که در سبب عدم و صلبیت سبب سائید بعد از ان بعد از طاهر با رخام طاهرات فعل میگرداند با صلبیت با مطلق آنکه
اوراد و صفت کرد یک فعل ترا در صبا عبادت ها و صفت بکر از صبا ب و طابل و اول را از نیکو که محکم و مراتب تو فاد و در شان کافه
فرمود و از دو هم علی را خلق کرد و لایحه و طهات و سخا و ذوق فرمودن که قولی تو هم و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا
و نواعلی منسبا من نور واحد و علی را از یک نور ایجاد فرمود و چون د و دست که از زمانام علی موسی الرضا که در آنکه انحصار فرمود که از آبا
گرام خود شنیدیم که امیر المؤمنین فرمود که سو خدا و در ذکر آنکه ای علیر ما سپرخم داده اند که در اندکی که یکی از من تو را داد اند
دو هم جنس و فاطمه رستم فرزند تو و حسی حسین و از امام جعفر صادق مردیت که امام حسین فرمود که در و با بر آدم امام حسی در بعضی از کجا
نقد میفرماید با برین عبد الله تعالی و انما الله شاکم ما اهل منجد و کنت کا ما افناد و یو بدست پنا ما میداند اسرار و املا که
که تو می بر و زلسا و مکان و مرتبه که ترا منلدر و شوای خال سنا و نیست جای که نشانی عاقل ملامت مکن و خواوش شود که من از سو چه شنیدیم
زوجی و نفا که گمان نداشتیم که هیچ ادوی آن باشد که نماند چیت گفت شنیدیم از رسول که فرموده چو خدا خوشی که مر با بریند نطقها فرماید
از نور سنیت و صلبیت مفاد و بعد از ان از املا طاهر بار خام طاهر استقل میسنا با صلبیت با لطلب سائید پس از این که بر یک بر بعباد
استداده و یک نه با بطلان عبد الله من بوجوه اما و از ابیطال علی انکه تو من بفاصله نقل کرد پس از علی و فاطمه حسی بوجوه اما و ایست
طاهر و مظهر نماند مظهر حسن انتقال که در نطفه علی حسین و بعد از ان از صلبیت با ان نطفه منقل خواهد شد با نطفه که در بعضی و در
خیاست که در سو ختام فرمود که در فرشته نور من از املا قبل از ان بنامد بود و در خطای که در پیش کسی که نکرده و این ان بود که السلام علیکم با
اول با خود و انما گفته ایم انک این صفت است که تا اولیایم حق که اولین کسی که بر نطفه ک بود در در و قنامه تو باشی و انتم با این اعتبار که ختم
پیغمبر است و با شریانی وجه که خست در و قنامه تو باشی و با شریانی وجه که ختم پیغمبر است که تا اولیایم حق که اولین کسی که بر نطفه ک بود در در و قنامه تو باشی و انتم با این اعتبار که ختم
النور من النور اما ام تو و از زنج ساقی نور و این که ختم این نور و کیستند که با هم تزیین گشت طهر علی حکم الحی خانیست که نور و زمین و
میایست و نکاح کنی که حق مسا و انما عتد نکاح ایشان بسته من گفتیم با معا و طاعت و چو برخواست بر میا هر دو کفا و نوشتند و با

الشرق

نوشته این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آله اید بر علی بن ابی طالب که میسر است و کشف تو این نوشته است که
قبل آن یحیی بن آدم از غیر عترة ابراهیم پیش از آنکه خدا بیعتا آدم و افرید برایش چنان هزار ساله بود این فرشته بوقت حضرت رسالت صلی
صلی ترویج فرمود و خوار از ابوالعلاء نظر همدردانه کرد و او از حش علی و از پدرش که او را فرستاده بود که در خانه تم سلب بنشیند و
که تا کما فرشته برانحضرت نازل شد که بیست و هشت بر او نازل شد و در هر سر هزار زبان و در هر زبان بافتی بیست و نه زبان
بندر که مشایخ بلند دیگر نبود و گفته شد فرایح تراز هفتاد و هفت مین در پیچید که پنداشت که جبرئیل است فرمود ای جبرئیل هرگز با یوسف
من نیامدا نفرشتی که جبرئیل بیستم هزار کوسایل نیکو کند عترة ابراهیم فرستاد است و تو ترویج کنی نورانی و گفته که را بگو و گفت بندگان
بکنای با ابلیس و بیعت ترویج فاطمه که روانه امیر المؤمنین و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری اخ بنی فاطمه ام سلمه را بیفتد
در مناقب خوار و کتایب رتبه ظاهر و کشف غیره بالخط الفاطمی بر این وجه است که کما یلعق بالروح و سیدنا کما برقیش از اهل بیت و مال خواستگار
و بر خواستد سویم هر یکی را جویند و از جلال او بگریزند و استکار نمود و گفت یارسو الله ملا غلبت که فاطمه را بمن دهی چه تو سابقا اسلام
مخف من میشد و این قضی سبتر تکلیز کرده و در مرتبه بیستم حضرت فرمود که فاطمه من نسبت ندارد بلکه عیشش الهی باز گذاشته است که خواهد آمد
نیز آمد خواستگار که تو چنین جویشی پس هم با ابو بکر ملاقات کرد و گفت کمان من چنانست که رسول میخواهد که در خرد زابگی او شرفی عربی باشد که از ما
و متانیست از اشته باشد عترة ابراهیم و عترة اجداد با تو بیفتد کند بر این بوند که عبد الرحمن غور رسید گفت چه میگویند ایشا او را بر نیفتد
مطلع ساختند عبد الرحمن گفت من بروم و خواستگار کنم و کمان من چنانست که ملا یجابت کند چه ملا مال و ضیاع و غصا سینه است و رسول در پیش
و ممکن است که بنام میل شده در خرد من هدایتی جامع ایست که در پیوسته خود با بوی خوش معطر کرد این نیز رسول آمد خواستگار کرد و حضرت صاحب
نذار عبد الرحمن کان بر دیگر بجهت تعیین خدا توقف کرد که گفت یارسو الله چنانست که کار و کوشش کند که رویم بقصد بدهم حضرت در غصه
مشی دزدان زد و گفته است که یوه بر شام در کمان عبد الرحمن و پنجه هر دو میجاکت گفت این را بر دارنا مال تو بیشتر شود و بعد از آن فرمود که
که کار فاطمه را از الهی نازبسته تا بکنیک خواهد شد که اگر بعد از این کسی در یک خطبه او کند شکایت او را بنده که عبد الرحمن من عمل شد از کت
پس در وقت که حضرت مجامع شد گفتند سو خدام خطبه سازان و شرفین قریش و مدینه که ما انست که رسول فاطمه را علی خواهد داد و بطلت
المؤمنین بر خواستند او را در خطبه ازا انصافا مندا که از اب میسدا باجره چوایشان را بدیدر طبی چند کمری و بوی و حاضر ساخت تا بخوردند ایشا
صوت حال بر من ساینده بود و گفت با علی خدای تعالی جامع فضل شرف و سخا و شجاعت و در جو توجع کرد و شرابانواع کر اتم خصوص ساخت و هیچ
خصلتی از خطا بکنند ندانیم مگر کرد تو موجود است مکان و مرتبه بر قربت به صحت مشایخه تو بار سو بر بیست بو شنیدند شرفین و پیش
خواستگار کا طهر کرد سویم ابا کرد و تو خطبه بگردا مناع تو از چیست تو میداد که شرف دنیا و آخری در تکلیف او از است کمان ما انت که خدا و
او را بر تو ناز گرفته اند حضرت از انماع این سخن از خود دید که کاش بگردانید فرمود مغرب نیسا است اما مانع خطبه و جبر است رویش و تنگ دستی
و دیگر حوا از حضرت رسالت که در مواجبه بی شخص را با او باز گویم ایشا گفتند را به حال خطبه یا دیگر و انحضرت را بر این تقریر بود پس می پلوسین بکا
آمد تبدیل جانم و بد جره رسول خدا آمد رسول در جمع ام سلمه بود پس در بر رسول در روز و از ایشا پیش از آنکه گوید من علی ام فرمای ام سلمه
در بکتان او را دیدام سلمه گفت خدما را دافرمو که از مرتبه ما شوم فرمود ای ام سلمه این مردی است که احق و سبک ناریست بلکه برادریست هم من است
و دوست ترین خلق است من ام سلمه گفت من بر من و در بکتانم خدا که در زانکه داشت تاک من پنهان شد و بعد از آن دادم گفت سلام علیک
یارسو الله در خند الله دیگر که رسول گفت علیک سلام رحمة الله و بر کانه و نور رسول بنشینت و سر بر پیش افکند میخواست که سخن بگوید جانان
میشد سو فرمود که با علی سخن و حاجی که داد بگوی و خواوش شد حضرت فرمود شاید که تو خطبه فاطمه امدا باشی گفت بل یارسو الله حق و فرمود
خواهی مقضی روانش پس ایسیر المؤمنین فرمود یارسو الله تو دانی که در زنا طفولتین مرا زید و ماد در پند فرزندم کجا فرزند کاه داشته همیشه
از یک و ماد را یمن مشفق زبوه و از ابر علوم دینی مرا تعلیم داد و تو دانی که فخر من کرد دنیا و آخر چیست حق من و قرابه سابقه من از اسلام بر
تو پوشید نیست من شنیدم که تو گفتی هر سببی بسبب منقطع شو مگر بسبب من بعد از آن گفت یارسو الله من خطبه فاطمه امدا و طبع را کم
که در شک کرد من بیفتا و امید دارم که خطبها با الطاق عمیم تو از او سبب طاهر کجا فرماید سو از این سخن خدا شد فرمود با علی چه
داد که از این صفا فاطمه بدگانه را صغریا کند که گفت یارسو الله بر تو سخن نیست مرا غیر از اینی و شر امکش و یعنی زرهی نیست حضرت فرمود است بیخ
در جهانبگار بلیا آنرا نولن فرخت بشتر ترا حیا از کار بار که از بر او هنر و وزره را بفرش که چندان ضرر در مان ندارد چه باید در دشمن نمالتی و
شد پس ایسیر المؤمنین فرمات که از فرمود سو الله هم چون آمد و بمصلی خوردن بنا مشغول شد سو سلمه گفت بر و ایسیر المؤمنین را بخوان کما
آمد گفت جب سو الله العجا که بر رسول خدا امیر المؤمنین بود پیغمبر آمد که حضرت فرمود از اید گفت فشارت با در ابعلی که خطبها فاطمه را تو
ترویج فرمود کاسما پیش از آنکه من او را بشودم در زمین و در این حال فرشته بمن آمد که پیش از این نیامد بودم که گفت شزه یا در ایسیر المؤمنین را بجامع
شغل باطاعت غسل من گفتم نام و چشم کت خطبها فاطمه کی از و کلایم بقا نماز تو ایم عرش در من از عماد رخوات تم تا این فشارت و جاناید تو
رساند و جبرئیل را اثر من میاید تا تفصیل الخوان بجمع شرف تو رسا پس در عقب جبرئیل نازل شد مرا ثبات و گفت یارسو الله حضرت فرمود
فرمود بکنید که فریب نداد و اما عترة اجداد و عترة ابراهیم را بهشت کرد من هابلانجا چه نوشته گفتم باروح الامین

